

بیانیه حزب حکمتیست

ایران بعد از انتخابات عرصه های اصلی جدالهای طبقاتی

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

hekmatist.com

۱- دور اخیر مذاکرات فی مابین ایران و آمریکا، مستقل از امکان به سرانجام رسیدن یا ناکام ماندن آن، جمهوری اسلامی ایران را، چه در سطح مراودات بین المللی و چه در سطح داخلی، در موقعیت متفاوتی قرار داده است. این تغییرات، منافع متفاوت بورژوازی غرب و ایران، در شرایط امروز، را منعکس میکند.

۲- از زاویه منافع بورژوازی غرب، محدود شدن نقش ایران در خاورمیانه و عدم تلاقی سیاستهای ایران با سیاست های آمریکا و غرب در منطقه، مجوز اصلی ورود به بازار جهانی است. این مذاکرات برای دولت آمریکا، در راس بورژوازی غرب، بعلاوه پاسخی به معضلات سیاسی زیر است.

الف: ناکامی سیاستهای آمریکا در عراق، افغانستان، لیبی و امروز سوریه، تبدیل تمام این مناطق به منطقه نفوذ جریانات اسلامی در راس آن جمهوری اسلامی، موقعیت آمریکا را در خاورمیانه بامشکلات جدی روبرو کرده است.

ب: شکستهای سیاسی پی در پی دولت آمریکا، جامعه و هیئت حاکمه آمریکا را در بعد داخلی بامشکلات جدی مواجه کرد.

۳- از زاویه منافع بورژوازی و هیئت حاکمه ایران، این مذاکرات اساسا بر سر فراهم کردن شرایط بازگشت سیاسی- اقتصادی ایران به بازار و تقسیم کار جهانی سرمایه، بعنوان نیروئی "بی آزار" برای آمریکا، است. فاکتورهای سیاسی - اقتصادی زیر، مهمترین مؤلفه هایی است که جمهوری اسلامی ایران را امروز به پای میز مذاکره با دول غربی کشانده است.

الف: هرگونه گشایش جدی در سوخت و ساز اقتصاد بورژوایی در ایران، در گرو بازگشت آن به بازار جهانی سرمایه در مدار و با رهبری بورژوازی غرب است. نیازی که بیش از هرچیز در گرو تامین امنیت سرمایه در ایران و تضمین بقا جمهوری اسلامی است.

ب: بحران های پایه ای جمهوری اسلامی و اضافه شدن تحریم های فزاینده اقتصادی در چند سال اخیر، فلج شدن بخشی از اقتصاد ایران، بر متن اعتراضات و نارضایتی های عمیق اکثریت محروم جامعه، جمهوری اسلامی را با بحرانی جدی روبرو کرده است.

ج: شکافهای تعمیق شونده درون حاکمیت که اساسا بازتاب این تناقضات بود، ادامه وضع موجود برای جمهوری اسلامی را، از زاویه منافع سرمایه، غیرممکن کرده و پاسخی عاجل برای برون رفت از این وضعیت را میطلبد.

د: موقعیت جمهوری اسلامی در خاورمیانه، در رابطه با مسئله اسرائیل و فلسطین، در عراق، لبنان، و امروز در سوریه از یک طرف، بی افقی لایه های گوناگون اپوزیسیون بورژوایی بیرون از حاکمیت و سرکوب همه جانبه هرگونه تحرک آزادیخواهانه از طرف دیگر، فاکتورهایی است که به برگ برنده جمهوری اسلامی جهت گرفتن امتیازات بیشتر در مذاکرات با آمریکا، تبدیل شده است.

بطور خلاصه، در چنین شرایطی است که امروز روحانی، بمثابه نماینده "اعتدال"، و به فرمان خامنه ای، امکان یافته است تا دور جدید مذاکره و آشتی با اوباما و گفتگوهای "صلح آمیز" را از سر گیرد. مذاکراتی که بهبود رابطه با جمهوری اسلامی ایران را، بر متن ناکامی های سیاسی دولت آمریکا در خاورمیانه، و مشکلات جدی داخلی و خارجی ناشی از ان برای هیات حاکمه آمریکا، امروز بیش از هر زمان دیگری مطلوب می کند....

ادامه در صفحه ۲



www.hekmatist.com

ماهانه منتشر می شود
اکتبر ۲۰۱۳ - مهر ۱۳۹۲

در این شماره میخوانید:

- اوضاع سیاسی ایران و مولفه های جدید (مصاحبه با آذر مدرسی) ص ۲
- ایران، بعد از انتخابات جدال های طبقاتی (مظفر محمدی) ص ۴
- رابطه جمهوری اسلامی با آمریکا و تاثیر آن بر جنبش های سیاسی اجتماعی در ایران (محمد فتاحی) ص ۵
- نامه اعضای هیات مدیره سندیکای نیشکر هفت تپه به وزیر کار. ص ۸
- "ملت کرد" هم استراتژی هم تاکتیک (خالد حاج محمدی) ص ۹
- "جنبش مدنی ضد تحریم" مصاحبه با خالد حاج محمدی. ص ۱۱
- تراژدی مرگ پناهجویان، محصول سیاست دول اروپایی. ص ۱۲
- "آنکسی که تنبیه شد ما بودیم" (خالد حاج محمدی) ص ۱۳
- دکتر روحانی و عشق الیت فکری طبقه متوسطه (محمد فتاحی) ص ۱۴
- اعلیحضرت خامنه ای و "انقلاب سفید امام و امت" (ثریا شهابی) ص ۱۵

آزادی برابری حکومت کارگری

ادامه بیانیه حزب حکمتیست

۴- مهمترین مؤلفه های عمومی شرایط جدید عبارت است از:

الف: به سرانجام رسیدن قطعی این سیاست به تغییرات معین ایدئولوژیکی در بعد خارجی، بخصوص در زمینه فرهنگ آمریکایی ستیزی ماهوی جمهوری اسلامی، و در ساختار حاکمیت در ایران نیاز دارد.

ب: تخفیف تنش و تخصم بین هئیت حاکمه ایران با جهان غرب به رهبری دولت آمریکا، مناسبات "معتدل" بورژوازی حاکم در ایران و بورژوازی غرب، رفع تحریم ها و کاهش تنش میلیتاریستی، سایه مخوف جنگ و تحریم های بیشتر را از سر مزد بگیران و بخصوص طبقه کارگر کاهش میدهد.

ج: تخفیف فشار اقتصادی و فضای جنگی، محدودیت توجیهات جمهوری اسلامی در تحمیل فقر و فلاکت برمتن تبلیغات کاذب "گشایش سیاسی"، عواملی است که انتظارات طبقه کارگر، زنان و اکثریت محروم جامعه ایران را از بهبود شرایط کار و زندگی افزایش میدهد، و آنان را در موقعیت مناسب تری برای طرح توقعات بالاتر علیه حقوق پایمال شده شان، قرار خواهد داد.

د: اپوزیسیون بورژوایی راست و چپ درونی و بیرونی جمهوری اسلامی،که جمهوری اسلامی ایران را به نقش ولی فقیه محدود کرده بود و ضدیت با ولایت فقیه و آشتی با بورژوازی غرب، نهایت افق پیروزی سیاسی آن را تشکیل میداد، امروز با اجرا شدن پروژه سیاسی خود توسط ولی فقیه، تماما دچار بحران سیاسی شده است و چشم انتظار عدم موفقیت این مذاکرات، است.

۵- از نقطه نظر طبقه کارگر و مردم محروم ایران، مهم ترین فاکتورهای شرایط امروز، عبارت است از:

الف: این شرایط نه محصول تعدیل در سیاست های سرکوبگرانه داخلی جمهوری اسلامی ایران، که انتهای روند مخربی بود که به جامعه ایران تحمیل شده بود.

ب: سازش با غرب و بازگشت ایران به بازار سرمایه جهانی در مدار سرمایه غربی، به سرانجام نهایی برسد یا نه، برای طبقه کارگر و کمونیستها، شرایط جدیدی برای مبارزه طبقه کارگر برای سازماندهی مبارزات و اعتراضات و جنگ های طبقاتی آن بوجود آورده است.

ج: جمهوری اسلامی ایران به هراندازه برای شرکای طبقاتی خود در قدرت و در اپوزیسیون،" گشایش سیاسی" و امنیت بوجود آورد، مقابله اش را در برابر هرگونه تحرک آزادیخواهانه، با اتکا به خشن ترین شیوه‌ها، کاهش نخواهد داد.

۶- در این شرایط مهمترین عرصه های اصلی جدالهای طبقاتی، عبارت است از:

الف: مقابله بورژوازی حاکم در ایران، علیه طبقه کارگر کماکان در دو جبهه، صورت میگیرد: یکم، تحمیل بیحقوقی مطلق به طبقه کارگر، تشدید شرایط کار و تضمین کار ارزان. دوم، استبداد سیاسی در همه سطوح آن!

ب: طبقه کارگر در مقابل باید در این جبهه های اصلی مبارزه طبقاتی، آزادی های وسیع سیاسی برای همه جامعه، آزادی احزاب، تشکل، اعتصاب، بیان و عقیده و رهایی زنان، و مبارزه برای مطالبات رفاهی، علیه کار ارزان و علیه شرایط سخت کار در مقابل طبقه حاکم صغیندی کند.

حزب حکمتیست، کارگران کمونیست و رهبران عملی کارگری را فرامیخواند که با توجه به تغییر شرایط از این موقعیت بیشترین استفاده را برای پیشروی طبقه کارگر در هردو عرصه، بکنند.

در این راستا:

الف: باید علیه دامن زدن به توهماتی که بخشی از بورژوازی حاکم را "قهرمان نجات جامعه" و رهایی طبقه کارگر از بی حقوقی مطلق قلمداد میکنند، توهماتی که طبقه کارگر را به تبعیت، سکوت و امیدواری به بورژوازی دعوت میکنند، ایستاد.

ب: باید در مقابل تحمیل محدودیت بر مطالبات پایه ای طبقه کارگر، به بهانه هایی چون "دوران بازسازی" و "رفع تحریم"، فرصت دادن به دولت "اعتدال" و توصیه سیاست انتظار، ایستادگی کرد.

ج: با توجه به انتظار بهبود اقتصادی و بالا رفتن توقعات طبقه کارگر، کارگران کمونیست باید مبلغ و مروج بالاترین مطالبات برای بهبود شرایط کار و زندگی در میان طبقه کارگر باشند، و به گسترش مبارزات جاری طبقه کارگر حول این مطالبات دامن زنند.

د: باید مبلغ این واقعیت بود که طبقه کارگر تنها و تنها با اعتراضات و سازماندهی مبارزات خود، بمثابه یک طبقه برای خود، قادر خواهد بود که توازن قوا دیگری را به جمهوری اسلامی ایران تحمیل کند و کل ماشین سرکوب و اختناق آن را فلج کند.

ه: باید مبلغ متکی کردن اعتراضات جاری طبقه کارگر به مجامع عمومی، بعنوان ممکن ترین، امن ترین شکل حفاظت از رهبران کارگری ، مناسبترین، و توده ای ترین شکل پایدار سازمانیابی طبقه کارگر بود، و جنبش مجامع عمومی را گسترش داد.

و: کارگران کمونیست، به بالاترین اتحاد و سازمانیابی، در میان خود نیاز دارند. امروز بیش از هر زمان دیگری اتحاد و متشکل شدن کارگران کمونیست و رهبران عملی کارگری، نیاز طبقه کارگر برای تضمین و تثبیت هر پیشروی است. تشکیل کمیته های کمونیستی حیاتی ترین نیاز کارگران کمونیست و رهبران عملی است.

ز: کمک به سازماندهی مبارزات زنان برای رفع تبعیض جنسی، برای آزادی های سیاسی، علیه آپارتاید جنسی، امر فوری طبقه کارگر و کارگران کمونیست در ایران است.

طبقه کارگر و کمونیسم طبقه کارگر، که تغییر مناسبات درونی بخش های مختلف بورژوازی بومی و بین المللی، با تمام اهمیت آن و با تمام تأثیرات آن بر روند مبارزه اش، تنها و تنها شرایط مبارزه او را تغییر میدهد، مبشر تنها صدای اعتراض بنیادین و ریشه ای به جمهوری

کمونیست ۱۷۹

اسلامی ایران است. کمونیسم طبقه کارگر تنها قطب مقابل جمهوری اسلامی ایران، بعنوان یک حکومت بورژوایی، است. بورژوازی که حاکمیت اش بر استثمار طبقه کارگر و حاکم بودن بساط اختناق سیاسی استوار است.

حزب حکمتیست همه کارگران کمونیست، جوانان و زنان کمونیست و آزادیخواه و برابری طلب را به دخالت فعال در جدالهای اصلی طبقاتی فرا میخواند و خود را در این تلاشها در کنار آنها میداند.

حزب کمونیست کارگری – حکمتیست

hekmatist.com

اوضاع سیاسی ایران و مولفه های جدید

مصاحبه با آذر مدرسی

کمونیست: گفته میشود دولت روحانی نماینده چرخشهای جدی در جمهوری اسلامی است. تا جائیکه به سیاست خارجی و موقعیت جمهوری اسلامی در دنیا برمیگردد سفر روحانی به نیویورک و تماس مستقیم با اوباما، ملاقات محسن ظریف و جان کری، مسئله بهبود رابطه ایران با امریکا، رفع تحریمهای اقتصادی و بیرون آمدن جمهوری اسلامی از انزوای سیاسی و اقتصادی را به امری قابل دسترس و ممکن تبدیل کرده است. سوال این است کهفضای مذاکره با امریکا بر چه فاکتورهایی متکی است و چرا از دو طرف مورد استقبال است؟ چه عواملی در پیدایش چنین فضایی موثراند؟ این روند را چگونه می بینید؟ آیا در اوضاع سیاسی ایران چرخش هایی رخ داده است؟ آیا بهبود رابطه و لغو تحریمها و بیرون آمدن ایران از انزوای سیاسی و اقتصادی امری قابل حصول است؟ آیا سیاست اقتصادی و فرهنگی دولت روحانی ادامه قبل خواهد بود یا تغییریاتی خواهد کرد؟

آذر مدرسی: تا جائیکه به سیاستهای پایه‌ای روحانی برمیگردد روحانی ادامه خط رفسنجانی است. خطی که در دوره رفسنجانی به آن خط میانه و سازندگی میگفتند و امروز اعتدال. خطی که با مشخصاتی چون بهبود رابطه با غرب، کم‌رنگ کردن آمریکا ستیزی جمهوری اسلامی، گسترش اقتصاد بازار آزاد، کم‌رنگ کردن اسلامیت جمهوری اسلامی داشت. خط و جهتی که نجات جمهوری اسلامی از وضعیت نابسامان اقتصادی و سیاسی، بوجود آوردن ثبات اقتصادی و سیاسی در ایران و بازگرداندن ایران به جامعه بین‌المللی را هدف خود اعلام کرده بود. این سیاست بورژوازی ایران و جمهوری اسلامی پس از پایان جنگ ایران و عراق است. سیاستی که محور جدال اصلی در میان جناحهای درونی جمهوری اسلامی را شکل داده است. از این زاویه روحانی نمایندگی سیاست جدید یا چرخشی در سیاستهای عمومی جمهوری اسلامی ندارد. مسئله شرایطی است که امروز فعال شدن چنین سیاستی آنهم به رهبری ولی فقیه را ممکن کرده است.

معضل و جدال اصلی جمهوری اسلامی و بورژوازی ایران امروز گسترش اقتصاد بازار یا دولتی نیست. حتی بیرون آمدن از انزوای سیاسی نیست. در کنار مشکلات پایه‌ای تر و بینادی اقتصادی جمهوری اسلامی که اساساً ناشی از عدم جذب ایران در بازار جهانی است، تحریمهای اقتصادی عملاً اقتصاد جامعه و سودآوری بخشی از بورژوازی را با مشکلات جدی تری روبرو کرده بود. رابطه اقتصادی با چین و روسیه و هند و ... برخلاف تبلیغات جمهوری اسلامی نمیتواند و نتوانست جمهوری اسلامی را از این انزوای اقتصادی بیرون بکشد. هنوز جذب بازار جهانی شدن یعنی جذب بازار غرب شدن است و این بدون رابطه سیاسی مناسب ممکن نیست. اینرا بورژوازی ایران و در راس آن جمهوری اسلامی از دوره خمینی تا امروز میداند و همانطور که گفتم تلاش برای متحقق کردن آن پس از جنگ ایران و عراق در جریان بوده. مسأله از جانب هر دو طرف چه ایران و چه غرب و در راس آن آمریکا بر سر شرایط متحقق شدن این رابطه و توازن قوا میان دو طرف است. ظاهراً مؤلفه های منطقه ای و داخلی هر دو طرف امروز شرایط را برای بهبود رابطه و آتش بس ممکن کرده است.

تا جائیکه به ایران برمیگردد، تحریم بانکها و نفت تعطیلی صنایع اصلی مثل پتروشیمی ها و خودروسازی ها، بیکاری وسیع کارگران صنعتی را به همراه داشت. ادامه تحریمها میتواندست کمر اقتصاد ایران را بکشند. بیرون آمدن از این وضعیت نابسامان و سروسامان دادن به بحران اقتصادی و در عین حال پیشگیری از اعتراضات توده‌ای علیه فقر و فلاکت و بیکاری که امروز دامن بخش وسیعی از طبقه کارگران را گرفته است اولویت کل بورژوازی ایران و جمهوری اسلامی است. برای همه، از بورژوازی ایران تا طبقه کارگر، روشن بود که این مسأله بدون کم کردن تنشج با غرب و در راس آن آمریکا ممکن نیست. در عین حال ایران موقعیت خودش را در خاورمیانه به درجه‌ای تثبیت کرده و امروز این موقعیت به درجه زیادی به رسمیت شناخته شده و جمهوری اسلامی نیازی به شلنگ تخته انداختن برای به رسمیت شناختن اتوریته اش در منطقه ندارد و از این زاویه با اعتماد به نفس بیشتری وارد رابطه و مذاکره میشود. دولت آمریکا و اوباما هم به بهبود این رابطه نیاز دارند. ببینید در بیست سال گذشته پس از فروپاشی بلوک شرق و شروع نظم نوین جهانی خاورمیانه به میدان قلدری نظامی آمریکا و متحدینش تبدیل شده است. جنگ خلیج، حمله به افغانستان، پس از آن دخالت نظامی در لیبی. در تمام این موارد آمریکا و متحدینش به بهانه‌های مختلف به حمله یا دخالت نظامی دست زدند و همیشه هم اعلام کرده‌اند دیکتاتورها را سرنگون کرده‌اند و صدام، قذافی و بن لادن را هم از بین بردند. اما در کنار آن میبینیم تمام این کشورها و در کنار آن سوریه به منطقه نفوذ ایران یا جریانات ارتجاعی اسلامی مانند القاعده و سلفی یا جریانات و دارودسته های قومی و ملی افتاده است. هیچکدام از این کشورها تحت هژمونی غرب یا امریکا نیستند. دمکراسی که امریکا نویدش را میداد نه فقط از نظر مردم این کشورها جهنمی سیاه تر

←

...دمکراسی که آمریکا نویدش را میداد نه فقط از نظر مردم این کشورها جهنمی سیاه تر از سابق است که از نظر معادلات بین‌المللی به نفع آمریکا نبوده. معلوم نیست چرا مردم امریکا با مشکلات اقتصادی که امروز دارد و با شکست سیاسی پشت شکست سیاسی دولتهای مختلف خود برود. چرا باید قربانی بدهد که موقعیت ایران با القاعده در منطقه تثبیت شود؟ چرا باید هزینه‌های سرسام آور نظامی را قبول کند؟ این فشاری بود که اوباما برای حمله به سوریه با آن روبرو بود. فشار جامعه‌ای که اعلام میکند بس است. اینرا به اضافه مخالفتها یا مقاومت‌هایی که اروپا در مقابل آمریکا میکند و فاکتور چین و روسیه بکنید میبینید که مذاکره با ایران، نه بر سر هسته ای که بر سر بالانس قدرت میان غرب و ایران در خاورمیانه و نتیجتاً بهبود رابطه با غرب، برای آمریکا هم امروز بیش از سابق موضوعیت دارد.

چرخش در سیاست جمهوری اسلامی البته به یک معنی در جریان است. چرخش در سیاست ضد آمریکایی گری! چرخشی که روحانی و خامنه ای در راس آن قرار دارند. چرخشی که با غرولند کیهان شریعتمداری و فرمانده سپاه روبرو شده اما حمایت بخش اعظم بورژوازی در قدرت و اپوزیسیون را به همراه داشته. از خامنه ای که با اعلام نرمش قهرمانانه عملاً حکم بهبود رابطه را صادر کرد و به جناح منتسب به خودش افسار زد تا اپوزیسیون لیبرال ایران که سرمست از این چرخش آماده به پایوس رفتن ولی فقیه اند همگی این نرمش و چرخش را راه نجات از وضعیت بحرانی که جمهوری اسلامی در آن قرار گرفته میدانند.

آیا اینکه بهبود کامل و آشتی کامل با آمریکا اساساً ممکن است به نظر من نه! کم کردن تشنج با آمریکا ممکن است و این سیاست رسمی جمهوری اسلامی شده است. اما بهبود کامل رابطه با آمریکا منوط به فاکتورهای متعدد و منطقه ای است که متحقق شدن آن را اکنون غیرممکن میکند. منجمله ضدیت با آمریکا بخشی از هویت جمهوری اسلامی است. این دشمنی میتواند هیچ معنی عملی و سیاسی نداشته باشد اما آمریکا همیشه دشمنی است که میتوان با او دوستی محتاطانه یاآتش بس داشت. آمریکا و اسرائیل هم فعلاً کاندیدی بهتر و دائمی تر از ایران بعنوان خطر و دشمن را ندارند. مسأله فلسطین و موقعیت ایران در خاورمیانه و رابطه با اسرائیل همگی موانعی برای بهبود کامل رابطه ایران و آمریکا است. تا جائیکه به جمهوری اسلامی و بخش اعظم بورژوازی ایران برمیگردد همین کم کردن تشنج و لغو بخش اعظم و مهم تحریمها برای بازگرداندن ثبات به سرمایه و اقتصاد ایران کافی است و به آن راضی اند.

کمونیست: بهبود رابطه با غرب و رفع تحریمها به چه تغییرات یا بهبودهایی در زندگی مردم و بویژه طبقه کارگر منجر میشود چه تأثیری بر جنبش کارگری خواهد داشت؟ تأثیر این سیاست بر شاخصهای اصلی اقتصادی نظیر اشتغال، قیمت‌ها و غیره چه خواهد بود؟ آیا زندگی مادی و رفاهی مردم از این سیاست تأثیر میپذیرد؟ عکس‌العمل طبقه کارگر به دولت روحانی چه باید باشد؟ آیا دریچه ای برای رشد اعتراض کارگری باز میشود؟

آثر مدرسی: کم شدن تشنج با آمریکا و متحدینش و بویژه رفع تحریمها کوتاه مدت درجه‌ای از فشار اقتصادی را از زندگی مردم بر میدارد. راه افتادن دوباره صنایع خودروسازی و پتروشیمی و بازگشت به کار صدها هزار کارگر قطعاً کوتاه مدت مسأله بیکاری را تخفیف میدهد. گرانی و تورم به درجه‌ای تخفیف پیدا خواهد کرد و مجموعه این‌ها کوتاه مدت فشار اقتصادی را کم خواهد کرد.

دراز مدت اما بیکاری و فقر و فشار به طبقه کارگر تغییری نخواهد کرد. روحانی نماینده همان سیاست اقتصادی است که رفسنجانی و خاتمی و احمدی نژاد داشتند. راه اندازی اقتصاد از نظر روحانی مانند پیشینیان خود به معنی رفع موانع موجود بر سر اقتصاد بازار و گسترش اقتصاد بازار، رابطه نزدیک با غرب و تلاش برای جذب ایران در بازار جهانی است. همگی اینها بدون فشار مضاعف بر طبقه کارگر، تشدید استثمار و بیحقوقی طبقه کارگر ممکن نیست.

نیروی کار ارزان پیش شرط تولید ارزش اضافه در کشوری مانند ایران است. استبداد بهترین و ممکن ترین روبنای سیاسی بورژوازی در جامعه‌ای مانند ایران است. بدون این استبداد، بدون بیحقوقی مطلق طبقه کارگر و خاموش نگاه داشتن به زور سرکوب و زندان سودآوری سرمایه و حاکمیت بورژوازی ممکن نیست. این حاکمیت تحت عنوان سلطنت پهلوی است یا جمهوری اسلامی یا جمهوری لیبرالی و تفاوتی در نفس مسأله و استبداد عریان آن نخواهد داد.

بورژوازی تلاش زیادی میکند که روحانی را به نقطه اتصال نیاز اکثریت جامعه و بورژوازی حاکم تبدیل کند. مردمی که خواهان بهبود وضعیت فلاکت بار معیشت، که از کانال کم کردن تشنج با آمریکا و غرب و لغو یا کم شدن تحریمها میگذشت، بودند و بورژوازی ایران و نماینده آن جمهوری اسلامی که تحریم ها عملاً اقتصاد جامعه را فلج کرده و جمهوری اسلامی را با مشکلات و بن‌بست جدی روبرو کرده بود. کلید انتخاب روحانی و قبول آن از جانب ولی فقیه و جناح بیت امام در این "نیاز مشترک" است. محاصره اقتصادی و تهدیدات نظامی، سناریوی عراق و لیبی و سوریه، به جمهوری اسلامی این امکان را داد که بعنوان تنها امکان مقابله با این سناریوها و بعنوان نماینده مدنیت در جامعه، مردم را پای صندوقهای رای ببرد. روحانی در میان کاندیدهای موجود و تأیید صلاحیت شده و برای بخش وسیعی از مردم روحانی روزنه ای برای پایان دادن به تحریمها، بهبود رابطه با غرب، گشایش سیاسی و فرهنگی و بهبود اقتصادی و تنها گزینه بود.

امروز هم بورژوازی چه درحاکمیت و چه در اپوزیسیون تلاش میکند با همین سیاست مردم محروم و طبقه کارگر را به آتش بس با دولت روحانی فرا بخواند. دامن زدن به این توهم که تغییر اساسی در زندگی طبقه کارگر چه از نظر سیاسی و چه اقتصادی در چار چوب جمهوری اسلامی تلاش اصلی نیروهای بورژوایی است که در راس آن بورژوازی ایران در قدرت و به تبع آن نمایندگان آن در جنبش کارگری و اپوزیسیون قرار دارند. تلاش میکنند فضای خوش بینی به جمهوری اسلامی، فضای انتظار و سکون، با توجیهاتی مانند: به دولت اعتدال فرصت بدهید، جبران لطمات احمدی نژاد وقت میخواهد، را به جامعه و طبقه کارگر تحمیل کنند. نتایج کوتاه مدت شل شدن تحریمها، حمایت ولی فقیه از روحانی، چراغ سبز نشان دادن دول غربی و آمریکا به کم کرد تشنج همگی دستمایه دامن زدن به این خوشبینی به جمهوری اسلامی و تحمیل فضای انتظار به طبقه کارگر و مردم محروم است.

در دنیای واقعی اما همانطور که اشاره کردم بازسازی اقتصادی و رشد اقتصادی که برای بورژوازی ایران به معنی سودآوری بیشتراست در گرو تحمیل بیحقوقی مطلق به طبقه کارگر و مزدبگیران این جامعه است. جمهوری اسلامی برای هر بخشی از بورژوازی بتواند فضای سیاسی را کمی باز کند برای طبقه کارگر و اکثریت محروم آن جامعه ارمغانی جز دیکتاتوری و استبداد و سرکوب ندارد. بدون این استبداد سرمایه در ایران نه امنیتی دارد و نه ثباتی میتواند پیدا کند.

از این زاویه رابطه جمهوری اسلامی با بخش محروم جامعه و طبقه کارگر در هیچ سطح و ابعاد آن تغییری نخواهد کرد. هر تغییر جدی و پایه ای در زندگی طبقه کارگر و مزدبگیران این جامعه بدون به زیر کشیدن حاکمیت بورژوازی ممکن نیست. بورژوازی خوب و ملی و کارگری نداریم. اینرا انقلاب ۵۷ ثابت کرد. دست بدست شدن قدرت در دست بخشهای مختلف بورژوازی با سیاستهای مختلف اقتصادی باعث هیچ بهبود سیاسی و اقتصادی در زندگی طبقه کارگر و مردم محروم این جامعه نخواهد شد.

این مهمترین مسأله ای است که هر کارگر کمونیستی باید به هم طبقه ای های خود یادآوری کند. بدون این حکم پایه‌ای طبقه کارگر میتواند هر دوره به بخشی از بورژوازی دخیل بندد.

اینکه آیا دریچه ای برای رشد اعتراض کارگری باز میشود. به نظرم حتماً. اگر فضای جنگی از سر جامعه برداشته شود و این حربه از دست جمهوری اسلامی گرفته شود. مسئله‌از ادبهای سیاسی، آزادی تشکل دوباره در سطح جامعه طرح می‌شود. کم شدن تحریمها خواست حل مسئله بیکاری، گرانی و تورم و مسکن و کل فشارهای اقتصادی را به سرعت در سطح جامعه و بویژه طبقه کارگر طرح میکند. جمهوری اسلامی دیگر بهانهو توجیهی برای عدم پرداخت دستمزد ها و یا برای گرانی سرسام آور و تورم ندارد. از این نظر دست رژیم در مقابله با این اعتراضات خالی خواهد شد. نه فقط مسأله پرداخت دستمزدهای معوقه که اضافه دستمزد، بیمه بیکاری، حق اعتصاب و تشکل مشروعیت اجتماعی جدی پیدا میکند. زمانیکه جمهوری اسلامی و کل بورژوازی از بهتر شدن فضا برای خود، از رشد اقتصادی و خوشبینی به رشد اقتصادی حرف میزنند. نمیتواند جلوی دهن کارگر را برای تعیین دستمزد متناسب با تورم را ببندد. نمیتواند جلوی طرح مطالبه بیمه بیکاری مکفی را بگیرد. در عین حال تقابل جدی با اعتراضات کارگری فقط دامنه و شدت این اعتراضات را بیشتر خواهد کرد. از این زاویه فکر میکنم شرایط برای طرح مطالبات جدی‌تر و پیشروی طبقه کارگر مناسبتر است.

طبقه کارگر و در راس آن کارگران کمونیست و رهبران عملی باید این تغییر شرایط مبارزه را درک کنند و متوجه امکانی که برای تحمیل مطالبات طبقه کارگر، چه مطالبات رفاهی و چه سیاسی، باز شده باشند. شرایطی که امکان میدهد طبقه کارگر را حول مطالبات رفاهی و مبارزات جاری برای بهبود شرایط کار و زندگی متحد و متشکل کرد. در عین حال با درک این مسأله که جمهوری اسلامی کماکان با زبانی جز زبان سرکوب با کارگر حرف نمیزند، و امکان ایجاد و ادامه کاری هیچ نوع تشکل کارگری مستقلی را نخواهد داد، متکی کردن مبارزات کارگران به مجامع عمومی شکل مناسب عمل مستقیم کارگران است. جنبش مجامع عمومی میتواند در خلاء تشکلهای کارگری جا افتاده ظرف اعتراض توده‌ای طبقه کارگر شود. مجامع عمومی که که اولاً هیچ نیرویی نمیتواند فرمان تعطیل آنرا بدهد، مگر اینکه کارخانه را به پادگان تبدیل کنند، و در عین حال در برابر جمهوری اسلامی که لحظه ای در تعرض به رهبران کارگری تردید نمیکند توده کارگران را متحد و در عین حال رهبران عملی کارگری را از تیغ جمهوری اسلامی محفوظ نگه میدارد.

در عین حال ایندوره متحد شدن خود کارگران کمونیست و رهبران عملی رادیکال و سوسیالیست، برای این طیف از نان شب واجب تر است. بدون این اتحاد از رشد مبارزات جاری، از اتحاد میان صفوف طبقه کارگر، از تقابل با توهمات بورژوایی در میان صفوف طبقه کارگر و امید و خوشبینی نسبت به‌آینده نمیتوان حرفی زد.

کمونیست: نشانه‌هایی از باز شدن فضای سیاسی و فرهنگی در جامعه به چشم میخورد. بازگشت دانشجویان ستاره دار و دعوت از استادان اخراجی، باز شدن مجدد خانه سینما، طرح باز شدن مجدد خانه احزاب از نمونه‌های اخیر اعتدال دولت روحانی است. پیشروی روحانی در نظام سیاسی ایران تا چه اندازه به باز شدن فضای فرهنگی و کم شدن فشار اسلامی کمک میتواند بکند؟

آثر مدرسی: چیزی که تحت عنوان باز شدن فضای سیاسی در جامعه طرح می‌شود در اصل باز شدن فضای سیاسی یا کم کردن فشار سیاسی و فرهنگی بر بخشی از جامعه است. مثلاً تأکید بر رعایت قانون از طرف نهادهای دولتی و بکنید و نکنید هایی که هرچند فعلاً در سطح سخنرانی، توصیه، تبلیغات و ... مانده است اساساً بخشی متوجه خود بورژوازی است و اطمینان دادن از اینکه فردا سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات و هر آخوندی نمیتواند به راحتی مانع کسب و کار و "راه اندختن اقتصاد" آن‌ها شود.

در عین حال کارهایی مثل بازگشت دانشجویان ستاره دارد و دعوت از استادان اخراجی یا باز شدن مجدد خانه سینما و احزاب تلاشی است اساساً برای آشتی دادن آن بخشی از جامعه، بورژوزای و خرده بورژوازی و نمایندگان سیاسی و جنبشی آنان، که نقطه تقابلشان با جمهوری اسلامی اساساً فرهنگی و سیاسی است. و از این طریق کم کردن فشار سیاسی و فرهنگی این بخش. بطور نمونه فمینیسیت اسلامی که جنبش اعتراض زنان بورژوا و خرده بورژوایی است حضور در کابینه دولتی، رنگی شدن حجاب، امکان رشد زنان در مدیریت نهادهای دولتی و خصوصی و بهبودهایی در چارچوب قوانین ارتجاعی اسلامی را پیشروی خود میدانند و به آن راضی هستند یا طیفی از روشنفکران ناراضی را که خواهان کمی آزادی در چارچوب قانون اساسی و اسلامی جمهوری اسلامی هستند را راضی نگاه میدارد و فشار این بخش از جامعه را که دول غربی و مجامع بین‌المللی اساساً بلندگوی اعتراض این بخش از جامعه هستند را از روی خود کم میکند. بورژوازی و بخشی از خره بورژوازی ناراضی زیر سایه دولت روحانی به مشروطه خود میرسند.

←

ایران، بعد از انتخابات

جدال های طبقاتی

مظفر محمدی



بورژوازی حاکم در ایران با بحران های کمرشکن اقتصادی، بحران سیاسی داخلی و بحران در رابطه با کشورهای بزرگ از جمله امریکا و اروپا روبرو است. ادامه ی این وضعیت جمهوری اسلامی را بر لبه پرتگاه قرار داده است.

انتخابات ریاست جمهوری در متن چنین شرایطی و برای پاسخ به آن صورت گرفت. جمهوری اسلامی با تن دادن به یک دولت میانه رو، هم دو قطبی اصلاح طلبی و اصولگرایی را حاشیه کرد و هم چهره ی دیگری از جمهوری اسلامی را به جامعه بین المللی نشان داد که آماده است اختلافاتش را با مذاکره و بدون هیاهوی شعارهای ضد امریکایی و ضد غربی با آنها حل و فصل کند. این سیاست و تغییر آرایش بورژوازی ایران مورد توافق همه ی جناح ها و دسته بندیهای اقتصادی، سیاسی و نظامی در جمهوری اسلامی است.

از طرف دیگر توده های میلیونی کارگر و زحمتکش از بحران اقتصادی و تورم و گرانی که محاصره اقتصادی آن را مضاعف کرده است کمرشان خم شده است. این شرایط ضرب در

سرکوب عریان سیاسی از طرفی و عدم آمادگی طبقه کارگر برای سازماندهی یک مبارزه

اقتصادی و سیاسی و نبردی طبقاتی با هدف سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری آزادی و

برابری، باعث شده است که صف متفرق و بی سازمان طبقه ی کارگر و مردم، راه برون

رفت از این وضعیت را در تغییر سیاستهای داخلی و بین المللی جمهوری اسلامی جستجو کند.

در نتیجه ی این وضعیت و در ایران بعد از انتخابات، قطب بندی های درون جمهوری اسلامی

تخفیف یافته، اختلافات جناحی در مقابل یکپارچگی کنونی حاشیه ای شده است.همچنین روند

کنونی بسوی کاهش تشنجات جمهوری اسلامی با بورژوازی بین المللی می رود.. چرا که ادامه

وضع سابق برای جمهوری اسلامی مرگبار است. بحران اقتصادی درنتیجه تحریم های

اقتصادی و فقر و فلاکت و بیکاری وسیعی که سراسر جامعه را فرا گرفته است برای جمهوری

اسلامی عوارض سهمناکی در بر دارد. پافشاری بر گسترش فعالیت در زمینه انرژی هسته ای

و تخاصم با غرب و امریکا، دامنه ی این عوارض را گسترده تر خواهد کرد. بورژوازی ایران

بیش از خطر تهدیدات نظامی، به خطر اعتراضات و خیزش های میلیونی بیکاران و مردم

زحمتکش و زنان و جوانان عاصی از جمهوری اسلامی واقف است. همه جناح های دولتی و

غیردولتی صفوف جمهوری اسلامی این را فهمیده اند.

دولت جدید بر آمده از یک توافق درون جناح های بورژوازی ایران و برای بیرون کشیدن

جمهوری اسلامی از وضعیت کنونی ماموریت یافته و همزمان نقش ناجی و بهبود دهنده ی

شرایط زندگی مردم را بازی می کند. همه ی صفوف بورژوازی ایران در لباس آخوند،

نظامی، لیبرال، بوروکرات، تکنوکرات، طبقه ی متوسط و خرده بورژوازی پشت ان صف

بسته اند.

شروع رسمی مذاکرات فی مابین ایران و آمریکا، مستقل از امکان به سرانجام رسیدن یا ناکام

ماندن آن، جمهوری اسلامی ایران را چه در سطح مرادوات بین المللی و چه در سطح داخلی،

دستخوش تغییرات مهمی کرده است.



ادامه: اوضاع سیاسی ایران و مولفه های جدید

از همین حالا شاهد پیوستن بخش اصلی از اپوزیسیون بورژواژیی و خرده بورژوایی به صف طرفداران دولت اعتدال و خردگرایی روحانی هستیم. بخش دیگری از نیروهای بورژوایی هم که تمام هویت خود را ضدیت با ولایت فقیه تعریف کرده بودند با بحرانی جدی روبرو شده‌اند. از این زاویه ایندوره دوره پولاریزه شدن هرچه بیشتر جامعه است. در همه جنبشها از جنبش کارگری گرفته تا جنبش حق زن و دانشجویی و ... فاصله راست و چپ بسیار بیشتر و روشنتر خواهد شد. راست این جنبشها به سرعت به آغوش جمهوری اسلامی خردگرا و لیبرال خواهند رفت.

از این زاویه تا جائیکه به رابطه طبقه کارگر و مزدبگیران با جمهوری اسلامی برمیگردد این رابطه تغییری نکرده است. در جامعه ای که در آن مبارزه برای اضافه دستمزد، مسئله گوش دادن به موزیک، رعایت حجاب و به یک مبارزه سیاسی و تقابل سیاسی مردم و دولت تبدیل میشود بورژوازی نمیتواند آزادی سیاسی را تحمل کند. قبول آزادی سیاسی به معنی میدان و امکان دادن به مردم محروم و طبقه کارگر برای به میدان آمدن است. بورژوازی در انقلاب ۵۷ و در تحركات اعتراضی بعد از آن به خوبی عواقب باز شدن فضای سیاسی برای جامعه را دیده و از آن درس گرفته. اعطای چندر قاز آزادی و کم کردن فشار بر روی هم طبقه ای های خود را به اسم آزادی قالب میکنند . حاکمیت بورژوازی در ایران چه از نظر اقتصادی و چه از نظر سیاسی به وجود یک دیکتاتوری مطلق گره خورده. اینرا در زمان شاه دیدیم و در زمان جمهوری اسلامی هم همینطور. هنوز مبارزه برای آزادیهای سیاسی یکی از مهمترین جدالهایی است که مردم و طبقه کارگر با جمهوری اسلامی در دولت اعتدال روحانی دارند.

طبقه کارگر و مردم محروم نباید کوچکترین تردیدی داشته باشند که همین دولت اعتدال و خردگرایی که قرار است برای بورژوازی و بخشی از خرده بورژوازی ایران فضای سیاسی و فرهنگی آزاد و گشایش سیاسی را به ارمغان بیاورد در مقابل اعتراض و خواست مردم محروم و طبقه کارگر و مزدبگیران این جامعه سرسوزنی اعتدال از خود نشان نخواهد داد. نباید تردیدی داشت که دولت روحانی مقابله سختی با اعتراض کارگر برای بهبود شرایط زندگی، برای آزادی تشکل های مستقل کارگری، برای حق اعتصاب و بیمه بیکاری، با جنبش حق زن و اعتراض به آپارتاید جنسی و برابری زن و مرد، داشت.

کمونیت ۱۷۹

تغییرات در سیاست و آرایش جدید بورژوازی برای برون رفت رژیم از این وضعیت، نمی تواند خارج از دایره ی رابطه دولت و مردم باشد. یکی از تبعات این وضعیت، تغییراتی در رابطه و توازن قوای اجتماعی در صفوف طبقه کارگر و مردم زحمتکش از طرفی و بورژوازی و دولت جدیدش از طرف دیگر است. بهبود رابطه ی جمهوری اسلامی با غرب و آمریکا و لغو محاصره اقتصادی یا حتی تخفیف آن، بورژوازی ایران را به یک دوره رابطه نرمال و متعارف با بورژوازی جهانی برای رونق بخشیدن به اقتصاد سرمایه داری خواهد رساند. در نتیجه به رگ های اقتصاد ورشکسته، خون تازه خواهد رسید. بخشهای صنعت و تجارت راكد مانده سر پا خواهند آمد. و این کار بدون تشدید استثمار برگرده طبقه کارگر و کار ارزان، ممکن نخواهد شد. هر تغییر و بهبودی در رابطه بورژوازی ایران با خانواده بزرگ بورژوازی بین المللی طبیعتا به نفع ان تمام خواهد شد. اما این الزاما به معنای بهبودی در شرایط کار و زندگی طبقه کارگر نخواهد بود. معنی اصلاحات از سوی جناحی از بورژوازی، دادن چهره یک بورژوازی متعارف و مقبول خانواده بورژوازی بین المللی و پذیرفتنش در این خانواده است. اما تغییراتی که کارگران و مردم می خواهند، تامین بیشترین رفاه اقتصادی و بالاتری آزادیهای سیاسی است. اگر اعتدال و میانه روی دولت ایران در رابطه با بورژوازی بین المللی و دولتپاشان سیاستی استراتژیک است، اما در رابطه با طبقه کارگر تظاهر به نرمش و اعتدال، تاکتیکی موقتی برای یک دوره معین است. در این تحولات، بخشهایی از بورژوازی که تا کنون از دایره قدرت و ثروت اندوزی کلان کنار مانده اند، از جمله بورژوازی متوسط و خرده بورژوازی نفع می برند. شراکت بیشتر طیف ناراضی بورژوازی در اقتصاد و سیاست، آنها را پشت دولت جدید به صف خواهد کرد.

اعتدال و میانه روی تنها پاسخ حل بحران های اقتصادی و سیاسی داخلی و بین المللی جمهوری اسلامی نیست، پاسخ خطر احتمالی بحران های اجتماعی و خیزش و عصیان گرسنگان هم هست. در نتیجه، دولت جدید همزمان که به بورژوازی غرب و امریکا روی خوش نشان می دهد، ناچار است در رابطه با طبقه کارگر و مردم هم نقاب نرمش و اعتدال را به چهره بزند. اما این نرمشی موقتی است. گرایش همیشگی ونیاز سرمایه، تشدید استثمار طبقه کارگر است. سودآوری بیشتر سرمایه و تضمین امنیت آن در مقابل خطر عروج مبارزه طبقاتی و اعتراض طبقه کارگر، نیازمند توسل به ابزار سرکوب است. این قانون لایتغیر سرمایه داری در سطح جهان است. توقع هرگونه نرمش بورژوازی در مقابل طبقه کارگر و شل کردن سر کیسه به نفع دستمزد بیشتر و رفاه و تامین اجتماع و تامین آزادیهای سیاسی، توقعی بیهوده و توهمی بیش نیست. هرگونه تغییر و بهبودی، تنها با مبارزه بی امان طبقاتی، مبارزه اقتصادی وسیاسی طبقه کارگر امکان پذیر است.

بورژوازی ایران، روحانی و دولتش را بعنوان قهرمان خود برای نجات سرمایه داری ایران از بحران و تحریم و دستیابی به فناوری های پیشرفته ی رونق سرمایه در ایران، جلو فرستاده است. اما این دولت، همانند پیشینیان خود، مطلقا پیشگام تامین مطالبات رفاهی و آزادیخواهانه طبقه کارگر و زنان و جوانان و صف آزادیخواهی و برابری طلبی در ایران نیست و نمی تواند باشد. او قرار است ناجی جمهوری اسلامی سرمایه داران باشد نه ناجی کارگران و مردم.طبقه کارگر آگاه و مردم زحمتکش باید این حقیقت را درک کنند که به محض اینکه سرمایه داری ایران کمر راست کند و راه رونق را در پیش گیرد، این پروسه برگرده طبقه کارگر وبا خون و عرق آن عجین خواهد بود. کار بیشتر، دستمزد کم تر، اختناق و سرکوب از ملزومات پیشرفت سرمایه در ایران است. بجز این توهمی مرگباراست.

در این شرایط، امر مهم و فوری کمونیستهای درون طبقه کارگر، تدارک ایجاد تشکل های سراسری و تحزب کمونیستی طبقه خود است. بدون این بورژوازی به هدف خود که ساکت کردن، در انتظار نگه داشتن و راندن بیشتر طبقه کارگر به حاشیه ی جامعه و نهایتا به یاس و استیصال کشاندن آن خواهد رسید. این سیاستی است که دولت جدید بورژوازی ایران آن را تعقیب می کند.

جنبش های اجتماعی زنان و جوانان و برای جامعه ای سکولار و حذف دخالت مذهب در زندگی مردم بارها در نطفه خفه شده و یا به نیروی ذخیره ی جنبش های بورژوایی اصلاحات و سبز تبدیل شده اند. در شرایط کنونی زنان برابری طلب و جوانان آزادیخواه و برابری طلب بویژه در دانشگاه ها، پرچمدار بیشترین آزادیهای سیاسی، آزادی بیان و تجمع و تشکل و آزادی همه زندانیان سیاسی هستند. این فرصتی است تا صف آزادیخواهی و برابری طلبی بار دیگر مستقل از لیبرالیسم بورژوایی و جنبش اصلاحات و میانه روی ملی- مذهبی ها، در جامعه و در میان زنان و جوانان و در دانشگاه ها، عروج کند.

دور آتی دوره خاتمه یافتن توهم به اصلاحات از بالا و توسط دولت بورژوازی ایران می تواند باشد. مبارزه طبقاتی در آینده سر راست تر و بلاواسطه ی جنبش های بورژوایی چه در درون طبقه کارگر، امثال خانه کارگر و چه در درون جامعه برای آزادیهای سیاسی به پیش خواهد رفت. نباید ذره ای تردید داشت که، تنها نیروی تامین و تضمین کننده ی هرگونه آزادی واقعی، طبقه کارگر است. دموکراسی خواهی خرده بورژوایی در دولت اعتدال هم خیلی زود سرش به سنگ استبداد سیاسی و سرکوب بورژوایی می خورد. در نتیجه، تنها ضامن تحقق خواستههای دموکراتیک و آزادیخواهانه، حضور طبقه کارگر متشکل و متحد در ابعاد سراسری و بمثابه طبقه ی واحد در صحنه ی جامعه است.

کارگران کمونیست، فعالین کارگری و کل صف آزادیخواهی و برابری طلبی در ایران باید مصرانه و مجدانه علیه هلهله ی شادی بخشهایی از بورژوازی و خرده بورژوازی در حاکمیت و در اپوزیسیون که طبقه کارگر و مردم را به انتظار دعوت می کنند، وعده بهبود خودبخودی می دهند، "اوضاع خوب می شود" را به مردم تحویل می دهند، "به روحانی فرصت بدهید" را تبلیغ می کنند...، بایستند. آن را باور نکنند و برای هرگونه بهبود اقتصادی و سیاسی تنها به نیروی مبارزه خود متکی باشند. مبارزه ای که بدون اتحاد و تشکل پایدار و سراسری طبقه کارگر، بدون ایجاد پایه های تحزب کمونیستی طبقه و بدون اتکای جنبشهای اجتماعی زنان و جوانان و کل صف آزادیخواهی و برابری طلبی به طبقه کارگر بهیچوجه کارساز نبوده و نخواهد بود... این تجربه تاریخی و تجارب انقلابات خاورمیانه و تجربه خود طبقه کارگر و مردم آزادیخواه در مبارزه علیه استثمار و استبدار جمهوری اسلامی ایران است. از این تجارب باید آموخت.



رابطه جمهوری اسلامی با امریکا و تاثیر آن بر جنبش های سیاسی اجتماعی در ایران

محمد فتاحی

واقعیت هایی به عنوان مقدمه

جمهوری اسلامی دهه چهارم عمر خود را میگذرانند. به جز دوران بحرانی بعداز انقلاب 57 و دوره هشت ساله جنگ که اقتصاد در خدمت حفظ و تثبیت حکومت، نتیجتا جنگی و دولتی بود، تمام بقیه عمر این نظام، مسیری پر پیچ و خم را در جهت حرکت به سوی تبدیل به یک حکومت متعارف بورژوایی طی کرده است. هدف سیاسی این مسیر تبدیل

این حاکمیت به نماینده سیاسی طبقه به لحاظ اقتصادی حاکم در شرایط داده شده جهان امروز است. جمهوری اسلامی به هر درجه به این موقعیت نزدیک شده باشد، به همان درجه متعارف تر شده است. دوران بعداز جنگ، دوران سازندگی رفسنجانی میرسد و سیاست های منتج از اصل 44 قانون اساسی که ناظر به خصوصی سازی است، مبنای استراتژی و هم تاکتیک مسیر پیشروی آن است. این مرحله شروع فصل دیگری در زندگی جمهوری اسلامی است. سرکوب انقلاب و اعدام های آن دوره نقطه پایانی بر هرگونه بحران انقلابی گذاشته بود و به رحمت جنگ هشت ساله به قدرتی کاملا مسلط بر جامعه تبدیل شده و آنرا در موقعیتی قرار داد تا دور دیگری در مسیر پیشروی در پیش بگیرد. از آن مقطع تا به امروز، در یک نگاه بسیار ساده، مسیر تبدیل جمهوری اسلامی به نماینده صاحب صلاحیت و مورد تایید لایه های مختلف سرمایه در ایران است؛ به لحاظ اقتصادی امروز تقریبا اثری از اقتصاد دولتی به جای نمانده است. اقتصاد زیر دست خامنه ای و سپاه هم همان اندازه دولتی است که اقصاد زیر دست ارتش مصر و خانواده پهلوی بود. به لحاظ سیاسی هم تنها آخوندی که هنوز فتوا میدهد ولایت فقیه است که به جای سلطنت شاه نشسته و دور اخیر خود شخصا به رهبر اصلاحات تبدیل شده و لشکر اصلاح طلبان و جنبش بورژوازی پروغرب را مدیون اقدام شاهانه خود کرده است.

آن جمهوری اسلامی که اپوزیسیون چپ و راست پروغرب تبعیدی، تا چند ماه قبل، در ذهن نه چندان متفکر خود، مشغول قبر کنندن برایش بود، امروز بر تقریبا قدرتمندترین موقعیت حیات سیاسی خود تکیه داده است. در داخل کشور با بحران سرنگونی روبرو نیست که هیچ، جامعه را و اساسا لایه های طبقه خود را بیش از هر زمانی به نسبت دهه های قبل، به اقدامات سیاسی اقتصادی اش امیدوارتر کرده است. امروز جمهوری اسلامی از تمام مقاطع عمر خود نماینده شایسته تری برای سرمایه داران در ایران است. در بعد منطقه ای هم یک قدرت غیرقابل حذف شده است. نتیجه این وضعیتت بحرانی است که امروز سرتاپای اپوزیسیون راست و چپ بورژوایی در تبعید را فراگرفته است. اینها در درون خود می پرسند که چه شد، مگر قرار نبود بحران اینها و فشارهای غرب و امریکا به بحران سرنگونی و انقلاب و تحولات مهم و مثبت و ورشکستگی نظام منتهی شود؟ مگر قرار نبود دوره عملی کردن سیاست بستن سفارت های ایران در خارج فرا برسد؟ مگر قرار نبود تحریم کمر اینها را بشکند؟ مگر قرار نبود علیه هم دست به اسلحه برده و کار سرنگونی را راحت کنند؟ بعضی از اینها حتی قول داده بودند که دوره انتخابات دوره انقلاب شان و دوره در هم پاشی نظام فرامیرسد و بعضی ها حتی مدعی شدند که رسیدن عمر اینها تا انتخابات هم مسجل نیست...

چرا درک عینی از جمهوری اسلامی مهم است؟ چرا این اپوزیسیون بورژوایی در این مقطع قابل سرزنش است؟ بدون درک این واقعیات طرح حتی یک نقشه سیاسی کوتاه مدت در جنگ علیه جمهوری اسلامی ممکن نیست. در هر جنگی، نیرویی که قادر به شناسایی موقعیت دشمن نیست، حتی از انجام یک عملیات ایدایی بر پیکر آن ناتوان است و در بهترین حالت میتواند از دور تیر هوایی شلیک کند. طبقه کارگر ناچار است به دور این این تحلیل های دل خوش کنک بورژوایی طور دیگری عمل کند. به تبع همین حقیقت، رهبر و سازمانده کمونیست طبقه کارگر باید با چشمان باز به موقعیت دولت و نظام دشمن خود بنگرد و برای تغییر در تناسب قوا نقشه بریزد، سازمان دهد، نیرو گرد آورد و با آمادگی سراغ جنگش برود.

ریشه های پایه ای نیاز بورژوازی ایران به رابطه فعال با غرب

در جهانی که بازار آزاد بر هر نقطه ای حاکمیت مطلق دارد، ایران نمی تواند جزیره ای در این وسط باشد. رهبر جهان آزاد هنوز امریکاست. لذا علیرغم همه مسیرهای عبور تا به امروز ایران، جمهوری اسلامی ناچار است به این سیستم وصل و در متن سوخت و ساز آن وارد و در آن زندگی کند. این مسئله پایه ای ترین نیاز جمهوری اسلامی به ایجاد یک رابطه نرمال با غرب است. دولت سازندگی رفسنجانی شروع و دولت روحانی به عنوان هم خط او پیگیر همان سیاست در شرایط جدید است. دوستی با چین و روسیه مشکل اقتصاد ایران را حل نمیکند، چون هنوز امریکا رهبر بازار آزاد جهان است. هنوز غرب مرکز تولید تکنولوژی مدرن است. خود چین و اقمار آن هم با اتکا به همین دستاوردهای تکنولوژی غرب سیستم شان را می چرخانند. چین اگر اقتصاد قدرتمند و دوم جهان است، هنوز با اتکا به نیروی کار ارزان خود و نه صدور سرمایه، دارد جلو میرود. در ثانی چین یک قطب اقتصادی متفاوت نیست، پرچمدار یک افق متفاوت اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک نیست. اقتصاد بازار آزاد و استبداد سیاسی چین نمونه ای بزرگتر و قدرتمندتر از همه قدرتهای استبدادی کوچک تر و اقتصادهای ضعیف تر در همین سیستم فعلی بازار آزاد جهان است. این از زوایه منافع جمهوری اسلامی و سرمایه داری ایران و هر جای دیگری در این جهان.

برای امریکا، رابطه با جمهوری اسلامی به صرفه است؛ امریکا در طول دو دهه گذشته، هر جا را که در خاورمیانه در جنگ به تصرف در آورده است، به تدریج به کنترل متحدین جمهوری اسلامی در آمده اند. کنترل مصر را فعلا از دست داده است. در سوریه گیر کرده و شکست خورده است. خاورمیانه ای نا آرام که امریکا در هر نقطه اش شاهد شکست سیاست هایش است، جلوی چشم جهان است. در این وسط جمهوری اسلامی به عنوان قدرتی منطقه ای، بعداز اسرائیل از بقیه توانا تر، موثرتر و دارای قدرت عمل بیشتری است. نیجتا ایران نه به عنوان یک بازار کار ارزان در مقایسه با بازارهای ارزان تر این عرصه، بلکه به عنوان یک بازوی سیاسی نظامی میتواند آرامش بخش مهمی از منطقه را برای غرب و امریکا تامین کند. از طرف دیگر، بحران اقتصادی امریکا آنرا برای صرف هزینه های بیشتر برای ادامه تسلط بر خاورمیانه ناتوان کرده است. در این منطقه جنگی و به نوعی بی صاحب و در عین حال مهم برای غرب، بورژوازی قدرتمند ایران میتواند به امریکا برای دادن آرامش به خاورمیانه کمک مهمی باشد. به کمک جمهوری اسلامی، رفع مشکل ناشی از فشار سیاسی، مالی و نظامی در

افغانستان، عراق، لبنان، سوریه و ... برای امریکا میتواند به جایی برسد و درد شکست پشت شکست امریکا در منطقه بهبودی پیدا کند. قدرت های دیگر منطقه ای نظیر عربستان و ترکیه ناتوان از کمک به امریکا بوده و خود بخشی از شکست غرب و امریکا در سوریه اند. به علاوه، شکست های پی در پی امریکا در منطقه خاورمیانه، در چشم مردم امریکا، برای هیات حاکمه این کشور تنها بی اعتباری بوده است. قلدری نظامی دو دهه گذشته احزاب جمهوری خواه و دمکرات در حاکمیت، امریکا را درگیر جنگ هایی در خاورمیانه کرده که به جز ناکامی در این منطقه، امتیاز به رقبا در سطح جهانی، صرف هزینه های سرسام آور و افت اعتبار در داخل کشور به قدمی پیشروی ترجمه نشده است. رابطه فعال با جمهوری اسلامی و کنار گذاشتن بهانه اتمی محصول این ضرورت است.

نقش فتوا و ولایت فقیه چه میشود؟

در مسیر وصل شده ج.ا به غرب، ظاهرا تنها مشکل تا به امروز ایران نیروی فتوای مراجع مختلف بوده که در داخل و خارج مشکل ساز بوده است. در سال های گذشته و در دوره دولت احمدی نژاد و به کمک خامنه ای، حضور فتواهندگان از قدرت تقریبا تماما حذف شد. با در پیش گرفتن رابطه با غرب و امریکا، این مشکل میرود که با رهبری شخص خامنه ای تماما برطرف شود. در این مسیر تنها ولایت فقیه میماند که گفته میشود تنها مانع انتگره شده ایران در جامعه جهانی سرمایه داران و تحویل قدرت به بازار آزاد است.

علیرغم هر مشکلی که پدیده ولایت فقیه ایجاد کند، مشروطه شدن ولایت فقیه به اندازه مشروطه شدن سلطنت پهلوی ها مشکل و عملا غیر ممکن است. علت این است که ایران کشوری برای تولید کار ارزان است. نتیجتا بورژوازی برای محروم کردن کارگر از تحزب و آزادی سیاسی ناچار است بخش هایی از خود را هم از میوه آزادی های سیاسی بورژوایی محروم کند. به این فاکتور تاریخ سیاسی ایران را باید اضافه کرد که نقش مهمی در روانشناسی و منتالیته مردم در مقابل حاکمان بازی میکند و هر شکافی در حاکمیت احتمال تبدیل به بحران سرنگونی است. چنین مملکتی به یک قدرت مافوق جناح های بورژوازی نیاز دارد تا هرگاه لازم شد، بالانس قدرت را در جهت دفاع از منافع کلی نظام حفظ کند و به احکام و اقدامات شاهانه دست بزند. به زبان دیگر پلورالیسم سیاسی و پارلمان در کشوری با خصوصیات سیاسی اقتصادی و تاریخی ایران ممکن نیست. به توپ بستن اولین مجلس بعداز مشروطه توسط محمد علی شاه قاجار و جارو کردن پلورالیسم سیاسی، اعمال استبداد توسط رضاشاه پهلوی، ادامه همان استبداد توسط محمد رضا شاه پهلوی و جمع آوری تمام احزاب بورژوایی حتی حامی یان سلطنت، تجاربی اند که به ما میگوید تاریخا در این کشور، به جز در دوران بحرانی کوتاه، سلطنت هیچگاه مشروطه شدنی نبوده است. انقلاب مشروطه اتفاق مهمی است که ایران و تاریخ سیاسی را از بقیه ممالک شرق متفاوت میکند. در متن انقلاب مشروطه که احزاب بورژوایی پا به عرصه حیات سیاسی میگذارند، طبقه کارگر و کمونیست ها و چپ ها هم یک پای دخالتگر این تاریخ در همجواری با واقعه رشد کمونیسم در روسیه اند. ادامه مشروطه میتوانست یک جنبش کمونیستی غیرقابل حذف را به میدان بیاورد و ایران را به دنبال همسایه اش روسیه به یک انقلاب کمونیستی و چپ بکشاند. همین مسئله موجب میشود که نمایندگان سیاسی طبقات حاکمه پشت سر هم حاضر به محروم کردن بخشی از طبقه خود از شرکت در حاکمیت سیاسی و پارلمان و تحزب میشوند تا مبادا پای حضور سیاسی کمونیست ها و طبقه کارگر به میدان بیاید و حق تشکل و تحزب نصیب آنها هم بشود. نتیجتا سلطنتنت مشروطه شدنی نمیشود، چه سلطنت پادشاهی و چه سلطنت ولایت فقیه. طبقه بورژوا چنین پدیده ای را می فهمد و به درجه ای از استبداد برای خودش هم تن میدهد. تعطیل تمام احزاب قانونی در دوره محمد رضا شاه محصول این نیاز سیاسی طبقاتی است. فرصت ندادن به لایه های مختلف طبقه بورژوا برای تشکیل احزاب سیاسی قانونی تابع قانون اساسی، در همین دوره جمهوری اسلامی محصول نیاز سیاسی طبقاتی سرمایه داری ایران به درجه ای از استبداد برای ممانعت از سرایت این آزادی احزاب و تشکل به طبقه کارگر و کمونیست ها است. اگر کارگر و کمونیسم از ابتدای مشروطه یک بخش مدعی قدرت سیاسی و از این نظر برای بورژوازی خطری نبود، طبقه حاکمه در ایران هم میتوانست مثل بخشی از کشورهای همسایه درجه ای از تحزب و تشکل را تحمل کند، بدون اینکه الزاما خطر بالفعلی را در مقابل خود ببیند، هرگاه خطر هم نزدیک میشد، با یک کودتای نظامی قضیه را پایان میداد. نتیجتا بورژوازی در قدرت مانع هر جنبشی است، چه کمونیستی و چه بورژوایی، که به تحزب وسیع می انجامد.رضا شاه ضمن مدرنیزه کردن ایران کمونیست ها را برای ممانعت از رشدشان سرکوب خونین میکند و ریشه های حزب کمونیست و سکولار ها را از ته میزند و بعدا خودش دست به اصلاحاتی میزند که جزو مطالبات کمونیست ها هم بود. محمد رضا شاه مخالفینش در حزب توده و جبهه ملی را میزند و بعدا خودش در راس اصلاحات، انقلاب سفیدش را عملی میکند. جمهوری اسلامی کمونیست های متشکل در دانشگاهها و جنبش اصلاحات بورژوایی سبز را که میتوانست به تحزب وسیع طبقه بورژوا منتهی شود را میزند و بعدا ولایت فقیه خود راسا رابطه با غرب و درجه ای از همان اصلاحات را در دستور قرار میدهد. چنین تاریخی به ما میگوید که اولا نیاز ولایت فقیه به سلطنت مانند نیاز سرمایه داری ایران به شاهان سابق در سلطنت است. نتیجتا بورژوازی ایران میرود که با ولایت فقیه به حاکمیتی متعارف در چهارچوب ساختار سیاسی تاریخی خاورمیانه تبدیل شود.

سرنوشت اسلام سیاسی چه میشود؟

جمهوری اسلامی سالهاست مسیر دور شدن از این رگه را طی کرده و بتدریج مشابه جایی مانند بقیه کشورهای اسلام زده در منطقه را میگیرد. اسلام سیاسی به معنی نا امن کردن فضای دم و بازدم سرمایه است. حاکمیت سرمایه در کشوری با مشخصات ایران با اسلام سیاسی در تناقض است و ناچار است خود را با واقعیات امروز دنیای معاصر تطبیق دهد. عربستان سعودی در داخل کشور در کنار سربریدن آدم در ملا عام و کشتار انسان به سبک وحوش را هم دارد و در عین حال سیستم خود را با سوخت و ساز سرمایه تطبیق داده است. جنایتکار بودن جمهوری اسلامی هم مانند تمام دول مشابه خود در دنیای موجود نه محصول اسلام سیاسی که محصول ضرورت بربریت برای سرمایه و اعمال یک استبداد سیاسی خفه کننده در مقابل جامعه ای بحرانی است. لقب فاشیسم به جمهوری اسلامی از طرف بخشی از مخالفین آن تلویحا به این معنی است که یک حاکمیت متعارف سرمایه بربریت و کشتار و زندان و شکنجه ندارد. چنین ادعایی اساسا به معنی تلطیف حاکمیت سرمایه و بری کردنش از جنایت پیشگی ذاتی آن است. نسل کشی های رواندا و یوگوسلاوی سابق و عراق دوره صدام و خیلی جاهای دیگر محصول اسلام سیاسی که نیست، همانطوریکه شروع سرکوب توسط دولت اخوان المسلمین مصر هم نه محصول اسلام که از نیاز سرمایه برای درهم شکستن انقلاب آن کشور و تامین فضای امن لازم

برای سرمایه بود. در جایی مانند ترکیه هم نیاز به اسلام نه برای سیاسی کردن آن که برای به خدمت گرفتنش در امر سرکوب و تامین ثبات بیشتر برای سرمایه است. جمهوری اسلامی هم هر وقت به اسم اسلام داعیه دفاع از فلسطین دارد و در کشورهایمانند عراق و افغانستان و لبنان و سوریه دست به دخالت میزند، نه از سر نیاز به گسترش اسلام گرایی که از سر نیاز به گسترش حیطه قدرت خود به عنوان یک قدرت منطقه ای است. کنار گذاشتن احکام اسلامی در دعوای با غرب هم برای فشار به آنها در جهت تحمیل خود به عنوان یک قدرت منطقه ای است و نه گسترش اسلام و اسلامی گری. نزدیکی با امریکای لاتین غیر مسلمان هم در همان جهت تحمیل خود به عنوان یک قدرت است تا گسترش اسلام در آن مناطق. شعار راه بیت المقدس از کربلا میگذرد، در دوران جنگ با عراق هم نه از نیاز به صدور انقلاب اسلامی به عراق و اسرائیل که جهت تامین یک اسلحه کارا برای روانه کردن میلیون ها جوان به جبهه های جنگ با عراق بود. امروز که نیاز به نزدیکی با غرب و امریکا در دستور قرار میگیرد، میتواند به آسانی از کاربرد ترمینولوژی اسلامی بکاهد و با زبان متناسب با معامله روز حرف بزند و دستور حذف شعار ضد امریکایی را هم به رسانه های رسمی اش ابلاغ کند.

انتهای نرمال شدن رابطه با غرب کجاست؟

آیا راه تبدیل به یک غول اقتصادی در آسیا به روی بورژوازی ایران باز میشود؟

اگر شرایط متغیر در خاورمیانه و خود ایران اجازه از سرگیری یک رابطه فعال و نرمال را با غرب بدهد، هنوز دست و پای بورژوازی ایران برای تبدیل شدن به یک قدرت اقتصادی همپای بقیه غول های صنعتی آسیا، در شرایط تاریخی و سیاسی خود و خاورمیانه گیر است. بورژوازی ایران و کل خاورمیانه به دلیل مشکلات ناشی از هویت سیاسی تاریخی این منطقه فعلا فعلا ها قادر به صدور سرمایه نخواهد بود. مسئله اعراب و اسرائیل، مسئله فلسطین، و اسلامی که مانند مسیحیت رام نشده، فعلا مواععی در مقابل چنین تغییری در این منطقه اند. نتیجتا بورژوازی در این منطقه تقریبا همیشه ناچار است با درجه ای از بحران سیاسی در کشورش یا در کل منطقه، زندگی کند. تاریخ سیاسی ایران، حضور ثابت کمونیست ها به عنوان یک پای دخیل در سوخت و ساز سیاسی جامعه، وجود یک طبقه کارگر قدرتمند با تاریخی مملو از تجارب مهم، موجب میشود که هر بحران سیاسی در کشور به خطری بالفعل برای حاکمیت تبدیل شود و اوضاع را برای سرمایه ناامن کند. این فاکتور اما اصلا به مانعی برای متعارف شدن جمهوری اسلامی در شرایط سیاسی خاورمیانه و ایران نیست. همانطور که گفته شد، اینجا خاورمیانه است با مسائل متعدد حل نشده، و مهمتر، اینجا ایران است با تاریخی از انقلابات و تقلای سیاسی اجتماعی برای سرنگون کردن حاکمان و استبداد سیاسی. به همین فاکتورها مشکل دخالت اسلام درزندگی را هم اضافه کنید، که علیرغم هر تحولی در جمهوری اسلامی بخشی جدانشدنی از آن خواهد بود، چون برای طبقه حاکمه، ناسیونالیسم و مذهب میتواند ترکیب قوی تری از خرافه در کنار سرکوب را به کمک استبداد بیاورند. چنین شرایطی به جمهوری اسلامی و به بورژوازی در ایران اجازه نمیدهد تا محلی امن برای صدور سرمایه های بزرگ و تبدیلش به یک کشور صنعتی با ویژگی های جنوب شرق آسیا شود و به جرگه غول های صنعتی آسیا همچون هند و ژاپن و چین بپیوندد. با این حال از طریق فروش نفت مقداری سرمایه به ایران صادر و در اقتصاد آن پمپاژ میشود، اما این درجه از توانایی هنوز با تبدیل شدن به یک غول اقتصادی فرسنگ ها فاصله دارد. پیش بینی روندهای دورتر به اندازه پیچیدگی های اوضاع در خاورمیانه مشکل است. به این فاکتورها تولد نوزاد انقلاب عربی و تاثیر آثار سیاسی آن را هم باید به فاکتورهای منطقه ای افزود تا احتمال پیچیده تر شدن اوضاع در آینده درک شود.

سرنوشت اپوزیسیون پروغرب چه میشود؟

قبل از هر چیزی باید گفت که داریم در دوره بحران اقتصادی و سیاسی دنیا حرف میزنیم. در دوره بعداز انقلابات کشورهای منطقه زندگی میکنیم. چنین شرایطی اولا امکان رشد یک بحران سیاسی و یا انقلابی در هر کشوری را به یک احتمال واقعی تبدیل کرده است. ثائیا غرب و امریکا مسیر مقابله با چنین انقلاباتی را تجربه کرده است. امریکا ناچار است در راس غرب همیشه به آلترناتیوهایی برای مقابله با چنین وقایعی فکر کند و برنامه بریزد. همین قضیه به معنی ضرورت حفظ یک رابطه غرب و اساسا امریکا با اپوزیسیون هوادار خود در کشورهایی با احتمالات بحران سیاسی و یا انقلابی است. از این نظر باید گفت که پایان خصومت جمهوری اسلامی با غرب پایان عمر اپوزیسیون هوادار غرب نیست. چنین نیروهایی میتوانند در آب نمک گذاشته شوند تا در صورت نیاز به بازی گرفته شوند. صرفنظر از سرنوشت نامعلوم یک نیروی سناریو سیاهی مانند مجاهد که از حالت یک نیروی اپوزیسونی به یک نیروی کرایه ای تغییر حالت داده است، بقیه نیروهای هوادار غرب در شکل احزاب و سازمان ها و کمپین های حقوق بشری و دموکراسی خواه، حتی در حالت کما به حیات ادامه دهند و مداوما ابزار فشارهای این و آن قدرت به حاکمیت در ایران باشند.

تا جایی که به دایره سلطنت طلبان برمیگردد، رضایهلوی میتواند مثل همه دوره های رکود به بازی گرفتنش از صحنه سیاست به حاشیه و به عنوان شخص مشغول زندگی خود باشد. بورژوازی بزرگ ایران، ناسیونالیسم پروغرب و عظمت طلب ایران، صرفنظر از درجه نزدیکی و دوری با این و آن قطب، سالهاست که در داخل کشور و توسط جناح های جمهوری اسلامی نمایندگی میشود. نتیجتا اپوزیسیون پروغرب بورژوایی برای همیشه به جز یک گروه فشار در دست غرب و متحدین آن قادر به نمایندگی کردن یک تک سلول سرمایه در ایران نیست. نقد و افشای اینها به جز از طرف رقبای چپ و راست حاشیه ای خود نمیتواند موضوع کار جدی هیچ کمونیست و سوسپالیستی باشد.

بقیه نیروهای بورژوایی از لیبرال و قومی و ناسیونالیست های محلی گرفته تا موجودات تک یاخته ای آن جنس میروند که در اقماری به دور جنبش ناسیونالیسم غرب جمع شوند که توسط جناح هایی از حاکمیت ایران نمایندگی میشوند و به سهمی در همان دایره رضایت دهند. هیچ بخشی از اینها رادیکال تر و جنگی تر از عموزاده های خود در داخل ایران نیستند که فعالیت قانونی و علنی دارند.

ناسیونالیسم قومی و محلی کجا میرود؟

ناسیونالیسم کرد چه سرنوشتی پیدا میکند؟

تنها نیروی ناسیونالیستی که تاریخی از جنگ پشت سر دارد و خود را به یک جنبش واقعی برای رفع ستم ملی گره زده است، ناسیونالیسم کرد است. بقیه جریانات این جنس در نقاط دیگر ایران مثل خوزستان و آذربایجان و بلوچستان که در نهاد فدرالیست های ملی و قومی گرد آمده اند، بی پایه تر از این اند که بیست و چهار ساعت بر زمین واقعی عمر کنند. مهمترین این مجموعه ناسیونالیسم قومی ترک یا آذری است که به دلیل انتگره بودن بورژوازی آذربایجان با

کمونیست ۱۷۹

بورژوازی ایران، به جز در صورت سناریوی احتمال سیاه در ایران، مانند مجاهد، حاشیه ای تر از آن است که حتی به عنوان نیروی سیاسی از آن اسم برده شود.

ناسیونالیست های کرد بعکس ناسیونالیست های برادر خود در ایران، واقعیتی حی و حاضر و مدعی حل یک مشکل تاریخی اند. با اینهمه اما، اینها هم از این به بعد توپ و تانک جنگی از غرب تحویل نمیگیرند و خود مسیر خود را بهتر از همه میدانند. اینها از اول برای مشارکت در قدرت سیاسی موجود و حاکم در کشور متبوع شان شکل گرفته اند و هرگاه این حاکمیت نگاهی به آنها انداخته باشد، اتوماتیک پوزیسیون آماده برای "مذاکره" و معامله گرفته اند. وجود سیاسی اینها بی شباهت به گریه ای نیست که هر طور به زمین بیافتد روی دست و پا می ایستد. اینها هم صرفنظر از هر شعار و هارت و پورتی که در فضا پرت میکنند، هر زمان پیمای از طرف دولت مطبوع شان برسد، چهار دست و پا روی میز معامله نشسته اند. با مسیری که بورژوازی پروغرب حاکم بر ایران در دولت در پیش گرفته است، اولا زیر پای اینها با استفاده از بکار بردن ناسیونالیست های حاضر در محل جارو میشود. امروزه ناسیونالیست های کرد در داخل کشور تفاوتی سیاسی و آرمانی با ناسیونالیسم در پشت مرزها ندارند. برای کار در جمهوری اسلامی هم سختی های طی کردن مسیر شرکت در حاکمیت و مراسم شرط و شروط و مذاکره و معامله و آشتی و رویوسی لازم ندارند. از جنس پشت مرز خود سیاسی تر و امروزی ترند و همراه جمهوری اسلامی هم پا گرفته اند. شرکت داوطلبانه و از ته دل اینها در حاکمیت به شکل در دست گرفتن استاندار و فرماندار و شهردار و با داشتن زبان کردی در مدارس ابتدایی، کار را برای جمهوری اسلامی طوری راحت میکنند که دولت نیاز جدی به روی آوری به مذاکره با پشت مرزی ها نداشته باشد. با همه اینها جمهوری اسلامی از دولت ترکیه بی عقل تر نیست و در صورت تمایل پشت مرزی ها به تحویل بی قیدو شرط خود، با اکراه، به نوعی مراسم پذیرایی و خوش آمد گویی به اینها موافقت کند. در چنین حالتی، تنها نیروی باقی مانده در پشت مرز آنهایی خواهند بود که در سطح رهبری دستی در جنگ و تبلیغات جنگی داشته اند، که با توافق جمهوری اسلامی میتوانند زندگی آسوده تر در شهرهای کردستان عراق را برای خود انتخاب کنند. نتیجتا آنچه از فدرالیسم و خودمختاری و حتی خودگردانی میماند، چیزی بیشتر از مقالاتی و تصمیماتی تاریخی نقش بسته بر دیوار مجازی برای مطالعه علاقمندان به تاریخ نخواهد بود. ناسیونالیسم کرد تاریخا در شکاف منطقه ای زیسته و رشد کرده و با بسته شدن شکاف آن هم به حیات زیر لایه های زمین پناه برده یا مسر خدمت به نظام حاکم در پیش گرفته است. خواست اینها مطلقا مینایی عدالتخواهانه و آزادخواهانه و رهایی بخش ندارد. کافییست به خدمت گرفته شوند و در ادارات محلی بکار گمارده شوند تا جنبش قهرمانی ها و تاریخ سرشار از معامله و سازش و جنگ و مذاکره اینها، در خدمت شرکت در قدرت موجود، چه اسلامی و چه غیراسلامی، به نقطه پایان اپوزیسیونی خود برسد. مسئله کرد اما، در صورت حل نشدن از طرق بورژوایی، ناچار است منتظر تغییر در توازن قوا به نفع کمونیست ها و انقلاب اجتماعی بماند.

پروسه آشتی ناسیونالیست ها با جمهوری اسلامی البته به نفع کارگر و زحمتکش و مبارزه آزادیخواهانه است. جنبش ناسیونالیستی به جز تولید خرافه ملی برای تحقق هیچ حقی نیست، نه برای جوان و نه برای زن و نه برای کارگر و نه برای آزادی های سیاسی و نه علیه استبداد. کارگر و زحمتکش در کردستان میتوانند به دور از مزاحمت های جنبش ناسیونالیستی در اپوزیسیون، سراسر است تر به تشکل و تحزب و مطالبات زمینی و واقعی خود فکر کند و برایش نقشه بریزد. با این همه، چنین مسیری در گرو به هم آمدن شکافهایی است که ناسیونالیسم کرد تاریخا آنجا زندگی میکند. اوضاع بحرانی منطقه و کشمکش های دول درگیر برای دست بالا پیداکردن در این تحولات میتوانند به نیاز اینها به بازی دادن مجدد به ناسیونالیسم کرد هم بیانجامد. تا آن مقطع، همه ناسیونالیست های رادیکال باید دعا کنند که اوضاع کماکان بحرانی خواهد ماند!

جنبش خلاصی فرهنگی

فشار فرهنگ اسلامی موجبات تولد چنین جنبشی را فراهم کرده است. نتیجتا به هر نسبت این فشار کم شود، این جنبش هم فروکش میکند. جمهوری اسلامی میتواند با کمتر کردن دوز اسلام گرایی در اعمال فشار و محدودیت های فرهنگی، بخش هایی از این جنبش را که بویژه از میان طبقه متوسط نیرو گرفته اند را با خنثی کند یا به پایه اجتماعی مدافع خود تبدیل نماید؛ چیزی که امروز از سرآغازش پیداست. تبدیل بخش هایی از جوانانی که فشار همین فر هنگ به سمت چپ و کمونیست ها پرتاب شده بودند، به مدافعین آتشین روحانی، چه در دانشگاه و چه در فضای فکری محافل تحصیلکرده، محصول همین مسئله است. جمهوری اسلامی برای جذب سرمایه خارجی به بازار ایران، به آرام کردن فضای سیاسی نیاز اقتصادی دارد. نتیجتا بسیار طبیعی است که به درجات معینی از این فشارها برای آرام کردن اوضاع بکاهد. از طرف دیگر وقتی دوستی با امریکا شعار و پرچم میشود، مخالفت با فرهنگ غربی، برای جامعه متوقعی مانند ایران سهل نیست. تاریخ تقلای انسان در این کشور برای دست یابی به فرهنگ بازتر غربی نیرویی ضعیف نیست که با آسانی و با دادن یک رشوه اقتصادی حل شود. نتیجتا این جنبش به درجاتی رکود خواهد کرد و به درجاتی هم در زمینه های فرهنگی سعی در بازتر کردن فضا برای خود میکند، که نتیجتا رویارویی با نیروی سرکوب یک واقعیت خواهد ماند.

مسئله زن

به همراه کم شدن فشار فرهنگی فشار بر زنان هم به درجاتی کم خواهد شد. این نه از سخاوت بورژوازی که به دلیل نیاز او به یک جزیره حتی الامکان آرام و عاری از بحران و مبارزه سیاسی جدی، در خدمت جلب سرمایه های خارجی است. جنازه های آویزان بر دار اعدام و صحنه فجیع سنگسار و سر بریدن ها و چشم در آوردن ها و عمل قصاص دکوراسیون جالبی در مقابل سرمایه خارجی نیست که بخواهد وارد شود و سرمایه گذاری کند. نه به این دلیل که سرمایه دلسوز به حال بشر است، بلکه با مشاهده چنین صحنه هایی، هیچ بورژوایی برای بلند مدت سرمایه گذاری نمیکند، به این دلیل ساده که این بساط را قابل دوام و به لحاظ سیاسی، حداقل در دراز مدت، برای سرمایه گذاری امن ارزیابی نمیکند. تمایل دولت روحانی و همچنین دولت خاتمی به پائین آوردن سطح فشار فرهنگی از این نیاز اقتصادی آنها به صدور سرمایه به ایران سرچشمه میگیرد نه از خندان بودن چهره شان.

به این واقعیت باید پیوستن زنان و جوانان طبقه متوسط به حاکمیت را اضافه کرد که به دلیل منافع اقتصادی شان است. بخش های دیگری از همین طبقات مادامی که منافع مادی شان تامین میشود و در عرصه فرهنگی هم میتوانند نفس بکشند، به اوضاع پیش رو تمکین خواهند کرد.

^[1] بورژوازی ایران، به جز در صورت سناریوی احتمال سیاه در ایران، مانند مجاهد، حاشیه ای تر از آن است که حتی به عنوان نیروی سیاسی از آن اسم برده شود

با اینهمه، به دلیل ماهیت ایدئولوژیک جمهوری اسلامی و به دلیل نیاز دستگاه تحمیق و سرکوب به مذهب، مادام که جمهوری اسلامی زنده هست، غلیرغم تغییرات محسوس در رفتار با مسئله زن، مسئله زن حل ناشدنی و مبارزه برای حذف تبعیض جنسی از سیاست و جامعه یک پای مبارزه سیاسی و اجتماعی خواهد ماند. در این عرصه، در کنار سرکوب، حضور فعالین سانتیمانتال طبقه متوسطه که همیشه آیت الهی برای حمایت از خود و آیات و احادیثی در حمایت از پروژه خود میدانند، یک خطر مداوم برای جنبش حق زن است. با اینهمه، موفقیت و پیشروی در این عرصه اساسا به حضور زنان و مردان بسیار آزاده در کنار کمونیست هایی است که مسئله زن برایشان نه وسیله ای برای بازی های سیاسی فرقه ای که عرصه ای برای فعالیت های اجتماعی رهایی بخش است.

تاثیر این تحولات بر سرنوشت جنبش کارگری
جنبش کارگری تنها جنبشی است که به موازات متعارف شدن رابطه غرب با جمهوری اسلامی زیر فشار اقتصادی بیشتری قرار خواهد گرفت. هر درجه از پیشروی سیاسی جمهوری اسلامی در عرصه متعارف تر شدن و راضی تر شدن لایه های سرمایه داران به وضع موجود، به تشدید استثمار طبقه کارگر ترجمه میشود. دولت جدید به هر اندازه اقشار بیشتری را به خود متوهم و لایه های بیشتری از بورژوازی را پشت خود ببیند، به همان درجه حمله به سطح معیشت کارگر را تشدید میکند. تامین فضای آرام برای جمهوری اسلامی و هر حاکمیت بورژوایی اساسا برای همین هدف است. رونق اقتصادی احتمالی به دنبال کم شدن فشار تحریم بطور طبیعی به درجه ای اشتغال می انجامد، اما این درجه از پیدا شدن کار جوابگوی بیکاری میلیونی نخواهد بود. بعلاوه دولت جدید مامور سر و سامان دادن به وضع طبقه خویش است و قرار نیست سهم کارگر و مردم زحمتکش بالا رفتن دستمزد و بیمه بیکاری همگانی و اجازه تشکل و شورا و سندیکا باشد. دولت روحانی به همان درجه ای که فشار فرهنگی را کم کند، بند استبداد سیاسی بر گرده طبقه کارگر را تندتر میکند تا شرایط جدید نتخته پرشی برای او نباشد.

پیوستن بخش های وسیع طبقه متوسطه به حاکمیت و راضی شدن بخش هایی از جامعه در اثر پائین آمدن فشار فرهنگی، از طرفی به تبلیغات توهم زا توسط این اقشار در میان طبقه کارگر می انجامد و از طرف دیگر طبقه کارگر را در مقابله با حاکمیت تهاतर میگذارد. تنها ماندن کارگر در عرصه جنگ برای زندگی، مستقیما به اتکای این طبقه به نیروی مستقل خود ترجمه میشود. با همه اینها، کنار رفتن فشار تحریم ها، اتوماتیک فرصتی ایجاد میکند تا کارگر در طرح مطالبات خود با توقعات بالاتری ظاهر شود. بهانه تحریم و جنگ با امریکا و خطر جنگ اگر دوره قبل موهبتی برای حاکمیت بود، این دوره از دست میرود. تنها ابزار جمهوری اسلامی در این دوره تبلیغ برای کار طاقت فرسا در جهت رشد و بهبود اقتصادی و بالا رفتن تولید است، که در صورت نجیبیدن کارگران کمونیست میتواند موثر واقع شود. بعلاوه، رشد توان اقتصادی بورژوازی در کشورهایی که سرمایه به آنها صادر میشود، مستقیما بالا رفتن سطح زندگی کارگر را همراه ندارد. چین و هند و کشورهای کوچکتر منطقه، علیرغم صدور وسیع سرمایه غربی به آنها، هنوز دستمزد کارگر از کارگر ایرانی پائین تر است. این یعنی حتی در صورت احتمال فرضی صدور سرمایه های بزرگ به ایران، بدون مبارزه ای قدرتمند چیزی جز یک اشتغال در شرایط برده وار به کارگر نمیرسد. در تمام شرایط احتمالی ذکر شده، نیاز کارگر به تشکل و تحزب همسطح نیاز او به تقلا برای بهبود زندگی روزانه است.

در کنار اینها، با حاشیه ای تر شدن نیروهای بورژوایی چپ و راست هوادار **سرنگونی به هر قیمت**، کارگر کمونیست میتواند به دور از مزاحمت سیاسی اینها با فراغت فکری بیشتری مشغول نقشه برای پیشروی خود باشد. اگر اینها در دوره های قبل مشغول سربازگیری از میان طبقه کارگر به نفع جنبش های بورژوایی بودند، با حاشیه ای تر شدن اینها، فرصت جلو آمدن بدیل کارگری بیشتر میشود. با همه اینها، نجیبیدن کارگر کمونیست در این دوره، به جمهوری اسلامی فرصت میدهد که در جهت ایجاد توهم و انتظار در میان کارگران برای نقشه های اقتصادی "کار آفرین"خود در آینده، دست به فریب بزند و برای پیشروی دولت روحانی در عملی کردن به دردرس نقشه هایش، وقت بخرد.

یک خطر دیگر در این دوره تولید توهم در میان آن دسته از فعالین کارگریست که توهم کسب اجازه برای ایجاد سندیکا و اتحادیه از دولت را دارند و مداوما با طرح شعار ایجاد تشکل های علنی کارگری در مقابل دولت زمان میسوزانند. ته این تفکر از جایی ناشی میشود که حاکمیت بورژوایی همراه با آزادیهای دموکراتیک در ایران را محتمل میدانند. چنین نگرشی در اساس متعلق به سنت سیاسی احزاب رفرمیست در جنبش کارگری و در عمق جامعه است. این سنت را تاریخا حزب توده و اقمار رفرمیست آن در دایره سازمان اکثریت و راه کارگر نمایندگی کرده اند و همیشه سراغ باز کردن سندیکا و اتحادیه بوده تا از این طریق رفرم های مد نظر خود را به کرسی بنشانند. سرایت این سنت به میان فعالینی هم که به لحاظ سیاسی سختی با این سنت ندارند، از طرف به دلیل ریشه تاریخی این سنت و از طرفی در ناتوانی کمونیسم دخالتگر در عملی کردن بدیل مجمع عمومی است. یک راه اصلی قطع بندناف این سنت با مبارزه کمونیستی کارگر در جایگزینی شعارشان است؛ اگر رفتند به جای شعار اجازه تشکل بدهید، در عمل مجمع عمومی سازمان دادند، مسیر گسترش چنین توهماتی را هم می بندند. لازمه پیگیری کارهای مجمع عمومی کارگران سازماندهی همزمان جمع های متحد و متعهد رهبران کمونیست است که برای هر چیزی نقشه میریزند و عملی میکنند. این بحث سبک کاری را باید جای دیگری به تفصیل پیگیری کرد. اشاره به این نکته برای تاکید بر ضرورت جلوگیری از مضرات توهم ایجاد تشکل پایدار و علنی کارگری در دوران از این به بعد جمهوری اسلامی است. با اینهمه، تذکر این نکته به این معنی نیست که کارگر نباید در شرایط جدید مطالبات مربوط به آزادی تشکل را در کنار کل مطالبات دیگرش طرح کند، چیزی که رهبران کمونیست بهتر از هر کسی میدانند.

جنبش سرنگونی جمهوری اسلامی؟

امروزه چیزی به نام جنبش سرنگونی در جامعه ایران قابل روئیت نیست. نه فقط این، بلکه جمهوری اسلامی از این نظر در قوی ترین موقعیت سیاسی خود به سر می برد. پروژه رژیم چپچی هم در کار نیست تا بخشی از اپوزیسیون تبعیدی به بازی گرفته شود. فشار سیاسی و اقتصادی هم دارد میرود به حمایت سیاسی و اقتصادی غرب تبدیل شود. در کنار این، لایه های مختلف بورژوازی از همیشه نسبت به زندگی در جمهوری اسلامی خوش بین تر و راضی ترند. نتیجتا اگر در دوره های قبل، فشار اپوزیسیون بورژوایی بیرون مرزها قادر به جلب توجه بخش های کمی از اینها بود، در دوره آتی این اپوزیسیون، چه چپ و چپ راست، سرگردان تر و ناامیدتر از همیشه است. کار اصلی اینها در آینده، اگر کماکان اپوزیسیون و در

تبعید بمانند، چیزی بیش از کمپین های سیاسی و کشف بحران جمهوری اسلامی در تحلیل های شان نیست. گرایشات اصلی تر بورژوایی این اپوزیسیون مدتهاست جزئی از سوخت و ساز لایه های بورژوازی در حاکمیت تبدیل شده اند، که مثل بقیه عموزاده هایشان ضمن همراهی با نظام مشغول انتقادات "سازنده" و درون خانودگی به دولت و نظام اند.

جنبش های ناسیونالیسم قومی و محلی هم اگر پروسه متعارف شدن رابطه جمهوری اسلامی با غرب پیش برود، در غیبت سیاست رژیم چنج، چاره ای جز کنار آمدن با حاکمیت ندارند و از این زاویه اینها هم از میدان سرنگونی طلبی به صلح طلبی و تمکین شیفث میکنند. در هر حال اگر جمهوری اسلامی از اینها برای همکاری دعوت کند؛ تعطیل بازار اینها در کمپ سرنگونی طلبان قطعی است.این یعنی سرنوشت جمهوری اسلامی تنها در نبرد بین دو طبقه اصلی؛ سرمایه دار و کارگر رقم میخورد. جنبش رهایی زن، به همان اندازه که لاینحل میماند، میتواند بخشی از یک تقلای اجتماعی برای سرنگونی جمهوری اسلامی باشد، اما در نهایت این طبقه کارگر است که ناچار است برای رهایی خود و جامعه به تنهایی برای پی ریزی یک زندگی متفاوت و یک دنیای بهتر تقلا کند.

جنبش علیه استبداد سیاسی

جمهوری اسلامی با مشخصاتی که شرح آن رفت، نه سر معامله با پلورالیسم سیاسی و آزادیهای پارلمانی دارد، نه آزادی تشکل و تحزب برای لایه های مختلف بورژوایی تن میدهد. این یعنی بورژوازی ایران مثل تاریخی که پشت سر دارد، کماکان از تحزب قانونی محروم میشود؛ چیزی شبیه دوره های حکومت پهلوی ها. علت پایه ای این مسئله برای ممانعت از سرایت این نعمت به طبقه کارگر و کمونیست هاست. با اینهمه، لایه های بورژوازی منتقد به نظام تشکل های خود را نیمه علنی و نیمه قانونی، بسته به اوضاع، سازمان میدهند و هر از گاهی به بسته شدن دفاترشان گردن مینهند و در مقابل حداکثر به شکایت های قانونی برای آزاد شدن شان تمکین میکنند. اینها تا جایی هم که وارد عمل میشوند، به عنوان جناح های چپ و راست جنبش های اصلی تر بورژوازی ظاهر میشوند و در انتخابات ها به لیست کاندیدهای جناح های بورژوازی بزرگ رای میدهند.

این محرومیت سیاسی یا این استبداد بورژوا اسلامی موجبات زنده بودن مبارزه برای آزادیهای سیاسی را تولید و بازتولید و حضور این جنبش در همه عرصه های مبارزات اجتماعی را ضروری میکند. به این ترتیب دانشگاهها و جنبش مبارزه علیه تبعیض جنسی بر زنان پای ثابت حضور جنبش مبارزه علیه استبداد سیاسی خواهد بود. در این مبارزه، به جز کمونیست ها، لایه های ناراضی و منتقد بورژوایی هم حضور خواهند داشت که سعی در سربازگیری برای پیشبرد اهداف سیاسی خود دارند. شرکت کمونیست ها با اقشار ناراضی بورژوایی، برای حفظ استقلال خود همواره ناچار است که سیاست های آنها را نقد و خود به عنوان فراکسیون کمونیستی اعمال قدرت کند.

دولت روحانی ممکن است برای باز کردن روزنه ای که فشار سیاسی اقشار و طبقات ناراضی را کاهش دهد، به سازماندهی نهاد هایی مانند دوره دوم خرداد تن دهد. نفع این کار برای دولت، در سرگرم کردن کمونیست ها برای مشغولیت در این ان جی او ها و دور کردن شان از سازماندهی کمونیستی در مراکز کارگری و در قلب پرولتاریای صنعتی است. چنین نهادهایی در هر دوره که دولت نیاز دارد، میتواند به هر بهانه ای به سادگی بسته شوند. بعلاوه از طریق این فعالین های علنی و گلوگشاد، دولت قادر به کنترل کمونیست ها میشود و هر گاه لازم آمد جمع شان میکند. آخر کار نتیجه این خواهد بود که کارهای کمپینی و آکسیونی برای تحمیل رفرم به دولت به پایان میرسد، بدون اینکه کمونیست ها قادر به سازماندهی زیر زمینی شبکه های قدرتمند خود شده باشند؛ چیزی که تقریبا در دوره دوم خرداد اتفاق افتاد.

کمونیست ها چه؟

بخش عمده کمونیسم تبعیدی ایران، چیزی بیش از لایه های ناراضی طیف روشنفکران چپ دوران انقلاب و رهروان یک ایران عاری از استبداد با یک پارلمان و آزادیهای دموکراتیک بورژوایی نیست؛ آرزویی که از دوران انقلاب 57 در دل این بخش مانده و تاریخ ایران هیچگاه اجازه عملی شدنش را نداده است. اینها در اساس جناح چپ و عادل همان روشنفکران طبقه متوسطه اند که برای کشورشان چیزی شبیه دموکراسی های غربی آرزو میکنند، که ایران جای این کارهای بورژوازی نیست. کار اینها در دوران فشار غرب به جمهوری اسلامی به شکل کمپین و آکسیون و شلوغ کردن های سرنگونی طلبانه در سطح معینی فضا و جا داشت. با کم شدن فشار غرب و کم شدن مشتریان مدیایی چنین پیش فنگ و پافنگ های پشت مرزی، به تدریج به کاری برای خود تبدیل میشود. نقش این لایه که در جمع محافل و سازمان های متنوع شکل یافته است، از این به بعد بیش از همیشه به جامعه و سرنوشت سیاسی آن بیربط خواهد بود. بیربطی دیروز اینها هم البته بیش از اینکه ناشی از موقعیت و خواستگاه سیاسی اینها باشد، ناشی از تبعید سی و اندی ساله ای است که به آنها فرصت انتگره شدن در جنبش های اجتماعی خود در محل را نداده است.

برای کمونیسمی که سازماندهی طبقه کارگر برای انقلاب کارگری را در دستور دارد، برای ما حکمتیست ها، امروز فضای کار از همیشه مهیاتر است؛ بخشا به این دلیل که برای مسائل اساسی امروز حرف و پاسخ روشن و زمینی داریم، بخشا هم به این دلیل که رفع کشمکش های بیرونی جمهوری اسلامی بهانه دشمن خارجی و تبلیغات جنگی دست رژیم را حذف میکند. و بلاخره کنار رفتن مزاحمین بورژوایی طبقه کارگر در مبارزه روزانه اش، به رهبران و سازماندهندگان کمونیست برای یافتن و در پیش گرفتن مسیری روشن تر فرصت و فضای مناسب تری میدهد.کمونیسم امروز، بیش از همیشه ناچار است در اعماق مراکز صنعتی دست به سازماندهی و تشکل حزبی بزند، محافل رهبران کمونیست را به هم نزدیک تر کند و زمینه های تشکیل کمیته های کمونیستی در محل را فراهم کند. تاریخ گذشته و اوضاع امروز ایران به ما میگوید که امید به باز شدن فضا برای ایجاد تشکل های پایه دار و شورا وسندیکا بیش از همیشه توهمی پوچ است. نتیجتا دست بردن به سازماندهی و گسترش شبکه های کمونیستی در محل کار، نزدیکتر کردن رهبران برای در پیش گرفتن کاری نقشه مند و متعهد به رهبری، از همیشه اولویت دار تر است. شکل گیری مجامع عمومی و هر تحرکی برای پیشروی و کسب پیروزی در همین مبارزات روزمره، در گرو همین اتحاد و تعهد رهبران و سازماندهندگان در اشکال مخفی و نهادهایی مانند کمیته های کمونیستی است. کارگر کمونیست بعداز سی و اندی سال باید قانع شده باشد که تحزب او نه از مسیر پیوستن با احزاب در تبعید سی ساله که در گرو ایجاد اتحاد و تحزب در محل ممکن است. دستور روز حزب حکمتیست برای کمک به شکل گیری چنین تشکلی از همین نیاز طبقاتی به تحزب سیاسی و کاری نقشه مند ناشی میشود.

نامه اعضای هیات مدیره سندیکای نیشکر هفت تپه به وزیر کار مقدمه کمونیست؛

نامه اعضای هیات مدیرهی سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه به وزیر کار پیام مهمی برای هم طبقه ای ها دارد؛ حالا که دولتی جدید سر کار آمده که میخواهد اعتدال را عملی کند، حالا که هم بالایی ها میگویند دولت روحانی متفاوت است، حالا که دولت قول تغییر در روش داده است، و حالا که جناب وزیر کار هم مدعی است که سابقا کارگر بوده است، و حالا که سایه تهدیدات جنگی، ادامه تحریم اقتصادی و فشار سیاسی غرب جایش را به مصالحه و مذاکره و آرامش داده است، رهبران کارگری، تشکل ها و در کل تمام آحاد جامعه کارگری حق دارد و میتواند و باید با اعتماد به نفس و توقعی بالا رو به دولت بایستد و همانند اعضای هیات مدیره سندیکای هفت تپه حق و حقوق ضایع شده اش را مطالبه کند. این پیام به رفقای کارگرش میگوید که اگر پاسخ احمدی نژاد به کارگر ضرب و شتم و دستگیری و زندان بود، امروز در دوران دولت روحانی که مدعی در پیش گرفتن سیاست دیگری را در مقابل جامعه و دنیاست، طبقه کارگر به عنوان نیروی تولید هست و نیست این جامعه هم توقع سیاست متفاوتی از قبل را با خود دارد و تمام مطالباتی که حق اوست را میخواهد... با همه اینها، این آغاز کار در دوران دولت روحانی است و رفقای رهبر و فعال و سازمانده کارگری و خود اعضای محترم هفت تپه می دانند که چنین نامه نوشتن هایی فقط یک شروع است و برای عملی کردن این مطالبات کوشش های بسا بزرگتر و سازماندهی های نقشه مندتری لازم است.

با دنیایی آرزو برای موفقیت و زنده باد هفت تپه ای ها.

این هم متن کامل نامه این رفقا به وزیر کار؛

نامه ی اعضای هیأت مدیرهی سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه به وزیر کار

خدمت جناب آقای ربیعی وزیر محترم کار

با درود

جناب آقای ربیعی، ابتدا ضمن تبریک به حضرت عالی جهت انتخاب شما به عنوان وزیر کار قابل ذکر است که ما امضا کننده گان نامه که همگی از کارگران نیشکر هفت تپه هستیم، در سالهای گذشته ،تنها به دلیل حق خواهی و تامین معیشت زندگی دچار مصائب و رنجهای فراوانی شدیم. آن هم در شرکتی که به دلایل مختلفی ،مانند سوء مدیریت، افت شدید تولید، فرسودگی کارخانه و پایین بودن تعرفه گمرکی در آستانه تعطیل شدن قرار داشت. ودردا که موارد ذکر شده در مورد اوضاع نامناسب شرکت هیچ ارتباطی با کارگران نداشت. یعنی وجود ناهنجاریهای ذکر شده خارج از حیطه ،عملکرد و مسئولیت ما کارگران بود. بلکه موارد ذکر شده تابع دلایل مختلفی بودند که طبیعیست در یک مجموعه دولتی، عامل بحران ومشکلات به گردن نهادهای دولتی است. ولی آن کسانی که تاوان چنین ندانم کاریها وبی لیاقتی ها را دادند کارگران بودند. حقوق حقه کارگر با تاخیرها ودشواریهای عدیده ای پرداخت میشد. امنیت شغلی و امنیت روانی کارگران و خانواده ها از بین رفته بود. در تداوم شرایط مذکور ،اوضاع به حدی بغرنج شده بود که برای بسیاری تهیه نان خالی هم دشوار شده بود. گرفتن نان قرضی از ناوایی متداول شده بود و سفره کارگران به شدت خالی شده بود. در چنین شرایط غم بار و ناامید کننده ای کارگران به تنها وسیله ممکن (یعنی اعتصاب) جهت بیان اعتراض ناشی از وضعیت بوجود آمده پرداختند. شعار" کارگر هفت تپه ایم، گرسنه ایم گرسنه" بخوبی شرایط رقت بار کارگران را نشان می داد. همچنین کارگران با مشاهده ضعف و سستی شورای اسلامی کار، با جمع آوری امضا این تشکل نامتجانس با وضعیت کارگران را منحل کردند. شورایی که قرار بود به استیفای حقوق کارگران پردازد عملا پادوی کارفرما بود و در خدمت کارفرما قرار داشت. در عوض کارگران در یک اقدام جمعی، و بر طبق مقاوله نامه ها ۸۷ و ۹۸سازمان جهانی کار که ایران عضو آن است، دست به تاسیس سندیکای خود زدند. اقدامی که نتایج ملموسی برای کارگران به همراه داشت. لازم به گفتن است که همگی ما از اعضای هیئت مدیره سندیکا نیشکر هفت تپه هستیم. آقای وزیر، مبارزه کارگری مبارزه ایست برای معیشت و رسیدن به یک زندگی شرافت مندانه صورت میگیرد. آنهم در شرایطی که این اوضاع سخت بر ما تحمیل شده بود. چرا که ما خود را در پیدایش این وضعیت گناهکار نمیدانستیم. با اینهمه در اثر پایمردی و ایستادگی کارگران ،خوشبختانه دولت مجبور شد که دوباره شرکت نیشکر هفت تپه را یاری کند. در نتیجه شرکت از زیر مجموعه مادر تخصصی وابسته به وزارت جهاد کشاورزی خارج و به وزارت صنایع یعنی به زیر مجموعه سازمان گسترش و نوسازی صنایع منتقل گردید. اما مانند تمامی پدیده های انسانی، این چنین پیروزی برای کارگران خالی از تاوان نبود. مسئولین انتقام امتیازاتی را که ناچار شدند به کارگران بدهند، از ما فعالان سندیکائی که منتخب کارگران بودیم، گرفتند. این تاوان را ما شش نفر امضا کننده نامه پرداخت نمودیم. بازداشتهای متعدد، توام با پرونده سازیهای مختلف، زندان از شش ماه تا یک سال و نیم و اخراج از دوسال ونیم تا سه سال. اینها بخش کوچکی از تاوانیست که ما پرداخت نمودیم. زیستن در زیر فشار واضطراب، تحمل انواع توهین ها و تهمتهای گوناگون آن هم به خاطر اتهاماتی که نخ نما وبی اساس بود. طبیعی است که همسران و فرزندان ما هم به این ترتیب مجازات می شدند و محرومیتهای شدیدتری را باید تحمل می کردند.

آقای وزیر شما درابتدای وزارت خویش، اعلام کردید که شما در گذشته کارگر بوده اید و به آن افتخار می کنید. ما میخواهیم یاد آوری کنیم که با توجه به نگاه تحقیرآمیزی که در جامعه ودولت نسبت به طبقه کارگر وجود دارد، متأسفانه کارگران در ایران (به شرط کارگر ماندن) هیچ شانسِی جهت وزارت ندارند که هیچ ،آنها حتی نمی توانند شهردار شهرشان هم بشوند. آقای وزیر خودتان بهتر میدانید که مسئولیت فعلی شما هیچ ربطی به کا رگر بودن شما در گذشته ندارد، بلکه مربوط به مشاغل بعدی تان است. صرف اعلام اینکه شما قبلا کارگر بوده اید بالقوه هیچ نفعی برای طبقه کارگر ندارد.

آقای وزیر

کارگران در ایران روزگار سختی را می گذرانند. دشواریهایی مثل، دستمزد پایینتر از خط فقر، عدم وجود تشکل مستقل کارگری که بتواند از زندگی ما کارگران دفاع کند و نداشتن حق اعتصاب و همچنین تاخیرهای طولانی در پرداخت حقوق ودستمزد کارگران، تنها بخش کوچکی از مصائب این طبقه بزرگ بشمار می رود. در حالیکه هر بقالی سر کوچه در وضعیت بهم ریخته اقتصادی، راسا قیمت کالای خود را جهت فروش تعیین می کند، با اینهمه ما کارگران بعنوان فروشندگان نیروی کار،حق مشارکت در تعیین این یگانه کالایی که برای عرضه داریم را نداریم. بطوریکه حتی در کمیته دستمزد، که ظاهرا تکیه بر سه جانبه گرایی دارد - و با اینکه آن نمایندگان بخش کارگری در این کمیته نمایندگان واقعی کارگران نیستند – باز هم این نماینده دولت است که کنترل را در دست دارد و اضافه دستمزد سالیانه کارگران را تعیین قیمت می کند. در حالیکه کارفرمایان در هر شرایطی میتوانند سرمایه خود را از تولید خارج کنند (یعنی اعتصاب کنند) و یا همانطور که سال گذشته دیدیم اجناس خود را در انبارها نگه دارند و وارد بازار نکنند، اما کارگر از چنین حقی (اعتصاب)برخوردار نیست. کارگران نیشکر هفت تپه برای گریز از شرایط تحمیلی که توام بود با گرسنگی که کیان خانواده های شان را تهدید می کرد، مجبور شدند دست به اعتصاب بزنند. اعتصابی که که کاملا خود جوش ومسالمت آمیز بود. ولی در نهایت آنکسی که تنبیه شد ما بودیم. نه آنانی که زندگی بیش از چهار هزار کارگر را به خطر انداخته بودند. عدم پرداخت و یا حتی تاخیر در پرداخت حقوق ودستمزد کارگران جرمیست نابخشوده، ضدانسانی وضداخلاقی. چرا که زندگی، جان وعزت کارگران به خطر می اندازد.

در خاتمه: ما خواستار بازگشت به وضعیت شغلی خود، پرداخت حقوق و بیمه این دورانی را که از کار اخراج بوده ایم، هستیم. ما همچنین خواستار آن هستیم که احکام قضائی صادره دربارهی ما باطل اعلام گشته و از ما اعادهی حیثیت شود. چرا که این شرایطی که برسر ما آمد را ظالمانه و بدور از عدالت میدانیم. مگر ما کارگران چه گناهی کرده ایم که چوب بی تدبیریها و تصمیمات غلط دیگران را بخوریم؟ اختیار دست دیگران است و تاوان را ما پس بدهیم؟ ما بدنبال عدالت هستیم. ملاک ما در قضاوت حرفهای زیبا، کلی ومبهم نیست. در زمینه عمل است که این قضاوت شکل می گیرد.

موفق باشید

با آرزوی سربلندی واعتلای طبقه کارگر

۹/۷/۱۳۹۲

محمدحیدری مهر

قربان علیپور

جلیل احمدی

رضارخشان

فریدون نیکوفرد

علی نجاتی

اعضای هیأت مدیرهی سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه



رادیو نیانا

www.hekmatist.com

رادیو هر روزه نیانا از تاریخ ۱۳ ژوئیه شروع به کار میکند

رادیو نیانا هر شب ساعت ۸.۳۰ تا ۹ شب به وقت تهران از طریق ماهواره هاتبرد پخش میشود

رادیو نیانا، صدای پپ، صدای آزادیخواهی و برابری طلبی را گوش کنید و آنرا به دوستان و آشنایان خود معرفی کنید

فرکانس پخش:

Satellite: Eutelsat HOTBIRD 13A 13°

Frequency: 12597

POL: V

FEC: 3/4

Symbol rate: 27500

Audio PID: 2130

"ملت کرد" هم استراتژی هم تاکتیک

نکاتی بر دفاعیات صلاح مازوجی و محمد نبودی از کنگره ملی خالد حاج محمدی



اعضا رهبری کومه له بار دیگر در دفاع از "کنگره ملی" کرد و سیاست کومه له در قبال آن، در جواب به مخالفین خود دست به ساختن فضایی غبار آلود زده اند تا سیاست سازمان خود را توجیه کنند و گریبان خود را از فشار حقایق نجات دهند. اخیرا صلاح مازوجی در مصاحبه ای با تلویزیون شان در مورد دلایل کومه له برای شرکت در کنگره ملی و همزمان در جواب به منتقدین سیاست کومه له نکاتی بیان کرده است. همزمان محمد نبوی طی نوشته ای به نام "حل مساله کرد وچپ حاشیه ای" به نکاتی اشاره دارد که در این نوشته به آنهم خواهم پرداخت.

صلاح مازوجی و محمد نبوی تلاش کرده اند، اولاً اصل موضوع مورد اختلاف را دور بزنند، صورت مسئله را عوض کنند، و به جای جواب به سوالات واقعی که بالای سر سازمانشان است به مسائل دیگری میپردازند. در این نوشته ضمن اینکه خود صورت مسئله را یک بار دیگر بیان میکنم، در پرتو آن به توجیهات دوستان و بعلاوه به روح ناسیونالیستی این تلاشها خواهم پرداخت. همزمان به نکات پراکنده دیگری که مورد ادعای این دوستان است اشاره ای کوتاه میکنم.

صورت مسئله چیست؟

کنگره ملی کرد را مسعود بارزانی به نمایندگی از جانب جلال طالبانی و عبدالله اوجلان فراخوان داده است. مسعود بارزانی هدف از این کنگره را بسیار صریح و روشن آشتی با دولتهای منطقه و ملتها اعلام کرده است. در همین جهت و در اجلاس تا کنونی و تلاشهای تا امروز آنها نه تنها دولت ترکیه و جمهوری اسلامی بلکه دولت آمریکا نیز جزو مدعیون این کنگره هستند. تا امرو هم از زبان صاحبان کنگره در مورد اهداف این کنگره از حل مسئله کرد، ستم گری ملی و اعتراض و انتقاد از هیچ مشکل و معضل دیگری که گریبان مردم کرد زبان در ایران، ترکیه، عراق و سوریه را گرفته باشد خبری نیست.

حزب حکمتیست طی بیانیه ای رسماً نظر خود در مورد این کنگره و اهداف آن و همچنین سیاست کومه له در قبال آنرا بیان کرده است. من تا کنون طی دو نوشته، ("کنگره ملی کرد" حقایق و توهمات، کومه له و سیاست آن - "کنگره ملی کرد" و توجیهات ناسیونالیستی کومه له) به مسئله و همزمان به سیاست کومه له در قبال این کنگره پرداخته ام. در این نوشته ها یک کلمه در مورد نفس حضور کومه له در این کنگره چیزی گفته نشده است. من به روشنی در هر دو نوشته گفته ام که به نفس حضور کومه له نقدی ندارم. نقد من و دوستان دیگری از حزب ما و همچنین بیانیه حزب حکمتیست به سیاست کومه له در مورد این کنگره، به توقعات کومه له از آن و به تلاش روش و ناسیونالیستی در دفاع از این کنگره، به اشاعه توهمات ناسیونالیستی از جانب کومه له در این مناسبت و خاک پاشیدن به چشم طبقه کارگر است.

صلاح مازوجی و محمد نبوی بدون اشاره به یک بحث، بدون ذکر یک منبع و بدن اسم بردن از یک نفر و با یک جریان معین، هر چه خواسته اند را به پای "کمونیستهای کارگری" نوشته اند که بعداً دلیل این نکته را هم توضیح میدهم. ادعا میکنند که منتقدین به نفس شرکت آنها در این کنگره معترضند! این دوستان به این صورت اصل اختلاف را زیر فرش میکنند و با به میدان آوردن صورت مسئله ای ناموجود به جنگ با ما میروند. تردید دارم این روش رفتار و برخورد حتی بتواند جواب صفوف تشکیلات خود کومه له را هم بدهد.

این دوستان و قبلاً هم دوستان دیگری از کومه له به همین سبک و سیاق به جنگی که کل صحنه ساختگی است، رفته اند. و البته کسانی امثال آقای نبوی با زبان و ادبیاتی نازل و غیر سیاسی به مدافعان منصور حکمت می تازد و هر چه دوست دارد به زبان میآورد. در ادامه مطلب به تحریکات سطحی و غیرسیاسی محمد نبوی و اهداف نهادهینه اینگونه "جدال سیاسی" در کومه له اشاره ای خواهم کرد. اما یک بار دیگر میگویم نفس حضور کومه له و شرکت در کنگره ملی نه مورد انتقاد من است و نه مورد بحث.

دفاع از عرق ملی یا رفع ستم ملی

صلاح مازوجی و محمد نبوی هر دو تاکید دارند که مسئله ملی و ستم گری ملی در کردستان سوریه، ترکیه، ایران و عراق مسئله واقعی است! که حل مسئله ملی باید امر کمونیستها هم باشد! گویا تا کنون کسی منکر ستم گری ملی یا آنچه امروز به نام مسئله کرد مورد بحث است، مییابد. اصرار دارند که منتقدین شان این مهم را در نظر ندارند و نسبت به حل مسئله کرد بی توجه اند، بدون اینکه به خود زحمت بدهند فاکتی بیاورند، مرجعی معرفی کنند، از نوشته و ... حزبی یا جریانی نام ببرند و امکان قضاوتی مستقل به خواننده یا شنونده خود بدهند و برای شعور آنها احترامی قائل شوند. با این فضا سازی بی پایه ادعا میکنند کومه له به عنوان "صاحب جنبش کردستان" جریانی است مسئول و دخیل و دیگران امری برای خود قائل نیستند. خود را جریانی اجتماعی و منتقدین را حاشیه ای و بی تأثیر قلمداد میکنند و تصویری کاذب از خود و منتقدین ارائه میدهند.

همچنانکه گفتم واقعیت این است که ستم ملی و تلاش برای رفع آن و اساساً برنامه ای برای حل مسئله ملی در دستور کنگره نیست، تا کومه له با پرچم تلاش برای رفع آن جواب ما را بدهد. صاحبان کنگره ملی که کومه له را نیز به صف خود دعوت کرده اند، کلمه ای از ستم ملی و حل آن به زبان نیاورده اند و این کومه له است که در جواب به منتقدین خود جهت دفاعش از کنگره ملی، زیر سپر تلاش برای رفع ستم ملی قایم میشود.

صلاح مازوجی اشاره دارد که با توجه به وجود ستم ملی، حس وحدت طلبی در میان مردم کردستان وجود دارد و این توهم در میان مردم هست که اگر احزاب سیاسی کردستان متحد شوند به رفع ستم ملی کمک میکنند. اگر این توهم موجود است چرا شما دنبال این توهم افتاده اید، چرا به جای بیان سرراست اینکه این توهم است، خود مردم را به توهم دعوت میکنید. چرا سیاست، یا به گفته صلاح مازوجی تاکتیک، شما شرکت در این کنگره برای بیهوده بودن این تلاش و توهم نیست بلکه تدقیق و رادیکال کردن و حداکثر ممانعت از سازشکاری کنگره ملی است؟ من در نوشته های قبلی خود با اتکا به صحبتهای ابراهیم علیزاده توضیح دادم که کومه

له و رهبری آن به پخش توهمات ملی و ناسیونالیستی میپردازد. کنگره ای که رفع ستم ملی، وجود یا عدم وجود این ستم گری در دستورش نیست، بحث از راه حل و پیشنهادهای صمیمانه صلاح مازوجی و رهبری کومه له برای این کنگر بر سر این موضوع پوچ است. و معلوم نیست کسی که مدعی کمونیست بودن و دفاع از منفعت طبقه کارگر را دارد، چرا زمانی که بحث از ستم ملی است، "کرد" میشود و پرچم وحدت کردها را بلند میکند. آقای نبوی در برخورد به منتقدین سازمان خود میگوید:

" آنان ممکن است، ممنوع بودن خواندن و نوشتن و کلاً" آموزش به زبان مادری را نشانه هائی از ستم ملی به حساب آورند، اما همواره این مطالبه و خواست دموکراتیک را تحقیر کرده و براین باورند که توسعه زبان و ادبیات یک ملت ربطی به اعتلای فرهنگی طبقه کارگر ندارد.."(تاکید از من است)

آقای نبوی اصرار دارند که نظرات او و سازمانش منتج از مانیفست است و منتقدین را به شوینیسم و... متهم میکند. خدمت آقای نبوی عرض شود که من از مانیفستی که آقای نبوی سراغ دارد که در آن توسعه ادبیات یک "ملت" اعتلای فرهنگی "طبقه کارگر" است، بی اطلاع. امیدوارم محمد نبوی این مانیفست ویژه را به مخاطبین خود معرفی کند تا آگاهی "ملی - مارکسیستی" شان بالا برود. اما تا جایی که به کارگر و کمونیست برگردد، تا جایی که به منافع طبقه کارگر و مانیفست مارکس برگردد، ۱۸۰ درجه در مقابل عقاید "مارکسیستی" آقای نبوی است. اگر چنین باشد که آقای نبوی مدعی اند، کارگران کرد زبان همیشه باید مدیون کارهای فرهنگی و تلاشهای فراوان پ ک ک، اتحادیه میهنی، حزب دمکرات کردستان عراق و انواع جریانات رنگارنگ ناسیونالیسی و ضد کمونیست و ضد کارگر باشند که در اعتلای فرهنگی "طبقه کارگر" بیش از مارکس، انگلس و لنین نقش ایفا کرده اند. ناسیونالیسم در تار و پود نوشته آقای نبوی چنان عمیق و نهادهینه است که روی هر ناسیونالیستی را سفید کرده است. بر خلاف تصور آقای نبوی تا جایی که به کمونیستها برگردد ملت و ملت سازی کار بورژوازی است، کارگر نه تعلق ملی دارد و نه تعلق مذهبی. تراشیدن تعلق ملی و طوق ملی بر گردن کارگر کار بورژوازی و ابزار تحمیق این طبقه است. کل دستگاه عریض و طویل تبلیغاتی و سیاسی دولتهای بورژوایی با هزینه های بسیار سنگین برای اشاعه افکار طبقه حاکم و تحمیق طبقه کارگر از جمله به نام کار فرهنگی است. این تزه‌ای ناسیونالیستی را با یک من سریش "مارکسیستی" و "کارگری" نمیتوان به خورد هیچ کارگر آگاه و کمونیستی داد.

مشکل امثال من با سیاست کومه له نه نفس شرکت در کنگره ملی، و نه استفاده از تربیون این کنگره، بلکه همین تبلیغات است که آقای نبوی به نام اعتلای فرهنگی طبقه کارگر و تعلق ملی کارگر به یک "ملت" معین به خورد صف تشکیلات خود میدهد. برای کمونیستها رفع ستم ملی تا تشکیل دولت مستقل کرد، راهی برای مردود اعلام کردن همین تعلقات ملی و نشان دادن منافع متضاد کارگر با بخشی از ملت مد نظر آقای نبوی است که بورژوازی باشد. در تصور آقای نبوی کارگران کرد زبان خود بخود با بورژوازی کرد جزو یک ملت هستند که فرهنگ مشترک و اعتلای فرهنگی مشترکی دارند. معلوم است گلایه صلاح مازوجی از موقعیت وخیم کارگرکرد سوریه در کردستان عراق که یک سوم مزد ناچیز کارگر کرد زبان کردستان عراق نصیب آنها میشود، با هر نیتی که ایشان بگویند، چیزی جز دلسوزی بورژوایی برای کارگر "بدبخت و بیچاره" نیست. به همین دلیل آقای مازوجی و سازمان متبوعش از دوستی با دشمنان این کارگران ابائی ندارد. نه دلسوزی بورژوا مایانه و نه دوستی عمیق با بورژوازی کرد و جریانات ناسیونالیست آن ربطی به سیاست کارگری و کمونیستی و جنبش طبقاتی آن علیه بورژوازی ندارد. تمام مشکل ما با سیاست شما که در نوشته های قبلی بر سر این موضوع اشاره شده است، تبلیغ همسرنوشتی همان کارگران با سرمایه داران کرد در همان منطقه است. اما نباید تردید داشت که این تبلیغات نزد همان کارگران مهاجر در کردستان عراق، نزد کارگران آگاه کرد زبان در ایران، ترکیه، سوریه و کردستان عراق جز بیزاری از این نوع "کمونیسم" نتیجه ای نخواهد داشت. معلوم نیست تلاشهای وسیعی که کمونیستها در صف حزب کمونیست ایران سالیان سال در نقد همین باورهای ناسیونالیستی کردند، چه درسی برای محمد نبوی در بر داشت، که اکنون خود را صاحب آن تاریخ کرده است.

کومه له و شاه کلید بحث استراتژی

صلاح مازوجی در جواب مصاحبه کننده تلویزیون کومه در مورد نگرانی از عقب نشینی کومه له از استراتژی سوسیالیستی و تقویت ناسیونالیسم، ضمن تاکید بر اینکه استراتژی کومه له تغییری نکرده است، میگوید:

" اگر طبقه کارگر در کردستان در جریان مبارزه با رژیم بتواند خودش را متشکل کند، بتواند تشکلهای خودش را بوجود بیاورد و در همبستگی با طبقه کارگر در سطح ایران و در همبستگی با جنبشهای پیشرو اجتماعی در سطح ایران و در همبستگی با جنبش دانشجویی و در همبستگی با جنبش زنان، در همبستگی با دیگر جنبشهای پیشرو اجتماعی است که در نهایت میتواند جمهوری اسلامی را به زانو در بیاورد و میتواند شرایط دمکراتیکی را در کردستان تامین کند و زمینه را برای رفع ستم ملی بوجود بیاورد".

صلاح مازوجی تاکید دارد که در کنگره ملی کرد خیلی صمیمانه تلاش میکنند که کنگره راه حلها آنها را برگزیند. محمد نبوی نیز میگوید:

" چپ حاشیه ای پائین بودن متوسط سن ومیزان بالای مرگ و میر کودکان ، میزان بالای بیسوادی و زندگی دشوار زنان و مردان پیر و فرسوده کردستان را دریک چهارچوب کلی " ناهنجاریهای اجتماعی ناشی از نظام طبقاتی سرمایه دای " برای خود فرموله کرده و نقش ستم ملی را در توسعه ابعاد این ناهنجاریها، نادیده میگیرد.رفع ستم ملی از نظر کومه له یعنی پایان دادن به همه این بی حقوقی ها و تبعیضات.(تاکید از من است)

مشکل کومه له و رهبری آن این است که کل استراتژی آنها، مانند هر جریان ناسیونالیستی دیگری، همان رفع ستم ملی است و به همین دلیل است که صلاح مازوجی میگوید با احزاب ناسیونالیست در کنگره ملی کرد جنگ هژمونی دارد، چیزی که نه به کمونیسم مربوط است و نه به تاریخ کومه له و حزب کمونیست ایران در دوران حکمت. کل مباحثات این دوستان تلاشی

و نه به تاریخ کومه له و حزب کمونیست ایران در دوران حکمت. کل مباحثات این دوستان تلاشی برای قبول سیاستهای "رادیکال و سازش ناپذیر" خود به احزاب ناسیونالیستی است. این تقابل دائمی جریانات راست و چپ یک جنبش، در این مورد ناسیونالیسم کرد، با هم است. همین جهت در سخنان دبیر اول کومه له و تلاش برای دمکراتیزه کردن مناسبات و موازین کنگره ملی نیز موجود است. انگار فراموش کرده اند که بورژوازی کرد و نمایندگان آنها در کنگره منافع روشن طبقاتی خود را دنبال میکنند و به این منافع آگاهند. نصایح کومه له و تلاشهای صمیمانه صلاح مازوجی در مقابل منافع زمینی این بورژوازی در صمیمانه ترین صورت نشانه توهم صاحبش است. زمانی که بورژوای کرد در سلیمانیه و اربیل از استیصال و آوارگی کارگران کرد زبان سوریه به عنوان فرصتی در ارزان کردن نیروی کارشان استفاده میکند و به قول صلاح مازوجی یک سوم مزد کارگران سلیمانیه و اربیل را به آنها میدهد، به منافع واقعی خود مثل هر بورژوای ضد کارگر دیگری در دنیا آگاه است. میداند سود فراوان کسب کردن و میلیونر و میلیاردر شدنی که افتخار آقای طالبانی است، تنها در گرو این درجه از استثمار و بی حقوقی است که به کارگران تحمیل کرده اند. اما عرق ملی و ناسیونالیستی این دوستان و احساس همسرنوشتی با بورژوازی کرد چشم آنها را بر این حقایق ساده بسته است. به همین دلیل است که نقشی که صلاح مازوجی برای کارگران کرد زبان قائل است، از تشکل تا اتحاد و کنار گذاشتن جمهوری اسلامی برای خدمت به امر "ملت" کرد است و همه راهها به حل مسئله کرد منتهی میشود.

در این تصور سرنوشت کارگر کرد زبان از طبقه کارگر کشوری که در آن زندگی میکند جدا است. مبارزه کارگران در کردستان ایران قائم به ذات است و نه بخشی جدا ناپذیر از مبارزات کارگران در کل ایران به عنوان یک طبقه. کارگر کرد زبان به قول صلاح مازوجی باید در کردستان متحد شود، تشکل خود را ایجاد کند وبعدا بعنوان طبقه کارگر متحد "کرد" با کارگران ایران همبستگی داشته باشد، همچنانکه با جنبشهای ترقیخواه مثل جنبش زنان و دانشجویان. این تقدم هویت ملی و تراشیدن هویت ملی برای کارگران در کردستان نیست؟ ناسیونالیسم با همین هویت تراشی فارس و کرد و ترک طبقه کارگر را به سیاهی لشکر خود تبدیل میکند و تفرقه را در میان طبقه کارگر دامن میزند. علاوه بر این معلوم نیست اگر طبقه کارگر داری چنین درجه از قدرت باشد و جمهوری اسلامی را ساقط کند، چرا نباید کمترین کارش این باشد که کل برنامه حداقل خود را به جامعه اعلام کند؟ چرا نباید برابری زن و مرد، بیمه بیکاری مکفی، آزادیهای وسیع سیاسی، آزادی تشکل و تحزب، آزادی زندانیان سیاسی و همزمان رفع ستم ملی و اعلام حق شهروندی برای کل مردم جامعه را اعلام نکند. مگر تامین بیمه بیکاری، حل بی حقوقی زن و آزادی بی قید و شرط سیاسی، کمتر از رفع ستم ملی مهم است؟

همین تصور را محمد نبوی تکمیل میکند که رفع ستم ملی از نظر کومه له همه این بی حقوقی ها و تبعیضات را خاتمه میدهد!! در حقیقت شاه کلید رهایی طبقه کارگر از نظر نبوی رفع ستم ملی مردم "کرد" است. ظاهرا اینهم از نکاتی است که فقط در "مانیفست" آقای نبوی میتوان پیدا کرد. آقای نبوی و سازمانش چنان مسئله ملی را ایدآلیزه میکنند که توجیه کننده هر تمکین و سازشی با ضد کمونیست ترین و ضد کارگری ترین جریانات باشد.

نبوی نمیگوید کجا رفع ستم ملی به معنای بهبود وضع زنان، سالمندان، کودکان و کاستن از معضلات دیگر اجتماعی برای اقشار پایین جامعه است. مگر کم هستند کشورهایی که بعد از استقلال، ستم و نابرابری و بی حقوقی و... آنها مثل قبل مانده است و خیلی وقت هم بیشتر شده است؟

آقای نبوی توضیح نمیدهد که پس چرا در اقلیم کردستان و با حاکمیت همراهان شما و صاحبان همان کنگره ملی که قرار است صمیمانه راه حلهایتان را به آنها پیشنهاد کنید، بی حقوقیها و تبعیضات مد نظر آقای نبوی رفع نمیشود؟ چرا دستمزد کارگر کرد زبان سوریه ای در اقلیم کردستان کمتر از مزدی است که همان کارگر در حاکمیت دولت بعث بشار اسد در سوریه میگرفت؟ چرا مزد کارگر کرد زبان سوریه ای در مراکز کار در سلیمانیه و اربیل یک سوم مزد ناچیز کارگران کرد زبان همان شهرها است؟ اینجا که نه تنها ستمگری ملی بی معنا است بلکه بیش از دو دهه است احزاب برادر به قدرت رسیده اند.

آقای نبوی نمیگوید پس میزان مرگ و میر بالا و فرسودگی و هزار مشقات دیگر در میان میلیونها کارگر در تهران و اصفهان و شیراز، در حلبی آبادها و هزاران دخمه کارگری دلشیش چه است؟ و نمیگوید پس سرمایه داران عزیز کرد چرا برای تامین سود بیشتر حتی لباس کردی و کفش اورامی را هم از چین وارد میکنند و صنعت لباس و کفش را در کردستان راه نمی اندازند. نمیگوید پس چرا امروز سرمایه داران انگلیسی و سوئدی، آمریکایی و... کشور چین را محل سرمایه گذاری خود کرده اند. نمیگوید چرا سرمایه داران محترم اقلیم کردستان به جای استخدام کارگر کرد مثلا ایرانی، از نیروی کار بسیار ارزان فلیپین و تایلند و... استفاده میکنند؟ میخواهد دلیل عقب افتادگی صنعتی در کردستان را منتج از ستم گری ملی بداند، کاری که همه ناسیونالیستها و کل بورژوازی کرد برای شراکت در قدرت سالها است بیان میکنند.

اما بر خلاف تصور وارونه کمونیسم ملی کومه له، امروز هر کارگری میداند که سرمایه دار، سرمایه دار است و کارگر کارگر. کرد، فارس، ترک، شیعه، سنی، سیاه و سفید و... اینها طوق بردگی است که بورژوازی از سر منافع زمینی خود بر گردن طبقه کارگر آویزان کرده است و مبلغین راست و چپ آن نیز همین افکار ناسیونالیستی را باد میزنند. هر کارگری میداند که سرمایه های باد آورده حاکمان اقلیم کردستان و همراهان کومه له در کنگره ملی، ناشی از کار ارزان همان کارگران کرد زبان در کردستان عراق، همان کارگران مهاجر از کردستان ایران، همان کارگر کرد زبان سوریه ای و هزارن کارگر و برده مزدی از تایلند و فیلیپین و.. اند. و برخلاف تبلیغات آقای نبوی این "کردها" نیستند که کودکانشان مرگ و میر بالا دارند، فرسوده و زندگی دشواری دارند، بلکه این طبقه کارگر است که خارج از زبان و رنگ و نژادش، توسط بورژوازی و از جمله بورژوای کرد چنین زندگی برده واری را به آن تحمیل کرده اند.

کمونیست ۱۷۹

آقای نبوی برای مقبولیت بخشیدن به سیاست سازمانش، متن بلند بالایی از منصور حکمت آورده اند که خواهان تهیه بیانیه ای در مورد خودمختاری با موادی حاوی مطالبات در قبال مسئله ملی از دولت مرکزی و تلاش برای امضای آن از جانب حزب دمکرات شده است. فرق جهت منصور حکمت و ما و حزب کمونیست و کومه له دوران منصور حکمت با کومه له آقای نبوی در این است که از نظر ما رفع ستم ملی یک خواست بورژوایی است. بر خلاف تصورات نه چندان جدید ایشان رفع ستم ملی نه به تشکل کارگری مربوط است و نه ارتقا فرهنگی این طبقه. خودمختاری و حق تعیین سرنوشت، رفع ستم ملی و یا حل مسئله کرد، مطالبه ای مطلقا بورژوایی است. نقطه حرکت دفاع کمونیستها از حل مسئله ملی مقابله با و بی سلاح کردن بورژوازی سراسری و محلی در ایجاد تفرقه و جدایی میان طبقه کارگر بعنوان یک گردان جهانی است نه برعکس تبدیل طبقه کارگر به کارگر کرد و فارس و عرب و ترک! اینکار را بورژوازی به خوبی بلد است و به همین دلیل تلاش جریاناتی مانند کومه له آنها را در حاشیه جریانات اصلی تر ناسیونالیستی و بورژوایی در کردستان قرار داده و میدهد. و بر خلاف ادعای شما، با رفع ستم ملی مشکل و معضلات طبقه کارگر از فقر و بیکاری و تا استثمار و... رفع نخواهد شد. و خیلی وقتها تحمیل تشکیل دولت مستقل برای برداشتن نفاق ملی، فقر و محرومیت را برای کارگران آن بخش بیشتر هم خواهد کرد. لذا آنچه از منصور حکمت آورده اید به جهت و سیاست عمیق ناسیونالیستی تان کمکی نخواهد کرد.

خلاصه اینکه تلاش کومه له و فعالین آن برای اقناع کنگره ملی و قبول راه حلهای "سوسیالیستی" کومه له از جانب این کنگره، تلاش برای اعمال مناسبات دمکراتیک و...، همراه با تبلیغ ملی گرایی و رسمیت دادن به هویت و عرق ملی، بیان جایگاه خود کومه له به عنوان بخشی از همان جنبش و البته جناح میلیتانت و چپ آن است. رابطه کومه له با احزاب بورژوایی در کنگره درست مثل رابطه حزب لیبر بریتانیا با حزب محافظه کار، مثل رابطه حزب سوسیال دمکرات آلمان با خانم مرکل و مثل رابطه حزب چپ و سوسیال دمکرات سوئد با احزاب راست در پارلمان سوئد است. آنها نیز مدعی اند که تلاش میکنند با راست روی و راه حلهای محافظه کارانه همان احزاب به عنوان احزاب هم جنبشی مقابله کنند.

اگر این دوستان فراموش نکرده باشند سالها قبل و در دل جنگ حزب دمکرات با کومه له درست همین جهت توسط عبدالله مهتدی و به نام تلاش برای هژمونی بر جیش کردستان به میدان آمد. همان زمان این سیاست به عنوان سیاستی راست و ناسیونالیستی و اینکه ما و حزب دمکرات متعلق به یک جنبش نیستیم تا جنگی بر سر هژمونی در آن جنبش داشته باشیم نقد و کنار گذاشته شد. و البته بسیاری از مدافعان سیاست عبدالله مهتدی در کومه له امروز، آن زمان از نقد منصور حکمت دفاع کردند.

بحث سیاسی یا تحریک احساسات

اشاره کردم که صلاح مازوجی و محمد نبوی چگونه اصل اختلاف و صورت مسئله را عوض میکنند و چگونه برای اثبات احکام خود و ادعاهایی که نسبت به مخالفین سیاست خود دارند، آسمان ریسمان می بافند و یک کلمه از زبان آنها نقل نمیکند و هیچ امکانی به قضاوت مستقل خواننده نمیدهند. دوستان با این روش و بدون استدلال و دلیل هرچه دوست دارند به پای منصور حکمت و مدافعان او مینویسند. به این صورت به میل خود ادعاهای پوچ را به نام حقیقت به خورد خواننده میدهند و شعور آنها را دستکم میگیرند. صلاح مازوجی میگوید در جریان اعتصاب عمومی کردستان در مرداد ۱۳۸۴ این دوستان (بخوان مدافعان منصور حکمت) مخالف بوده و آنرا ناسیونالیستی میدانستند!! فرض کنیم جریانی، جمعی و گروهی از کسانی که خود را مدافع حکمت میدانند مخالف بوده باشند، چرا با اسم و نام و نشان معرفی نمیکند؟ مگر در جریان این اعتصاب مدعیون صاحب کومه له و تاریخش، کومه له آقای مهتدی برای شکست آن اعتصاب کم تلاش کرد؟ مگر حزب دمکرات همگام با آقای مهتدی کم کارشکنی کرد؟ پس چرا از آنها گله ای در کار نیست؟ صلاح مازوجی این ادعای کذب را در شرایطی میکند که یک پای جدی آن اعتصاب عمومی و اولین جریانی که از آن حمایت کرد، حزب حکمتیست بود.

در ادامه این رفتار آقای نبوی با ادبیاتی نازل و تحریک احساسات به تاریخی از کار کمونیستی در کردستان اشاره دارد و دیگران را نفرین میکند که به آن تاریخ پشت کرده اند و جناب نبوی و سازمانش صاحب آنند. در این زمینه بحثهای فراوانی در گذشته شده است و اسناد آن تاریخ از زبان و قلم صاحبان واقعی آن موجود است و جای جعلیات آقای نبوی برای هر انسانی که در جستجوی حقیقت باشد، بسته است. اما آن تاریخ و کار کمونیستی طیف وسیعی از شریفترین انسانها، قرار نیست دستمایه تسلیم کارگر و کمونیست به ناسیونالیسم کرد توسط امثال آقای نبوی باشد. اشاره به آن تاریخ و تحریک احساسات حول آن، تلاشی برای توجیه و در حقیقت فریب تشکیلات خود است. برخلاف ادعاهای این دوستان اینگونه تاریخ نویسی و دفاع از حقیقت، اگر در کوتاه مدت بتواند چشم و گوش کسی را کور و کر کند، در درازمدت گریبان خودتان را میگیرد. اشاره به افاضات آقای نبوی در نوشته اش و در مورد منصور حکمت و کمونیستهای عراق و.. پوچ تر از آن است که نیازی به جواب باشد. اما ایشان فراموش کرده اند که در کنار بارگاههایشان در سلیمانیه انواع کومه له، از کومه له مهتدی، کومه له ایلخانی، کومه له ماموستا ابراهیم و کومه له کهنه پوشی با همین ادعاها موجودند. و همگی مثل آقای نبوی علیرغم فاصله عمیق ازسیاستهای کمونیستی حزب کمونیست ایران قبل از جدایی منصور حکمت و کمونیسم کارگری از آن، علیرغم به راست چرخیدنهای عمیق و تبدیل بخشی از این کومه له به نیروی دخیره ارتجاع بین المللی، اعمال و سیاستهای امروز خود را به اسم و اعتبار صاحبان آن تاریخ به فروش میرسانند.

آقای نبوی باید بدانند که پیشروی کمونیسم در کومه له، تشکیل حزب کمونیست ایران و فعالیت کمونیستی در تاریخ شرکت کنندگان و سازندگان آن در دل جدالی واقعی و با نقد افکار و سیاستهای ناسیونالیستی - پوپولیستی امروزی آقای نبوی در آن زمان و با حاشیه ای کردن آن مقور شد. آقای نبوی فراموش کرده اند که در ابتدای آن تاریخ و در کومه له قبل از حزب

"جنبش مدنی ضد تحریم"

مصاحبه با خالد حاج محمدی

کمونیست: اخیرا جنبشی تحت عنوان *"جنبش مدنی ضد تحریم"* اساسا از داخل ایران راه افتاده است. این تحرک پشتیبانی طیفی را در خارج کشور به همراه داشته. نامه های جداگانه ای برای اوباما و یان کی مون و با خواست متوقف کردن تحریمها ارسال شده. سوال این است که این تحرک اساسا چه است و چرا امروز راه افتاده است. آیا رابطه ای میان این تحرک و انتخاب روحانی وجود دارد.

خالد حاج محمدی: این تحرک با ارسال نامه ای از جانب ۵۵ زندان سیاسی از طیف اصلاح طلب و لیبرال به یان کی مون شروع شد. این تحرک را جمعی، بیش از ۷۵۰ نفر از همین طیف در بیرون زندان، با نامه به اوباما ادامه دادند و سرانجام جمعی زیر نام ۳۱ حزب و جریان هم به اوباما نامه فرستادند و همگی خواهان کمک به دولت روحانی به عنوان دولت

ادامه:"ملت کرد" هم استراتژی هم تاکتیک

کمونیست ایران و حتی در اوایل تشکیل این حزب، روسری را به زور و با توجیه اجتماعی بودن و احترام به باور توده ها، بر سر دختران کمونیست میکردند. در آن دوران برای اجتماعی شدن به سیاق امروز آقای نبوی نماز خوانی و شرکت در دعاخوانی و تمکین و تعظیم به افکار مرد سالار و اسلامی از سر و کول آن تشکیلات بالا رفته بود. یادشان رفته است که در درون کومه له قبل از حزب کمونیست ایران ملا و آخوند را برای عقد ازدواج فعالین و رهبری کومه له می آوردند و به افکار ضد زن و ارتجاعی نه تنها احترام که خود مجری آن بودند. یادش رفته است که بعد از انقلاب و در سال ۱۳۵۸ در جریان انتخابات در ایران، کومه له به مجاهدین خلق به عنوان نیروی انقلابی در خارج کردستان رای میداد و بسیاری دیگر. اینها هم بخشی از آن تاریخ اند و اگر نقد مارکسیستی و عمیق این افکار و عقاید از جانب کسانی که امروز جناب نبوی جسارت پرت و پلا گفتن به آنها را به خود داده است نبود، از کمونیسمی اجتماعی که امید کارگر کمونیست و زن برابری طلب و ... خبری نبود.

علاوه بر این صلاح مازوجی و محمد نبوی در دل دفاع از کنگره ملی کرد، اولا هر چه میکنند و میگویند را به اسم اجتماعی بودن و احساس مسئولیت خود و سازمانشان در قبال مردم کردستان توجیه میکنند، و در ادامه کمونیستهای عراق را مورد حمله قرار میدهند. معلوم نیست چرا هر زمان کومه له با جریانات ضد کمونیست و ضد کارگر به اتحاد و دوستی میپردازد، هر زمان به عیادت رهبران قیاده موقت و جریان طالبانی و... میروند، باید مشتی اقترا را هم نثار کمونیستها در عراق کنند. لطفا زبان مودبانه و پر از احترام کومه له و فعالین آنرا نسبت به مسعود بارزانی، جلال طالبانی و دهها مرتجع در احزاب ناسیونالیستی و قومی و اسلامی "کرد" در کنگره ملی را با زبان تلخ، نازل و دور از نزاکت آقای نبوی نسبت به کمونیستها در عراق را مقایسه کنید تا به عمق تعلق و احساس دوستی طبقاتی و اجتماعی آنان به ناسیونالیسم کرد پی ببرید. باید از کومه له و فعالین آن پرسید که پژاک، حسک، کومه له زحمتکشان، انواع گروه اسلامی و... خیلی با نفوذ و اجتماعی اند که افتخار تلاش مشترک را همراه آنان با اتحادیه میهنی و مسعود بارزانی و پ، ک ، را دارید؟ باید پرسید جمع شدن، ائتلاف و تشکیل جبهه با انواع هسته ها و گروه های "چپ" حاشیه ای و بی تاثیر در جامعه که اسامی بعضی از آنها برای یک کارگر هم آشنا نیست، خیلی کار اجتماعی و ناشی از احساس مسئولیت عظیم این سازمان در برابر جامعه است یا اینهم دکانی برای کسب اعتبار در میان همان چپ حاشیه ای است؟ اینها اتفاقی نیست. اگر تحریک احساسات آقای نبوی چهار نفر متعصب در سازمانش را بوجد آورد اما نزد کارگر آگاهی که روزگارش توسط بورژوا ی کرد و حکومت بارزانی و طالبانی به تباه رفته است، جز بیزاری تاثیری ندارد. دوستان دنیا را کور و کر فرض کرده اند!

در مورد "احساس مسئولیت" کومه له که سپری برای اتحاد با حکومت اقلیم کردستان و صفی از جریانات ناسیونالیستی و قومی و ضد کارگر شده است تنها به یک نکته اکتفا میکنم. انصافا باید اقرار کرد که کومه له دربرابر این صف همیشه با احساس مسئولیت کامل از آنها و جنبش ناسیونالیستی شان حمایت کامل کرده. اما در مقابل قربانیان و معترضین به همان حکومت بارزانی و طالبانی، در مقابل صف کارگران بیزار از حکومت اقلیم کردستان، کومه له طبق معمول لال و کرو کور بوده است. آقای نبوی و صلاح مازوجی و بقیه رهبران کومه له نمیگویند که چرا در مقابل مردم معترض به حاکمان کردستان عراق در فوریه ۲۰۱۱ از این احساس مسئولیت خبری نبود؟ چرا از احساس مسئولیت کومه له در مقابل اعتراضات بر حق مردمی که مدتها در شهرهای مختلف کردستان عراق در صف هزاران نفره به بیحقوقی، به فقر و محرومیت و به فساد وسیع دستگاه اداری و... اعتراض داشتند، و سرکوب و کشتار وحشیانه آنان توسط دولت خودمختار خبری نبود. چرا این احساس مسئولیت کومله شامل دفاع از مبارزات برابری طلبانه زنان در همان کردستان عراق و در کنار بارگاههای کومله نمیشود. و چرا زبان کومه له در دفاع از این مردم که دست بر قضا کرد زبان هم هستند و علیه اجحافاتی که توسط همکاران خود کومه له در کنگره ملی اعمال میشود لال شد و تنها اظهار نظر نماینده رسمی شان در کنار اظهار تاسف این بود که "حکومت استقرار نیافته است"؟ چرا سهم کارگر و کمونیست همیشه کم لطفی و دشمنی و سهم ناسیونالیسم کرد دوستی و حداکثر غر و لند ها و تذکرات دوستانه است؟ چرا در دشمنی و نفرت پراکنی نسبت به کمونیستهای عراق، نسبت به حزب کمونیست کارگری کردستان و نسبت به منصور حکمت از همه زبان درازتر و بی نزاکت ترید. بی شک باید در نتیجه این مجاهدتها علیه کمونیستها منتظر پاداشتهای بیشتری از جانب احزاب "اجتماعی"، "مسئول" و البته در قدرت مانند مسعود بارزانی و اتحادیه میهنی باشند. بدون این مجاهدتها احزاب "اجتماعی" و "مسئول" و در قدرت کومه له را خودی حساب نمیکند.

تلاش بیهوده کومه له برای سرپوش گذاشتن بر سیاستهای راست و ناسیونالیستی اش را با هر رنگ و لعاب کارگری، اجتماعی، مسئول را نمیتوان به خورد هیچ کارگر کمونیستی داد. کارگران کمونیست و آگاه در کردستان دست رد به چنین سیاست و جریانی خواهند زد.

دولت "اعتدال" و تلاش برای بهبود رابطه با غرب و پایان تحریمها علیه ایران شدند. سعید حجاریان هم در این زمینه صحبت کرده و همین جهت را دنبال کرده است. از حجاریان تا کل آنچه به عنوان "جنبش مدنی ضد تحریم" راه افتاده است، عموما انتخاب روحانی را تحولی جدی در ایران میدانند، تلاش میکنند این اتفاق را به همین عنوان به جامعه معرفی کنند، تلاش میکنند دولت آمریکا و دول غربی و شخص اوباما را متوجه کنند که به این مسئله به عنوان فرجه ای مثبت و مهم در سیاست ایران و برای بهبود رابطه ایران و غرب نگاه کند. در حقیقت "جنبش مدنی ضد تحریم" حرکتی از جانب بخشی از خود جمهوری اسلامی و حواشی آن است که همگی طرفدار دولت روحانی اند و برای دفاع از این دولت و بهبود رابطه اش با غرب میکوشند. اینکه چرا امروز اینها بعد از چند سال تحریم کشف کرده اند که تحریم مشقات فراوانی برای مردم ایران ایجاد کرده است، برخلاف ظاهر مردمی این جنبش نه از سر دلسوزی برای توده وسیعی که در اثر تحریمها با فقر و فلاکت بیسابقه ای دست و پنجه نرم میکنند که، دقیقا از سر کمک به دولت جدید و روحانی است که اشاره کردم.

تا جایی که به خواست لغو تحریمها علیه ایران برگردد، این خواست عمومی در جامعه ایران است. منظورم این است که از مردم عادی، از طبقه کارگر تا طبقه سرمایه دار و نمایندگان آن در خود جمهوری اسلامی، کسی موافق تحریمهای اقتصادی علیه ایران نیست. ما که به روشی اعلام کرده ایم که تحریم اقتصادی سلاح کشتار جمعی و جنگی جنایتکارانه علیه بشریت است.

تحریم اقتصادی ایران از جانب دول غربی از طرفی به عنوان ابزاری جهت فشار به سرمایه و از این کانال فشار به جمهوری اسلامی اتخاذ شد. از طرف دیگر غرب در تلاش بود با فشار به اقتصاد ایران و تحمیل فقر و بی حقوقی کامل به مردم، کاری کند که مردم محروم از سر استیصال دست به طغیانهای کور بزنند و کل اینها امکانی ایجاد کند که جمهوری اسلامی را وادار به کوتاه آمدن در مقابل غرب کند. دولتهای غربی و مشخصا آمریکا در کنار تهدیدهای نظامی و بقیه اقدامات خود، از تحریم ها نیز به عنوان اهرمی جدی استفاده کرد.

"جنبش مدنی ضد تحریم" در حقیقت بیان اعتراض بخشی از سرمایه به تحریم است. تلاشی که به شیوه خود میکوشد فشار به سرمایه و محدودیتهای اعمال شده به آن را کم کند. این "جنبش" اعتراضی به جمهوری اسلامی در ایران ندارد که بار اصلی فشار تحریم را بر دوش طبقه کارگر و مردم محروم اندخته است. نه تحریمها جدیدا اعمال شده اند و نه مشقاتی که بر اثر تحریم به مردم ایران تحمیل شده است. در این چند سال که تحریمها کمر طبقه کارگر ایران را خم کرده است، این طیف نه احتیاجی به اعتراض علیه تحریم دیدند و نه "جنبش ضد تحریم" راه انداختند. آنچه جدید است انتخاب روحانی است که بخشی از مدافعان او را به فکر برداشتن چنین پرچمی انداخته است. بهبود رابطه با غرب قطعاً تحولی جدی در سیاست ایران است، لذا مدافعان دولت جدید میخواهند این برگ برنده را به نام جناحی که از خود میدانند و یا به خود نزدیک میدانند ثبت کنند.

کمونیست: اخیرا چه در کنفرانسی که تحت همین عنوان در خارج کشور برگزار شده و چه در نامه و مباحثات مختلف این طیف، بحث از مدیریت بد، مدیریت متوهم احمدی نژاد، مسئله هسته ای و رابطه با غرب و مسائلی از این قبیل مورد است. این مسائل تا چه حد بیان کننده واقعیات مربوط به تحریمها است؟

خالد حاج محمدی: مسئله هسته ای و خطر ایران هسته ای برای جامعه بشری، بهانه غرب و مشخصا دولت امریکا برای توجیه قلدری خود در منطقه و مشخصا علیه ایران است. خطر ایران هسته ای برای بشریت قالبی عامه پسند و مردم فریب برای توجیه سیاست غرب در منطقه و فشار به جمهوری اسلامی برای کوتاه آمدن در مقابل غرب است. نه معضل غرب و دولت آمریکا تهدید جامعه بشری است و نه اساسا منافع جامعه بشری پیشیزی برای دولت آمریکا ارزش دارد، علاوه بر این دولت آمریکا خود بزرگترین تهدید برای جامعه بشری است. و ضمنا آمریکا نگران وسعت سلاحهای کشتار جمعی هم نیست. در میان متحدین غرب در منطقه کم نیستند دولتهایی که بمب اتم درست کرده اند و به سلاح کشتار جمعی دسترسی دارند و کمتر از ایران هم جنایتکار و مرتجع نیستند و غرب هم کوچکترین مشکلی با آنها نداشته و ندارد. عربستان و اسرائیل و پاکستان و هند و... که همگی سلاح کشتار جمع دارند مورد کمترین اعتراضی از جانب دول غربی نیستند.

علاوه بر این اگر قرار باشد علیه گسترش سلاح کشتار جمعی مبارزه کرد، قبل از هر کشوری باید دولت آمریکا را به جرم داشتن بیشترین و خطرناکترین سلاح کشتار جمعی محاکمه کرد. آمریکا اولین دولتی است که از بمب اتم استفاده کرده است و چند صد هزار نفر را در هیروشیما و ناکازاکی کشتار کرد. کشوری که در جنگ خلیج نیز از سلاحهای شیمایی استفاده کرده است که هنوز هم تاوان آن را مردم عراق و کودکان این کشور میدهد. لذا ماجرای هسته ای و نگرانی از خطر ایران هسته ای از جانب دول غربی ریاکاری بیش نیست. اینها زمانی که تصمیم داشتند به عراق حمله کنند همین بهانه را پیش کشیدند و بعد از نابودی کامل یک کشور، تازه معلوم شد کل ادعای آنها مبنی بر سلاحهای هسته ای بهانه بیش نبوده است و به کسی هم جوابگو نبودند.

تحریم اقتصادی جامعه ای با بیش از ۷۵ میلیون نفر جمعیت به بهانه خطر ایران هسته ای و به نام "دفاع" از بشریت و مردم ایران، دیگر نهایت ریاکاری دولتهای غربی و در راس آنها امریکا است.

اما ماجرای مدیریت بد که علیه دولت احمدی نژاد بکار گرفته میشود، در حقیقت بیان اختلافات درون حاکمیت است. دوره ای که احمدی نژاد در قدرت بود، مخالفین درون حکومتی او تلاش داشتند دلیل مشقاتی که به مردم تحمیل شده بود و همزمان دلیل تحریم از جانب دول غربی را به مدیریت بد او و سیاستهای نادرست فرد احمدی نژاد بچسبানند. هم اکنون هم مدافعان دولت روحانی تلاش میکنند مشکلات جامعه و مشقاتی را که هم اکنون دامن مردم را گرفته است به پای شخص احمدی نژاد بنویسند. با این شیوه هم سیمایی مردم پسند از خود ارائه دهند و سمپاتی میان مردم ایجاد کنند و هم برای جمهوری اسلامی وقت بخرند و دولت خود و کل سیستم را از زیر فشار و نقد خارج کنند. این در شرایطی است که با همه اختلافاتی که جناحهای جمهوری اسلامی با هم داشته اند، همگی تلاش کرده اند جواب نیازهای سرمایه را در دوره خود بدهند. دولت احمدی نژاد راهی را رفت که از دوره سازندگی در جریان بود. و اکنون دولت روحانی نیز دارد همین راه را ادامه میدهد. ـ بحثم این نیست که آنها الزاما در همه زمینه ها سیاستی واحد دارند، که انصافا بخش زیادی از سیاستها و پرچم جنبش اصلاحات و سبز را احمدی نژاد با جسارت بیشتری بلند کرد. میخواهم بگویم مشکلات دوره احمدی نژاد ربطی به مدیریت بد او نداشته و تلاش کنونی هم برای بهبود رابطه با غرب از خوش نیتی

توجه داشته باشید که "جنبش مدنی ضد تحریم" سر سوزنی ربطی به بیحقوقی طبقه کارگر، به عدم پرداخت دستمزدها، به بیکاری و عدم داشتن بیمه بیکاری و فقر و گرانی و زندان و ... او ندارد و خود در آنچه جمهوری اسلامی علیه طبقه ما پیش میبرد سهیم است. صف ما از اینها و از کل صاحبان سرمایه جدا است. مگر تا کنون چند نماینده مجلس، چند رئیس و آیت الله و مقام و سرمایه دار به دلیل تحریم، حقوqhایشان نصف شده است؟ کدام فرمانده سپاه، اعضا مجمع تشخیص مصلحت و زندانبان و شکنجه گر آنها بدلیل تحریم یک روز هم مزدشان پرداخت نشده است؟ این طبقه کارگر و بخش محروم جامعه است که تاوان تحریم را میپردازد. شعار برداشتن تحریمها و محکوم کردن دول غربی به جرم تحریم اقتصادی شعار و خواست طبقه کارگر است. در کنار آن محکوم کردن جمهوری اسلامی و سرمایه داران که در قبال زندگی چند ده میلیون انسان مسئولیتی تقبل نمیکند، و زندگی طبقه ما را به بهانه تحریم به تباهی کشانده اند، و خواست یک زندگی انسانی، خواست بیمه بیکاری مکفی و دستمزدی که کفاف زندگی انسانی را بکند نیز خواست ما همین امروز است.

تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست

تراژدی مرگ پناهجویان، محصول سیاست دول اروپایی پیرامون غرق شدن اخیر پناهجویان آفریقایی در آبهای جنوب ایتالیا

با گذشت بیش از یک هفته از غرق شدن قایق حامل ۵۰۰ پناهجوی آفریقایی در جنوب ایتالیا که عمدتا از اهالی اریتره و سومالی بودند، تا کنون تنها ۱۵۵ نفر از سرنشینان این قایق از مرگ نجات یافته اند .

بی شک این اولین و آخرین باری نیست که صدها نفر طعمه دریا میشوند. این افراد شریفترین انسان هایی اند که تنها سرمایه شان یعنی جان و زندگیشان را کول گرفتند تا در مکانی امن، در سرزمینی بدور از سایه شوم مرگ، نامنی، جنگ، فقر و گرسنگی به يك زندگی شرافتمندانه و انسانی ادامه دهند.

مردم آفریقا محکوم اند که در آتش جنگ های قومی و قبیله ای، در زیر چنگال زمخت گرسنگی و در زیر لاشه سنگین انواع بیماری با مرگ دست و پنجه کنند. کسی حق فرار از این سرنوشت شوم را ندارد. دژ اروپا به آنها خوش آمد نمیگوید. همه جا حتی در حال فرار نیز مرگ در کمین شان است. این نقشه جهانی است که از غرب تا شرق، از شمال تا جنوبش را نظم سرمایه ایجاد کرده است. نقشه ای که سهم جنگ و شقاوت و بدبختی و فلاکت اش را عده ای دیگر باید یدک کشند. کسانیکه که باید تا ابد کارگر یا بردگان خاموش و ارزان آنها محسوب شوند. بانی چنین فجایی چیزی نیست جز منطق وارونه جهان سرمایه داری، نظامی که درآن مرزها از جان و زندگی انسان ها ارزش بیشتری دارد.

بورژوازی در هیچ جای دنیا مرزی برای عبور و کسب سود و تشدید استثمار انسان ندارد، اما آنجا که به کارگر و زحمتکش مربوط میشود، هزاران مانع و مرز و سنگر و خندق و آب و آتش در مقابل شان ساخته شده است.

اعلام عزای عمومی از طرف دولت ایتالیا که در همدستی با بقیه دول اروپایی، با بستن مرزهای خود موانع مرگباری در مقابل فرار انسان ستمدیده برپا کرده اند، یک عوامفریبی آشکار است. دول اروپایی در همدستی با بورژوازی کشورهای آفریقایی خود یک پای ثابت جنگ و مرگ و فقر و ویرانی در این جوامع اند. اینها که جهنمی برای زندگی میلیاردی این کره خاکی برپا کرده اند، حق ندارند قربانیان را به قبول و تحمل آن محکوم کنند. فرار بخشی از مردم ستمدیده از این قربانگاهها بخشی از تقلای بشر برای رهایی از این زندگی نکبت بار است.

تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست همه نیروهای آزادیخواه و انساندوست را به فشار به دول غربی برای حذف موانع مرگبار در مرزها دعوت میکند. فراریان از مرگ باید بتوانند و حق دارند محل مناسب تر و امن تری برای ادامه حیات خود جستجو کنند. انسان پناهنده باید حق داشته باشد از شدت آتش جهنم دست ساز سرمایه فرار کند. این کار با سیم خارداری که بر مرزها بسته اند و میدان مین و تله های متعددی که برای کشتار کاشته اند، ممکن نیست.

تشکیلات خارج حزب حکمتیست ضمن ابراز تاسف از این اینگونه فجایع دلخراش به کلیه بازماندگان قربانیان این واقعه دردناك تسلیت میگوید و دست همه آنها که در کشورهای مختلف، چه فردی و چه گروهی، برای جلوگیری از تکرار چنین صحنه هایی تقلا میکنند و به دول اروپایی فشار می آورند را می فشارد.

۸ اکتبر ۲۰۱۳

www.hekmatist.com

hekmatistparty@gmail.com

روحانی نیست. نیاز جمهوری اسلامی و نیاز سرمایه در ایران باعث شده که در این دوره جمهوری اسلامی در مقابل غرب سیمای منعطف از خود نشان دهد و تلاش کند فشاری که بر روی سیستم حاکم است را بکاهد و راهی را جلوی پای دولتهای دیگر بگذارد و بهبودی در موقعیت خود ایجاد کند. جمهوری اسلامی تلاش میکند فشار غرب را کم کند، موقعیت بهتری را برای امنیت سرمایه در ایران ایجاد کند، شرایطی ایجاد کند که تحریمها را بردارند و فشار به سرمایه را کاهش دهد.

اکنون مشکلات هر روزه کمبود مواد اولیه، تحریمهای وسیع سیستم بانکی و ... و تعطیلی مراکز تولیدی بر اثر تحریمها فشاری جدی علاوه بر مردم ایران، به سرمایه در این جامعه است. تلاش دارند ناامنی که بر اثر این مناسبات و تخاصمات میان جمهوری اسلامی و غرب بوجود آمده است را حداقل کاهش دهند و شرایط بهتری برای رشد سرمایه بوجود آورند. این جهت در دوره احمدی نژاد هم در جریان بود و امروز دولت جدید با قولهایی که داده است و با شعاری که بهبود رابطه با غرب و لغو تحریمها از اصلی ترین آنها است، میخواهد امر خود و نیاز سرمایه را جواب دهد. در این راه سعی دارند در جنگ و جدال و اختلافات جناحی بخشی از مشکلات را به پای حریفان خود بیندازند و بحث مدیریت بد هم از اینجا در می آید. در همین مدت شاهد هستیم که بهبود رابطه با غرب و تلاش برای مذاکره و توافق به آمریکا جوازش از جانب شخص خامنه ای هم صادر شده است.

کمونیست: در دل مباحثات "جنبش مدنی ضد تحریم" رابطه میان لغو تحریم و گسترش دموکراسی طرح میشود. از نظر شما این نگاه چقدر واقع بینانه است؟

خالد حاج محمدی: بستگی به این دارد که منظور از دموکراسی چه است. پشت واژه دموکراسی اهداف مختلفی بیان میشود و پروژه های مختلف و منافع معینی تعقیب میشود. توجه داشته باشید که دول غربی و در راس آنها آمریکا و انگلستان، حمله به عراق و نابودی یک جامعه و کشتار ۸۰۰ هزار نفر را به نام دفاع از دموکراسی پیش بردند. روزانه به نام دفاع از حقوق بشر و دموکراسی جنایات وسیعی علیه بشریت پیش برده میشود. دول غربی در لیبی دست به کشتار وسیعی زدند و اسم آن را گذاشتند دخالت بشر دوستانه و به نام دموکراسی دخالت کردند. هم اکنون سوریه نیز به نام دموکراسی و دفاع از حقوق مردم به میدان جنگ جنایتکارانه ای تبدیل شده است که طبق آمار رسمی تا کنون ۶ میلیون انسان آواره شده اند. میخوامم بگویم بحثی که از دموکراسی میشود پوچ است. دموکراسی و حقوق بشر قالبهای مردم پسندی است که زیر آن اهداف و منافع دولتها و بورژوازی پیش برده میشود.

بحثی که مدافعان "جنبش مدنی ضد تحریم" از دموکراسی دارند، آزادی کامل سرمایه و سپردن سرنوشت جامعه به بازار آزاد است. آنها به روشنی بیان میکنند که دولت نباید برای سرمایه محدودیت ایجاد کند، خواهان برداشتن محدودیتهای دولت بر بخش خصوصی و سپردن سوخت و ساز جامعه و نبض آن به افت و خیز بازار آزاد اند. اینها گله مند هستند که چرا برای بخش خصوصی محدودیت ایجاد شده است، خواهان آزادی کامل سرمایه هستند و خواهان این هستند که بخش خصوصی نه تنها در اقتصاد بلکه در قدرت سیاسی هم سهم و نقش بیشتری داشته باشد و سرنوشت جامعه را به سوخت و ساز بازار بسپارند. آنها اسم این را گذاشته اند دفاع از دموکراسی. در حقیقت آنها خواهان باز شدن بیشتر دست سرمایه، برداشتن محدودیتهای آن و عدم دخالت دولت در سوخت و ساز سرمایه هستند و این را دموکراسی مینامند. بحثی از آزادیهای سیاسی، یا آزادی نقد و بیان و تحزب و تشکل نیست.

کمونیست: مستقل از اهداف سیاسی این جنبش نباید از این تحرک وسیع حمایت کرد؟ بخصوص اگر این جنبش بتواند تحریمها را متوقف کند ؟ اگر جواب منفی است چه باید کرد؟

خالد حاج محمدی: اولاً با توجه به جهتی که دولت ایران گرفته است و تلاشی که رسماً برای بهبود مناسباتش با غرب در جریان است، ممکن است حداقل از دامنه تحریمها کاسته شود. اما لغو کامل تحریمها به فاکتورهای دیگری نیاز دارد که باید دید به کجا خواهند رسید. ایران هسته ای بهانه ای بود برای اعمال تحریم و حتی در دوره ای برنامه حمله نظامی به ایران. فاکتورهای بسیار جدی دیگری در ماجرای بهبود رابطه با غرب نقش جدی دارند، از جمله نقش جمهوری اسلامی در منطقه، نقش ایران در سوریه و مهمتر از اینها ماجرای فلسطین و اسرائیل. فعلاً فضایی برای بحث و مذاکره ایجاد کرده اند اما حل این مناقشات ساده نیست و جمهوری اسلامی هم محدودیتهای جدی و بنیادینی برسر برسمیت شناختن اسرائیل و یا کوتاه آمدن در قضیه سوریه دارد. توجه داشته باشید که آمریکا هم نقش و موقعیت گذشته خود را ندارد و این را هم دولت ایران میداند و هم خود دولت آمریکا به آن آگاه است.

در مورد خود تحریمها اشاره کردم که خواست لغوتحریمهای اقتصادی خواست عمومی در جامعه ایران است. اما تا جایی که به طبقه سرمایه دار و دولتشان برگردد، تحریم براترین ابزار در دست آنها بود که هر اعتراض کارگری را به بهانه تحریم خفه کنند. در همین دوره به بهانه تحریم تعرض وسیعی را علیه معیشت طبقه کارگر پیش برده اند. بار اصلی فشار تحریمها اقتصادی را بر دوش این طبقه گذاشته اند و بیشترین انشقاق را به صفوف طبقه کارگر تحمیل کردند. در حقیقت طبقه کارگر ایران دو بار تحریم اقتصادی شده است هم از جانب دولتهای امپریالیستی و هم از جانب جمهوری اسلامی و به بهانه تحریم خارجی. در دنیای واقعی طبقه کارگر ایران قربانی اصلی تحریم اقتصادی دول غربی است. دولت ایران در اعمال بیشترین بی حقوقی به این طبقه به بهانه تحریم، خود در کنار دولتهای غربی ایستاده است. لذا ما با این طیف جواب مشترکی به تحریمها نداریم، راهی مشترک در پیش نداریم و اهداف و منافع مشترکی را دنبال نمیکنیم. "دلسوزی" اینها برای بیکاری کارگر و فقر و محرومیت آن درست مثل نگرانی آمریکا برای جامعه جهانی و خطراتی که آن را تهدید میکند است، اینها قالبهایی عامه پسند و فریبنده برای بیان منافع طبقه بورژوا است.

برای طبقه کارگر مبارزه با تحریم دولتهای غربی راهی جدا از دفاع از معیشت این طبقه، در دفاع از حق حیات و سهم بیشتر از ثروت جامعه، در دفاع از افزایش دستمزدها، بیمه بیکاری و... نیست. ما در کنار محکوم کردن دولتهای غربی به دلیل تحریم اقتصادی، سرمایه داران ایران و دولتشان را نیز به جرم تممیل بی حقوقی کامل و چوب حراج زدن به کار و زندگی این طبقه به بهانه تحریم، مبارزه علیه تحریمهای دول غربی جدا از مبارزه در دفاع از معیشت طبقه کارگر و به این اعتبار جدا از مبارزه علیه دولت جمهوری اسلامی نیست. مدافعان "جنبش مدنی ضد تحریم" خود شریک سرمایه در ایران در اعمال بی حقوقی کامل به طبقه کارگر هستند. واضح است که آنها هم اهداف خود را به نام منافع عمومی مردم ایران پیش میبرند، چیزی که در دنیای واقعی منافع بخش از این مردم، که سرمایه داران اند، میباشد.

"آنکسی که تنبیه شد ما بودیم" در حاشیه نامه اعضا هیئت مدیره هفت تپه

خالد حاج محمدی

۱۷ اکتبر ۲۰۱۳

نامه هیئت مدیره کارگران نیشکر هفت تپه به ربیعی وزیر کار، حاوی نکات مهم و مطالبات بسیار برحق است. در نامه اشاره شده است که:
"ما خواستار بازگشت به وضعیت شغلی خود، پرداخت حقوق و بیمه این دورانی را که از کار اخراج بوده ایم، هستیم. ما همچنین خواستار آن هستیم که احکام قضائی صادره درباره ی ما باطل اعلام گشته و از ما اعادهی حیثیت شود"

چه از این مطالبات برحق تر و انسانی تر است؟ چه از این قابل دفاع تر است؟ فعالین هفت تپه مثل همه فعالین کارگری در سایر مراکز کار، عمیقاً تنبیه شدند، و جرم آنها چیز جز تلاش برای اتحاد صفوف کارگران جهت تامین یک زندگی شرافتمندانه نبود. و این درحقیقت تنبیه کل کارگران این مرکز و حتی کل طبقه کارگر بود و است. در تمام مبارزات کارگری از هفت تپه تا پتروشیمی، ذوب آن، ایران خودرو، نورد، کیان تایر، شرکت واحد، برق و دهها مرکز دیگر، نمایندگان آنها و فعالین مبارزاتشان مورد وسیعترین حملات قرار گرفتند. سرنوشت پر از رنج اعضا هیئت مدیره هفت تپه نمونه ای از خروار است. بدون تردید کارگران هفت تپه به خوبی میدانند که جدا کردن نمایندگان آنها، اخراج و بیکار کردن و زندانی کردن آنها، چه لطمه سنگینی به اتحاد و به مبارزات کارگران هفت تپه و به همین اعتبار به زندگی آنها زد. جایگاه رهبران کارگری و اهمیت دفاع کل کارگران از آنها یکی از پیش شرطهای موفقیت هر مبارزه ای است. و همین حقیقت به ما میگوید که دفاع از مطالبات مورد اشاره هیئت مدیره هفت تپه وظیفه همه کارگران است.

امروز و زمانی که همه رسانه های ایران و جهان بحث از تحولاتی جدی در سیاست ایران دارند، زمانی که امید میدهند که فشار تحریمها کاسته میشود و فضای تهدید نظامی و جنگ بر فراز این جامعه کنار میرود، چیزی که همیشه بهانه ای برای تعرض سرمایه و دولت ایران به معیشت طبقه کارگر بوده است، مسلم است که طبقه کارگر نیز لازم است مطالبات خود را روی میز دولت و سرمایه داران بگذارد. مطالباتی که به بهانه فضای نظامی و خطر حمله خارجی و همزمان به بهانه تحریم اقتصادی و... از جانب سرمایه داران و دولتشان جواب نمیگرفت و حتی امکان بیان و طرح نمی یافت. و قطعاً یکی از مطالبات جدی ایجاد امنیت جانی، کاری و معیشتی و باطل اعلام کردن پرونده های امنیتی و قضایی برای فعالین و رهبران کارگری است. بدون تردید اعضای هیئت مدیره هفت تپه بهتر از هر کسی میدانند، که مطالبه برحق آنها بخشی از مطالبات کل طبقه کارگر است. اخراج فعالین کارگری و تهدید و پرونده سازی برای آنها، ابزار سرمایه داران برای شکست هر مبارزه کارگری است. تلاش برای فاصله انداختن میان آنها و توده کارگران راهی است برای پس زدن هر مطالبه کارگری سرمایه داران دنبال کرده اند. تلاش کرده اند حتی جایی که این فعالین اعتراضی میکنند، خواست و مطالبه ای را دنبال میکنند، توده کارگر همراه آنها نباشد، بخشی از اعتراض نباشند، صاحب خواست و مطالبه نباشند و از دل توافق مشترک آنها بیرون نیامده باشد. و این را فعالین کارگری از جمله کارگران سندیکای هفت تپه خود شاهد بوده و بهتر از هر کسی با آن آشنا هستند.

اکنون جمهوری اسلامی اعلام کرده است که مناسبانش را با غرب بهبود میبخشد، فشار تحریمها را کم میکند و تلاش میکند مسئله هسته ای و چیزی که امروز به "بحران هسته ای" مشهور شده است، چیزی که بهانه ای در دست دول غربی برای فشار به ایران بود، را حل کند. همراه و همزمان اقداماتی از جمله آزادی تعدادی زندانیان سیاسی از طیف جناحهای خود، باز کردن خانه سینما و قول باز کردن خانه احزاب، و قول اجازه بازگشت دانشجویان ستاره دار به دانشگاه را داده است. واضح است همه این تلاشها در ادامه تلاشهای آنها در دوره های قبل برای کاستن از مشکلات سرمایه و موانع سود آوری آن است. همین حقیقت امروز راس جمهوری اسلامی را مجبور کرده است که با "شیطان بزرگ" که زمانی به بهانه رابطه با آن مخالفین خود را اعدام میکرد، نه تنها مذاکره که بعلاوه دوستی و مناسباتی احترام آمیز داشته باشد.

مسلم است که حتی اگر درجه ای فضای باز سیاسی برای خودیهای جمهوری اسلامی و برای نسلی از روشنفکران بورژوا تامین شود، اگر فشار تحریمها از روی جامعه برداشته شود و اگر فضای تهدیدات نظامی بر سر مردم ایران کنار برود، هنوز نیاز سرمایه تا جایی که رو به کارگر باشد، در گرو کار ارزان است. و همین حقیقت را امروز میتوان از سخنان روحانی و همه مقامات دید. تامین کار ارزان برگرده طبقه کارگر و به همین اعتبار با تحمیل استبداد سیاسی رو به این طبقه پیش خواهد رفت.

این حقایق از را کارگران آگاه میدانند، میدانند تامین کار ارزان، بالا بردن توان رقابت سرمایه ایران در گرو پایین آوردن هزینه تولید و به این اعتبار چوب حراج زدن به دستمزد کارگر است. مسلم است برداشتن تحریمها فشار بزرگی را از دوش طبقه کارگر برمیدارد و حداقل بهانه و سلاح ضد کارگری مهمی را از دست سرمایه داران خواهد گرفت. توقع کارگران از زندگی حتی اگر در کوتاه مدت هم توده کارگر دچار توهم شود، بالا خواهد رفت. و همین فضا و همین توقع امکانی است که کارگران و خصوصاً رهبران و فعالین آگاه این طبقه، در همه مراکز کار و از جمله هفت تپه، دست به کار شوند و حول مطالبات خود متحد شوند. همانکه گفتیم فعالین کارگری هفت تپه خود میدانند و تجربه مبارزات تا کنونی آنها نشان داده است که شرط پیروزی هر اعتراض و مبارزه ای رابطه نزدیک آنها با توده کارگران، دخیل بودن کارگران در تصمیمات، دخالت دادن آنها در بیان هر شعار و مطالبه ای است. بازگشت فعالین هفت تپه به کار، مردود اعلام کردن احکام قضایی علیه آنها و اعاده حیثیت از آنها، در گرو این است که کارگران هفت تپه متحد پشت این مطالبات باشند و به عنوان بخشی از مطالبات آنها و از جانب کل کارگران دنبال شود.

پیشوند،

pishvand.com

نشریه کیمبه سازمانده - سپتامبر ۲۰۱۳

سازمانده کمونیست ۵۲

۰۰۴۴۷۸۸۵۲۹۴۴۷

http://sazmandeh.com

sazmandeh.k@gmail.com

سر دبیران: اسد گلجینی و خسرو کشاورز

رفسنجانی از امام، برای کنار آمدن با غرب نقل قول نمیکرد؟

اولا احمدی نژاد در پروسه مدیریت پیشرفت و انباشت سرمایه و به تبع آن تند کردن زنجیر استثمار و استبداد و خشونت بی مرز، در چشم جامعه برگ سوخته ای شده بود. در چشم خامنه ای، احمدی نژاد ماموریتش را به نحو احسن به پایان رسانیده بود. کار به جایی رسیده بود که به جای تکرار غرزدن های خاتمی رئیس جمهور دوره دوم خرداد در مقابل رهبر، احمدی نژاد با اعتماد به نفس بیشتری که در اتکا به قدرت اجتماعی بورژوازی بزرگ ایران گرفته بود، در مقابل خامنه ای می ایستاد. نتیجتا برای خامنه ای به صرفه تر بود تا افسار راه آمدن با غرب و آرام تر کردن فضای سیاسی فرهنگی ایران برای طبقه متوسطه را به نماینده دیگری از همان طبقه بسپارد که راه تعامل با رهبر را هم، عین رفسنجانی، بهتر بلد است. اعلام "بی طرفی" رهبر در انتخابات، و بعدا دادن اختیار کامل به رئیس جمهور جدید برای کنار آمدن با غرب و تعامل بیشتر به نفع بورژوازی لیبرال در داخل و خارج مرزهای کشور، نه یک سیاست جدید که سیاست قبلی خامنه ای در همان مسیر استراتژیک، در دوره و شرایط جدید است. نتیجتا روحانی حامی سیاست جدیدی متفاوت با دوره پایانی احمدی نژاد نیست، اما دارای منتالیته متفاوت ویژه خود در کنار آمدن با غرب، اتکا به تجارب دوران ریاست امنیت ملی و توصیه های استادانه برادر بزرگتر خویش رفسنجانی است.

روشنفکران طبقه متوسطه میتوانند هنوز شادتر شوند، وقتی پرزیدنت جدیدشان در نزدیکی با غرب قدم های بیشتری بر میدارد و باز هم برای طبقه اش افتخار کسب میکند. میتوانند اندر مزایای عقل و تدبیر و شعور طبقاتی اش باز هم تفسیر کرده و داستان بساریند که یک ایران آزادتر و سربلندتری همراه خود آورده است. بخشی از اینها، یا از سر خیر و انساندوستی طبقه بورژوا و به این دلیل از سر ناآگاهی به منافع طبقاتی خود، تبلیغ میکنند که طبقه کارگر هم از این آزادی ها بهرمند میشود و روزی میرسد که دموکراسی غربی در خانه کارگر را هم بزند. شعور طبقاتی شان را شاهد میگیرند که بالاخره این کشور تا ابد دیکتاتوری نخواهد بود و حاکمان هم ناچارند بپذیرند که دنیا تغییر کرده است!

این طیف دوست دارد فکر کند که دنیا حاکمیت دیکتاتوری طبقه حاکمه را بر خود ندارد. دوست دارد فکر کند که دموکراسی غربی دم در کشورهای محل تولید کار ارزان هم ایستگاهی دارد. دوست دارد فکر کند کارگر اگر متشکل هم بشود، مگر نه این است که باید به قوانین بازار آزاد تن دهد و مثل همه جای دنیا نیروی کار بفروشد و نان بگیرد. دوست دارد فکر کند کارگری که متشکل است و متحزب، هنوز استثمار شدید را ناچار است بپذیرد، مگر دنیای آزاد سرزمینی برای معامله کالای همه، کارگر و کارفرما، طبق قوانین بازار آزاد نیست؟ دوست دارد فکر کند دیگر دوران خشونت گذشته است و همه از این به بعد سرباز گوش به فرمان جامعه مدنی خواهند بود.

از نگاه اینها البته کشاندن میلیونی مردمان شریف به تن فروشی خشونت در حق زندگی شرافتمندانه شان نیست، بیکاری میلیونی و مرگ و میر ناشی از فقر خشونت طبقاتی نیست، عدم تامین معیشت که اصلا خشونت نیست، مگر همه دنیا فقر ندارد؟ اعتیاد هم که دردی برای همه "ملل" است. در چشم اینها عدم پرداخت مزد کاری که انجام گرفته هم خشونت نیست، ایرانه دیگه! در مقابل، اعتراض به تبعیضات و درگیری با مامور سرکوب خشونتی نابخشودنیست که کارگر باید از آن بهره‌برد و برای حل مشکل سراغ قانون و صندوق و رای برود. نصیحت می کنند که آخر مگر مثل همه جای دنیا دموکراسی یکروزه میوه میدهد؟ تجویز میکنند که طبق قانون رفتار شود، یعنی از نیروهای محافظ قانون طبقاتی پیروی شود. توصیه میکنند که تحمل و صبر به خرج داده شود، در حالیکه خودشان حاضر به گذشت یک وعده از سفره رنگی نیستند.

طبقه آگاه اما قادر به درک این نصایح نیست.

در پایان تمام این ماجراهایی که روشنفکر طبقه متوسطه را به هیجان آورده است، مسیر دولتی که بالاترین ماموریتش مدیریت امر انباشت سرمایه است، تولید کارگر ارزان مهمترین مولفه در مسیر پیروزیست. در این دولت هم مثل دولت های قبل، سیاست هر جا برود، بی حقوقی کارگر یک شرط پیشروییست. این نه از نیت شیطانی این و آن دکتر رئیس جمهور که ناشی از یک ضرورت اقتصادی است. اگر قرار است کارگر در ایران دستمزد کارگر آلمانی و سوندی دریافت نکند، وجود استبداد سیاسی علیه این طبقه و محروم کردنش از تشکل مستقل و تحزب یک ضرورت اقتصادی برای سرمایه است. نتیجتا این تحولات، برای طبقه کارگر، نه قرار است آزادی شورا و سندیکا را همراه داشته باشد، نه آزادی تحزب و تجمع، و نه دستمزد متناسب با تورم و نه بیمه بیکاری به میلیون ها بیکار و نه درمانی برای میلیون ها معتاد و نه چاره ای برای زندگی جهنمی مردمان شرافتمندی که به تن فروشی پناه برده اند و نه دکتر و خدمات درمانی رایگان برای میلیونها انسانی که از ابتدایی ترین مزایا بی بهره اند.سطح دستاورد کارگر در این بازار فریب و تولید توهم نه به اعلامیه و اعلام مطالبه فعالین بر دنیای مجازی در مقابل رئیس جمهور، که به درجه اتحاد رهبران کمونیست این طبقه در محل گره خورده است. این اتحاد چیزی از جنس نزدیک تر شدن رهبران کمونیست محافل و شبکه های کارگران کمونیست حول نقشه ای روشن است. سطح بهرمندی طبقه کارگر از اینهمه تولیدی که تنها محصول کار اوست به درجه تعهد میان رهبران و سازماندهان کمونیستش گره خورده است.

از این به بعد، با دوری که بورژوازی ایران برداشته است، طبقه کارگر از طرفی بیش از قبل تنها خواهد بود، اما مسیر کاستن از توهماتش به سیاست های بالایی ها و همفکران چپ و راست بورژوا بازتر خواهد شد. آنها که مقابله با استبداد فرهنگی و فشار فضای اسلامی به میدان چپ پرتاب شان کرده بود، راه خود میگیرند، یا گرفته اند و به جنبش مادر پیوسته اند. لذا دور آتی، اعتراض خیل طبقه متوسطه به نبود فضای باز فرهنگی، کمتر، و اعتراض شفاف کارگر به استثمار تشدید یافته مسیری بازتر و شفاف تر خواهد بود. شروع یک کار متفاوت از طرف کارگران کمونیست ضمن پاسخگویی به نیاز تحزب کمونیستی در محل، پاسخی روشن هم به خیل روشنفکران طبقه ای است که در بازار فریب برای دولت محبوب شان از هم سبقت گرفته اند.

دکتر روحانی و عشق الیت فکری طبقه متوسطه این روزها سیاست چه خبر است؟

محمد فتاحی

۲۳ سپتامبر ۲۰۱۳

مذاکره با امریکا. آزادی زندانیان. فراخوان دانشجویان و استادان اخراجی به کلاس های درس، دعوت سپاه به دوری از سیات، کاستن از افراط و تفریط فشارهای اسلامی بر فرهنگ جامعه، عفو اسیران جنبش طبقه متوسطه.....چه خبر است؟

تحرك رئیس جمهور جدید نظام روشنفکران طبقه متوسطه را مجنوب خود کرده است. در عرصه داخل کشوری، آزادی بدون مقدمه تعدادی از زندانیان سیاسی و عفو زندانیان جنبش طبقه متوسطه توسط رهبری، بحث لغو قراردادهای سفید در رابطه کارگر و کارفرما، تغییر مدیریت بعضی از دانشگاهها و دعوت بخشی از دانشجویان ستاره دار دوره قبل و استادان اخراجی به کلاس های درس، دعوت از سپاه برای عقب نشستن در عرصه سیاست، آماده سازی برای لغو حصر رهبران جنبش سبز، پیام تهنیت به یهودیان در صفحه تویتر یک وزیر کابینه، اعلام نرمش نیروهای انتظامی در برخورد به قضیه حجاب و بطور کلی شل کردن بند افراط و تفریط اسلامی بر کرده فضای فرهنگی موضوعات و عوامل تولید عشق بیشتر به دولت جدید در قلب الیت فکری بورژوازی پروغرب هستند. به این موضوع میشود رویه و برخورد متفاوت از این به بعد به قضیه اقلیت های مذهبی و اقدامات احتمالی مشابه در داخل کشور را اضافه کرد. در عرصه خارجی، اعلام مذاکره مستقیم با امریکا و قول دیدار با اوباما و روسای دیگر غرب در حاشیه اجلاس سازمان ملل، اعلام آشتی با پادشاه سعودی متحد قدرتمند امریکا در منطقه، اعلام تمایل به ایفای نقش میانجی در سوریه، و... نمونه موضوعات خبرساز گذرای همین روز هایند.

کسی که متوجه دلیل اقتصادی و سیاسی پشت رویکرد و منتالیته جدید دولت و رهبر و جمهوری اسلامی نیست، میتواند در مقابل هیجان روشنفکر طبقه بورژوا و مدیای وظیفه شناس تسلیم شود. الیت دمدمی مزاج پروغرب، که چپ را نصیحت میکنند که "بابا جان نگفتیم راه تغییر از صندوق میگذرد و دوران خشونت و گفتمان سرنگونی و ذهنی گری های مشابه انقلاب به پایان رسیده است؟"، به عمد فراموش میکنند که در دوره سیاست رژیم پنج امریکا، برای سیاست جنگ جنگ می رقصیدند، "بعداز سوریه" منتظر نوبت ایران بودند، و حالا دسته جمعی آهنگ تدبیر و تعادل و مدارا میخوانند و در کارنوالی مملو از شادی، همراه مدیای طبقه خود، به عشق دکتر روحانی و نقش مثبت پرزیدنت جدید برای طبقه شان گیلاس های شان را به هم میزنند؛ "نگفتیم باید به روحانی رای داد؟". "این تغییرات محصول صندوق است صندوق!"

رویکرد و منتالیته جدید نظام بخشا محصول عقب نشینی امریکا و غرب در سوریه است. ماشین دموکراتیک آدم کشی اینها در آن کشور ویران به گل نشسته و دست رقبای شان برای مانور "عاقلانه" را باز گذاشته است. بعلاوه، جمهوری اسلامی را امروز هیچ نیرویی در خارج مرزها تهدید نمیکند، نه رژیم چنجی در کار است و نه تکرار سوریه ای در ایران و نه تهدید حمله نظامی.

یک نفع اتخاذ رویه جدید نظام، دادن چهره ای از مدیریت و رئیس جمهور جدید به افکار جهانی و همیچنین قدرت های قلدر مشهور به"جامعه جهانی" است که گویا برای ارزش های دموکراسی خواهانه و حقوق بشری تره خورد میکند و شایسته احترام و دوستی اند.

نفع دیگر این سیاست حذف تحریم ها و رونقی در اقتصاد است که به تبع آن مژده رونقی محسوس در بازار کار داده میشود.

مهمتر از همه اینها اما، استراتژی ضرورت انباشت بیشتر سرمایه، مادر سیاست ها و تاکتیک های این دوره است. ضرورت جذب سرمایه به بازار ایران، امنیت سیاسی می طلبد. این ضرورت حکم میکند که فضای سیاسی برای اقشار مختلف طبقه متوسطه که پشت بورژوازی لیبرال نماز میخوانند، بازتر شده و از این طریق پایه های اجتماعی حاکمیت از میان طبقه متوسطه گسترش یابد. کوتاه کردن دست دخالت سپاه در سیاست، آزادی بخشی از زندانیان سیاسی طبقه متوسطه، ایجاد فضای بازتر فرهنگی، کم کردن فشار فرهنگ اسلامی، شل کردن بند استبداد بر گرده الیت فکری آن در سطح داخلی و دادن یک چهره امن و آرام و صلح طلب در عرصه بین المللی و منطقه ای به جمهوری اسلامی، همه و همه محصول نیاز اقتصادی این دوره است. راهی را که دولت سازندگی رفسنجانی آغاز کرده بود و در دوران دولت های بعدی با قدرت بیشتری ادامه یافته بود، امروز هم با همان شتاب و در یک شرایط متفاوت بین المللی و منطقه ای پیگیری میشود؛ کوتاه کردن دست آخوند و فتوا بر کارکرد سرمایه، تسریع پروسه انباشت سرمایه، تند کردن زنجیر استثمار بر گرده طبقه کارگر به همین هدف، پائین آوردن بودجه دولت و زدن سوبسیدهای دولتی بر مواد پایه ای مورد نیاز کارگر و زحمتکش جامعه، بالا رفتن روز به روز قیمت ها، همه و همه در همین مسیر نیاز به انباشت روز افزون سرمایه بوده است. صحبت های اخیر رفسنجانی که "به فرموده امام دشمنی تا ابد با امریکا ممکن نیست"، نقل قولی به موقع است که طبق آن، بلیونر دیروز منفور و امروز محبوب، راه نشان سیاستمداران طبقه اش میدهد.

سوال این است که چرا خامنه ای دیروز در دوران احمدی نژاد مانور قهرمانی نمیداد و

طریق برای خود در دالانهای مجلس و وزارتخانه ها و برای لابی گری، کسب و کار سیاسی براه انداخت. و تلاش کرد چند سالی در باره فوائد این نهاد ها، با مقامات گفتمان داشت.

یک بعد کسب و کار این فعالین ساکت کردن کمونیست ها، مخالفین قانون اساسی و مخالفین نظام است. تا در مقابل اعتراض طبقه کارگری که سخنگویان و رهبران نهادهای کارگری که دستمزدهای پرداخت نشده را میخواهند هنوز در زندان اند، و در مقابل جنبش زنان رادیکالی که کمترین نشانی از جدایی جنسی و تبعیض و تحقیر و سرکوب را نمی خواهد، سد ببندند. تلاش میکنند که در مقابل میلیونها زن و جوانی که تره برای قانون اساسی خرد نمی کنند، در مقابل کسانی که بیمه بیکاری و دارو و مسکن و بهداشت و آموزش و پرورش رایگان و با بالا ترین استاندارد را حق خود و حق همین امروز خود میدانند، چماق سکوت را بالا نگاه دارند. قرار است همگان ساکت باشند، تا با عوام فریبی این صنف سیاسی، بلکه اعلیحضرت دامنه انقلاب سفیدشان را به نهادهای مدنی "آزاد" و "غیردولتی" آنها هم تعمیم دهد.

مردم نسخه "انقلاب سفید شاه و ملت" که احزاب پارلمانی آزاد آن به تنها حزب تماما دستگاهی "رستاخیز"، ختم شد را در مقابل چشمان خود دارند. نهادی که آنقدر "آزاد" بود که برای استخدام و ترقی در ادارات دولتی باید عضو آن می شدید! و اگر رسما مخالفت میکردید، لطف ملوکانه فرموده بود که از کشور خارج شوید! تشکیل نسخه سندیکای کارگری، حتی زرد و دستگاهی آن، در آن انقلاب سفید، نتوانست از حد حرف و کلماتی بر کاغذ فراتر رود. حاکمیت بورژوازی در ایران، اسلامی یا سلطنتی، شرقی یا غربی، با آزادیهای سیاسی و سازمان و تشکل و احزاب غیردولتی و آزاد، تناقض بنیادین دارد. این تجربه زنده ایران از انقلاب مشروطه تا به امروز است. حکمت همه کودتاها، سرکوب های تاریخی رضاشاهی و محمد رضاشاهی و خمینی و خامنه ای، از این واقعیت پایه ای نیاز سرمایه در ایران نشأت میگیرد. نه "انقلاب سفید شاه و ملت" و "انقلاب سفید امام و امت"، هراندازه که موانع رشد سرمایه را هم بتواند از پیش پا بردارد، قادر به تحمل کمترین آزادیهای سیاسی و سندیکای حزبی نیست! نظام اقتصادی شان با آزادی دوام نمی آورد. سیاست سرکوب شاهنشاهی و اختناق اسلامی، حکمت اش را از این واقعیت میگیرد. نهادهای مدنی در ایران، تنها و تنها با فشار از پائین جنبش های اجتماعی، جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش سکولاریستی و جنبش آزادی و برابری، تحمیل میشود. آزادیهای سیاسی را میتوان به زور تحمیل کرد، و صدالبته برای تثبیت آن باید هرروز پیشروی کرد. روبنای مختنق شرط ثمر دادن انقلاب سفید اول بود. تداوم و گسترش اختناق موجود، شرط ثمر دادن انقلاب سفید دوم هم هست. هر نوع خوش بینی به برکات آزادیخواهانه انقلاب سفید امام و امت، توهم محض است.

آن جنگ، جنگ طرفدارن و مخالفان ولایت فقیه و "حکومت آخوندی"، کنار رفت. شرایط اما برای شنیده شدن صدای آزادیخواهی واقعی، رادیکال و بنیادین، برای شنیده شدن نقد کمونیسم طبقه کارگر، آماده است. شرایط تغییر کرده است تا جامعه صدای جنبش سرنگونی جمهوری اسلامی دیگری را، از زبان کمونیسم طبقه کارگر بشنود. کيفرخواست طبقه کارگر در همه عرصه ها، را بشنود. صدای اعتراض هرروز طبقه کارگر علیه استثمار افسار گسیخته اش، که قرار نیست ورود سرمایه خارجی و تعادل و تامل و گفتمان در باره نهادهای متکی به قانون اساسی، نه تنها از بار آن کم کند، که چون بنگلادش و چین و برزیل بر آن صدها بار بیفزاید، را بشنود. باید صدای کمونیسم، کمونیسم طبقه کارگر، علیه تمام حشر و زوائد ضد آزادی، علیه اسلام و هر عقیده و مذهب متحجر و ضد انسانی، علیه زن ستیزی و انسان ستیزی، علیه بی حقوقی مطلق کارگر، بگوش ها برساد.

برای جنبش و طبقه ای که باز شدن راه دیالوگ با غرب و امید به سرمایه گذاری و دوستی و دشمنی با غرب، نه اصلاحات که تنها و تنها تغییری در شرایط بردگی مزدی او است، این تازه آغاز کار است.

واقعیات پشت انقلاب سفید خامنه ای

پیوستن ایران به سوخت و ساز اقتصاد جهانی در مدار بورژوازی غرب، بعنوان شریک بدون مشکل و با ثبات، و از این طریق باز شدن سر سرمایه گذاری های بلند مدت سرمایه جهانی در ایران، نیاز مبرم سرمایه داری ایران و خروج از بحران اقتصادی و سیاسی است که سی سال است لاینحل مانده است. این محتوای تمام آزادیخواهی هم جنبش اصلاحات و هم جنبش رژیم چینج ناتویی بود و هست. این محتوای تمام تئوریهای پاخورده اندر فوائد جامعه مدنی و معجزات دموکراسی و صندوق رای و "انتخابات آزاد" بود و هست.

سرمایه و به طریق اولی سرمایه غرب، برای صدور و بکار افتادن در سرمایه گذاری های بلند مدت پیش از هرچیز به شرایط با ثبات سیاسی نیاز دارد. کاری که به خاطر آن سی و چند سال قبل، دول غربی از جریان اسلامی یک آلترناتیو مقبول خود، برای نشستن برجای پهلوی ساختند تا ثبات سرمایه به ایران، این بهشت سرمایه گذاری در خاورمیانه، را بازگرداند. جمهوری اسلامی ایران هنوز پس از سی و چند سال و با شکست کامل انقلاب و قتل عام نسل انقلابیون ۵۷، قادر به تامین این ثبات نشده است. روبنای اسلامی حکومت ایران، متالیتنه هفتا میلیون جمعیت یک جامعه صنعتی و اساسا شهری که بخش اعظم آن طبقه کارگر جوان و تحصیل کرده و محرومینی هستند که انقلاب برای تغییر جز عمیقی از روانشناسی سیاسی آن است، و بعلاوه شکافهای دائمی در حاکمیت که اساسا بازتاب نحوه پاسخگویی به این نیاز سرمایه است، عوامل داخلی است که مانع شکل گیری ثبات سیاسی در ایران بوده و هست.

در بعد فاکتور های بیرونی، تغییر در جغرافیای سیاسی جهان پس از جنگ سرد، پیوستن وسیع نیروی کار اروپای شرقی به بازار سرمایه در غرب، دسترسی نجومی سرمایه در جهان به نیروی کار ارزان و بی حقوق در چین و هند و برزیل و بنگلادش و ... مطلوبیت جغرافیای خاورمیانه را، و به طریق اولی ایران را، از زوایه استفاده از نیروی کار ارزان آن، تغییر داده است. امروز خاورمیانه و ایران، برای استفاده از نیروی کار ارزان، بازار مطلوبی برای سرمایه نیست. امروز خاورمیانه بیش از هرچیز به جغرافیای حل تقابل های بورژوا امپریالیستی در سطح جهان، به منطقه ای از نظر سرمایه داری غرب، "نفرتین شده" که در آن برای اعمال قدرقدرتی میتوان هر گوشه ای از آن را هر روز به بهانه ای بمباران کرد، هر گروه و دسته مرتجعی را به خاطر رقابت های سیاسی و اقتصادی که ریشه آن در خاورمیانه

اعلیحضرت خامنه ای و "انقلاب سفید امام و امت"

ثریا شهابی

Soraya_shahabi@yahoo.com



ولی فقیه سرانجام شخصا برای "اصلاحات" به میدان آمد. مقام معظم رهبری، خود "انتخابات آزاد" و "صندوق رای" برپا کرد. اصلاح طلبان تا کمر خم شده که هیچ، حتی رفسنجانی را هم بی صلاحیت اعلام کرد و با لگدی به عمامه و تحقیر ایشان، فرمان عدم دخالت ولی فقیه در "انتخابات" را صادر فرمودند.

به این ترتیب شخص ولی فقیه در حالیکه صف وسیعی از اپوزیسیون چپ و راست منتظر اصلاحات را هلهله کنان بدنبال کالسکه طلایی خود روان کرده بود، "آزاد ترین" انتخابات ممکن در جمهوری اسلامی ایران را برگزار کرد و رئیس جمهورش، "دبیرشورای عالی امنیت"، حجت الاسلام روحانی را توسط "صندوق رای" بر مسند نشانَد. بعلاوه و مهمتر اینکه شخص ولی فقیه، شخصا پشت فرمان ماشین اصلاحات یعنی سیاست مذاکره با غرب و "نرمش" و "تعامل" و "تفاهم" نشست، و رئیس جمهورش را مامور پیشبرد سیاست خود کرد.

این روزها هیچ چیز اسفناک تر از وضع و حال بخش معینی از اپوزیسیون درونی و بیرونی جمهوری اسلامی ایران، اصلاح طلبان و شیفتگان صندوق رای و "انتخابات آزاد" در جمهوری اسلامی، نیست. هیچ چیز رقت بارتر از وصف حال "منتقدین" و "ضدپون" ولایت فقیه، کسانی که سی سال است یا مشغول اصلاح و ترمیم جمهوری اسلامی اند، و یا نظام را با حذف ولایت فقیه میخواهند حفظ کنند، نیست.

اپوزیسیونی بیرونی، چون مجاهد و آقای پهلوی و جمهوریخواهان، که به تخاصم غرب با حکومت ایران، فضای جنگی و تحریم اقتصادی و جمع شدن بساط ولی فقیه و "حکومت آخوندی" از این طریق امید بسته بود، فعلا در مرخصی بسر میبرند.

بخش دیگر اپوزیسیون هم، اصلاح طلبان درون حکومتی، که به روند کم یا محو شدن قدرت ولی فقیه، با تنه زدن به مقام معظم رهبری، و برپایی "صندوق رای" و "انتخابات آزاد" دل خوش کرده بودند، فعلا تماما خلع سلاح شده اند. جنبش اصلاحات در حسرت سوار شدن مجدد بر اعتراضات از پائین، امیدوار بود که با بازوی "حماسی" خود، همان کاری را که امروز خامنه ای در دست اجرا دارد، انجام دهد.

"اصلاحات" مورد نظر همه این طیف در اپوزیسیون را شخص ولی فقیه با نشاندن خود بر فراز سر این اپوزیسیون ها، آغاز کرد. باب مذاکره با دول غربی را آغاز کرد، دو بال نظام را فعلا و موقتا هم که شده است، با به خدمت گرفتن تعدادی از اصلاح طلبان سربزیرتر و فرمانبردارتر، با هم آشتی داد! چند زندانی سیاسی بی جهت دستگیر شده اصلاح طلب را، آزاد کرد! اجازه ورود چند استاد و دانشجوی بی جهت اخراج شده را صادر کرد. و فرمایشات بی مایه ای هم در باب تعامل و میانه روی، فرمودند. و به این ترتیب نه تنها تمام دارایی اپوزیسیون ضدولایت فقیه و اپوزیسیون رسمی و قانونی را مصادره و آنها را ورشکسته کرد، بلکه این ورشکسته گان سیاسی را همچنان هلهله کنان بدنبال رئیس جمهورش براه انداخت.

مقام معظم رهبری، که قرار بود با قربانی کردن ایشان در ایران یا "دمکراسی اسلامی" برقرار شود و یا اعلیحضرت بازگردند، بساط صندوق رای بچرخد و اصلاحات صورت بگیرد، راسا خود فرمان "انقلاب سفید امام و امت" نظام شان را صادر فرمودند! و طیفی که به انقلاب سبز اسلامی و آبی سلطنتی یا انقلاب مخملی ضدولایت فقیه چشم دوخته بودند، را به بن بست کشاند. طیفی که همان کاری که ولی فقیه میخواهد امروز انجام دهد را، اصلاحات و نهایت آزادی و برابری که میتواند نصیب اکثریت محروم مردم ایران شود جار میزدند، بعنوان اپوزیسیون تماما از صحنه خارج شدند. خامنه ای خود بر راس جنبش اصلاحات نشست، و وزرا و وکلا و رعایای یاغی و حرف نشنو را، پشت سرخود به خط کرد.

مستقل از اینکه "انقلاب سفید امام و امت" اعلیحضرت خامنه ای به سرانجام برسد یا نه، این "انقلاب" منافع عمیقا مشترک دو بال اپوزیسیون، یکی خارج از حاکمیت و یکی درون حاکمیت، را با منافع شخص ولی فقیه و نظام شان، تماما در مقابل چشمان همگان قرار داد. همه امروز به روشنی می بینند که پشت آن هیاهوی دموکراسی خواهی و انتخابات آزاد و جامعه مدنی و تعامل و تعادل با دول غربی و گله و شکایت از عدم رعایت قانون اساسی و زیاده روی در فشار فرهنگی و کمبود تعامل و تعادل، چه خوابیده بود. اعلیحظرت خامنه ای همه آن اپوزیسیون ها را از نظر سیاسی به مشروطه شان رساند، و در عین حال انگشت بردهان مات و مبهوت دامنه بلاهت شان، ساکت کرد. و فعلا تا سرباز کردن مجدد دور دیگری از جدال جناحها در حاکمیت، و براه افتادن دور دیگری ازچرتکه انداختن ها و معرکه گیریهای امثال گنجی که هزینه سنگین درگیر شدن ولی فقیه با رفسنجانی را محاسبه کند، دو قطبی "مرگ بر ولایت فقیه و مرگ بر ضدولایت فقیه"، فعلا تماما پشت صحنه رفت.

فعالین و جوان ترهایشان از سنگر "انتخابات آزاد" به خاکریز تشکیل "نهادهای مدنی"، شیفت کرده اند. "نهادهای مدنی" و غیردولتی، از جنس همان "انتخابات آزاد" و "صندوق رای" که همه دور قبل "عظمت" انتخابی و آزاد بودن آن را دیدند! با این ادعای توخالی که، گویا هرگونه عقب نشینی در سیاست خارجی الزاما عقب نشینی در سیاست داخلی را هم بهمراه خواهد داشت، مغری یافته اند. میدان فعالیتی برای خود باز کرده اند و چاره را ساختن نهادهای مدنی اعلام کرده اند. و همه را دعوت کرده اند که به استقبال تشکیل این نهادها بروند. البته لازم است همچون "انتخابات آزاد" در "دمکراسی اسلامی"، برای نوع بخصوصی از نهاد های مدنی، کمربندها را سفت کرد، برای نهادهایی که در چهارچوب قانون اساسی مجاز است! و در چهار چوب همان قانونی که در آن کارگر از برده کمتر، مقام ولای زن در آن از کنیز پائین تر و حرمت انسان از حشره ناچیزتر است، اجازه صحبت و فعالیت گرفت. و از این

نیست، مسلح کرد و به جان مردم انداخت و از جوامع خاورمیانه باطلاق هایی چون عراق ساخت، تبدیل شده است. مسئله حفظ و بقا دولت اسرائیل، امروز بیش از هر زمان دیگری مهمترین اولویت و مطلوبیت دول غربی است. ایران برای سرمایه غربی امروز نه به خاطر نیروی کار ارزان وسیع و میلیونی آن، که اساسا به خاطر موقعیت سیاسی و جغرافیایی آن در خاورمیانه، مطلوبیت دارد. رابطه حکومت ایران با مردم، و با جهان غرب، نه به خاطر نیاز به سرمایه گذاری که به خاطر تقابل های سیاسی در خاورمیانه، مطلوبیت دارد. رابطه با غرب، هرچند که میتواند نتایج اقتصادی داشته باشد، و در وهله اول از فشار تحریم های اقتصادی کم کند، اما از زاویه آمریکا و دول غربی، اساسا سیاسی است.

"انقلاب سفید امام و امت" خامنه ای، قرار است از زاویه منافع سرمایه در ایران، از این مذاکرات بیشترین نفع سیاسی و اقتصادی را ببرد. اعلیحضرت خامنه ای مصمم است، اما شرایط اگر در خانه و در حکومت و میان جناحها در حاکمیت مطلوب باشد، بیرون و در خاورمیانه و در جهان، مطلقا پایدار و با ثبات نیست.

در حاشیه انقلاب سفید امام و امت

دیو برون رفت و فرشته به درآمد!

روحاني قرار است واسطه مذاکرة خامنه اي با دول غربي شود. اجازه اين کار را ولي فقيه داده است.

تعدادي بسيار اندكي از از زندانيان سياسي آزاد شده اند. دولت آمريکا به کودتای ضد مصدق رسما اعتراف کرده است، و به اين ترتيب از بغل به حرمت مقام شامخ شاهنشاهی، تعرض کرده است.

عکس هاي متعددي از نشست و بر خواست هاي روحاني با مقامات حکومتي غرب منتشر ميشود و وعده ديدار هاي بيشتري داده ميشود .

تغيير سياست خارجى در حالى صورت ميگيرد، که اعدام' آپارتايد جنسي' زنداني سياسي' بي حقوقي مطلق عقیده و بيان و آزادي تشکل و فعاليت سياسي و فقر و بي حقوقي طبقه کارگر از سر کول جامعه بالا- ميروود و شهروند در ايران از حشره آزاد بي حقوق تر است.

حجت الاسلام روحاني" براي نشستن پشت ميز مذاکرة با غرب' توسط ميديا دست راستي غرب' همان ميديايي که روز قبل هم قطار اين حجت الاسلام "خوش خيم" را هيولا و محور شر ترسيم کرد" تا بتوان به بهانه آن به ايران حمله نظامي کرد' امروز فرشته' دکتر روحاني و پريزدنت و "قهرمان ملي" ميشود. همان ميديايی که ديروز در جوار تحریم اقتصادی و خطر حمله نظامی مشغول تبلیغات متمرکز برای خاندان پهلوی بود، امروز همان بوق و کرنا را در وصف روحانی به صدا در آورده است.

کساني که قرار است با دول غربي' فرانسه و آمريکا و انگليس پشت ميز مذاکرة بنشينند' نمي توانند چهره هاي نشستنه و حمام نکرده و غيربهداشتي داشته باشند. حکمت عفونت زدائي از حجت الاسلام روحاني' گندزدائي از فکر و عمل و ایشان و فرستادنشان به حمام' توسط ميديای دست راستی دول غربی، از اینجا ناشئ ميشود. پروپاگانهاي رسانه هاي دست راستي غرب مشغول اين فرشته سازي است.

اين روند بي حاصلتي است. هضم ايران در سوخت و ساز جهاني سرمايه بعنوان شريك پذيرفته شده' مستلزم تحولات سياسي و ايدئولوژيك بنيادين تري در ساختار نظام در ايران است. بخشي از اين ملزومات هم اساسا مربوط به ايران نيست. سرنوشت خاورميانه و تقابل هاي جهاني ميان قطب هاي اقتصادي و نظامي و سياسي در سطح جهان و تقابل جنبش هاي مترقي و کارگري در منطقه و ... همه و همه فاکتور هايي است که پريزدنت شسته شده ايران براي حل و پاسخ به آن' هيچکاره است،

اپوزيسيون هاي راست و چپي که به آن محور شرسازي ها و اين محور "قهرمان ملي" سازي ها اميد بسته اند' و پاپيائي تبليغات رسانه هاي دست راستي غرب تلاش ميکنند هفتاد ميليون نفر را' يك روز به نيرو هاي نجات بخش ناتو و روز ديگر به معجزات غده خوش خيم سرطاني پريزدنت روحاني ' و امروز به نهادهای مدنی که ایشان ممکن است در باره اش سخن بگویند، اميدوار کنند و در انتظار نگاه دارند' روي اسب با زنده اي شرط بندي کرده اند.

ارزش مصرف پريزدنت روحاني بسر خواهد آمد. بهتر است طرفدار آن اين کاریکاتور معمم از مصدق" اين طيف بي أفق و فرصت طلب' براي چرخش هاي بعدي فرديشان از امروز فکري بکنند.

مردم ايران' زنان' جوانان محروم و طبقه کارگر مطلقا بي حقوق ايران' ناجيان و قهرمانان و دوستان خود را خوب ميشناسند. اگر اختناق پريزدنت روحاني کنار رود' چهره هاي ميليوني آنها را ميتوان به روشني ديد.

اين محور شر و دوستي سازي ها " اين فريب ها و تحميق ها' فقط به اختناق زنده است با رفتن آن اين ها هم همه ميروند.

۲۴ سپتامبر ۲۰۱۳

سوسیال دمکرات های اسلامی

برخی در اپوزيسيون ايران، حمايت از رئيس جمهور روحانی را، به "سوسيال دمکرات" بودن خود منتسب کرده اند. بهت انگيز است. اين ورسيون جديد توده ايسم، در جنبش چپ امروز ايران است.

روحانی با عقايدش، با سابقه شراکت سی ساله اش در حاکمیت، با عبا و عمامه و تسبیح، با مقام محترم بانوان بدبخت در ايدئولوژی و عمل ایشان، با دولتمداری اختناق صددرصدی روزهایی که ميتوانستند، با خصوصی سازيهای امروزی که نمی توانند و ... ! اين داروی مسموم هم تلخ و هم مرگبار و بسته بندی شيک و جذاب "سوسيال دمکراسی"؟ اين شترگاوپلنگ، تنها و تنها سنت پايدار توده ايسم در چپ امروز ايران است که با هر سازی، و مطلقا با هرسازی که کسی در حاکمیت بنوازد و او بتواند با آن ساز خود را کوک کند، پاکوبی میکند. تردیدی نداشته باشید اين ها بعد از مرگ خامنه ای، از پاپ هم کاتولیک تر خواهند شد و به صف طرفداران قرائت های بهتری از وصیت نامه خامنه ای خواهند پیوست! و به همگان ثابت خواهند کرد که شخص ولی فقيه خودشان در وصیت نامه شان فرموده اند که، تعامل کنید! و مثلا جانشين نمی خوام يا فلانی را جانشين کنید! اين طيف اساسا به اميد مرگ رهبر و محو خودبخودی ولايت فقيه، بر اثر مبارزات سی - چهل ساله اين سنت، دست به زانو و در خدمت نشستنه است. سوسيال دمکرات های چپ ایرانی ما، آیا بهتر نيست به جای رفتن زیر عباي اين و آن امام و رئيس قوه قضاييه و وزارت اطلاعات و شخصيت هايی که عفونت افکار پوسيده شان به کنار ، شاکیان خصوصی جنايات سی ساله شان، ميلیونها ميليون شاهد زنده است، حداقل به شاپور بختیار و مشروطه خواهان تکیه کنند؟

شاپور بختیار و مشروطه خواهان، لااقل به تاريخ و سنتی در تحولات سياسی تکیه دارند، که روزی مترقی بود! مشروطه خواهان، مستقل از هر تحليلی نسبت به ماهيت طبقاتی شان، مستقل از دلايل شکست ديروز انقلاب شان و مستقل از وهم امکان پيروزی شان در آینده، به سنت و تاريخ یک انقلاب بورژوايی (انقلاب مشروطه) و به طيف وسیعی از روشنفکران و فرهنگ سازان عصر روشنگری تکیه دارند. اما چپ غيرکمونيست ايران، شرقی تر، اسلامی تر، مذهبی تر، مردسالار تر و عقب مانده تر از آن است که وقتی هم ميخواهد از بورژوازی حمايت کند، سرش را به طرف نوع دیگری از بورژوازی، که روزی در تاريخ مترقی بود، برگرداند. اين چپ به جنبشی تکیه زده است که در تاريخ تحولات سياسی ايران نه تنها کمتر نشانی از ترقیخواهی نداشته است، که از مشروطه تا امروز کوله باری از تحجر، ضديت با هر تغيير و بهبودی در زندگی زنان، کودکان، شهروندان، کارگران، و ضديت با کمونيسم و سوسياليسم، همراه خود دارد.

سوسيال دمکراسی در ايران، با شکست انقلاب مشروطه ايران، به محض تولد مرد. کاری را که بورژوازی نتوانست با انقلاب و دمکراسی خود به سرانجام برساند، خاندان پهلوی با چکمه و سرکوب به پايان برد. و ايران با اصلاحات از بالا، سرمايه داری شد. مشروطه خواهان بيهوده تلاش ميکنند که چرخ تاريخ را به عقب باز گردانند.

اما آيا وجدانا نوستالژی روزهای انقلاب مشروطه، و وهم احيا آن از طرف مشروطه خواهان، هزار بار به پوشاندن لباس سوسيال دمکراسی بر تن روحانی، شرف ندارد.

زنده باد سوسیالیسم

کمونیست

نشریه ماهانه کمونیست
ارگان رسمي حزب کمونیست کارگري -
حکمتیست است.

سردبیر: محمد فتاحي
m.fatahi@gmail.com

از سایت حزب دیدن کنید:

http://hekmatist.com

تماس با حزب حکمتیست

دبیرخانه حزب: پری زارع
hekmatistparty@gmail.com

دبیر کمیته مرکزي: ثریا شهابی
shahabi.soraya@gmail.com

دبیر کمیته سازمانده: سهند حسینی
sahand.sabet@gmail.com

دبیر کمیته تبلیغات: امان کافا
aman.kafa@gmail.com

تشکیلات خارج کشور: خالد حاج محمدي
khaled.hajim@gmail.com

راستیست

"میزگرد"

اوضاع سیاسی

ایران

شنیداری